

مَنْ بَخِلَ نَفْسَهُ فَقَدْ خَسِرَ نَفْسَهُ

سراج العالَمین

مَطْبَعُ مَكْتَبَةِ اَكْا طَبْعُ
وَلَا شَايْ هَا شَمُ مَكْتَبَةِ



بسم الله الرحمن الرحيم

انچه در انجیل است

حمد مرخیز را که او ملک حکیم است و جواد کریم است و عزیز رحیم است انکه بیافرید پاهای دوزین ما را
بقدرت خود و تدبیر کارهای بر دوسری کرد بجلت خود و نیافرید آدمیان و پریان را مگر بر یک
عبادت خود پس راه روشن است مر قصد کنندگان را و دلیل واضح است مر نظر کنندگان را و لیکن هیچ
تعالی همراهِ کند کسی را که خواهد و راه راست نماید کسی را که خواهد و او را ترست بجهانی که شوی
اند و در و بر تخت سید المرسلین و پسرندگان او که نیکو کارانند و پاکانند اما بعد
بپذیردای برادران من استعد کفر الله و یا تا کما بغیر ضایده که عبادت شمرده علم است فاد
عمر است و حاصل بنده است و فصاحت و لیا است و طریق تقیاست و قیمت اغرض است نص
خداوندان جهت است و لباس کریان است و حرقت مردان است و اختیار خدایان بصیرت است
فرا سعادت و خست است قال الله تعالی انما ربکم فاعبدون و انالی من پروردگار شما ام پس
عبادت کنید قوله تعالی ان هک انکان لکم جعل و کان سنعبکم مشکو انفعی و ان
قیامت بوقت جزا و ادن نیکو کاران را بر گیرند و بگویند این است جزای سخی شاکوست سخی شاک
پسندیده پس چون بنده را از عبادت چاره نیست در نظر کردیم و راه او را تامل کردیم
اول تا آخر یافتیم که راه عبادت را سخی شاک است و صعب بعقبات بسیار و شقت مای سخت

کتابی که همه بر آن اجماع کنند و بخوانند آن همه را القع حاصل شود پس خدای تعالی که دعای پادشاه
 مستجاب کند دعای مرا اجابت کرد و بفضل خویش برترین کار مطلع گردانید و الهام کرد
 مرا درین کتاب ترتیبی عجیب که در تصنیفات دیگر که درین علم کرده ام نبود و آن ترتیب اینست که وصف
 او میگویم بشنوا و اول چیز که بنده را بیدار کند از خواب غفلت و او را برای سلوک کردن این راه
 بجهان خطره آسمانی باشد و توفیق خاص الهی شود و در خاطر بنده بگذرد که من خود را غایت از انواع
 نعم می یابم چنانچه خیالات و قدرت و عقل و لطف و جمیع معانی شریفه و سلامت می یابم
 از انواع مضرتها و آفتها و این را نمیست که مرا بشکوه دست نخواهد کرد و اگر غافل از نعم نعمتها از
 من سلب کند و مرا عذاب خود بچشاند و بجهت الزام حجت رسول علیه السلام را فرستاده است
 و اخبار کرده که ترا پروردگار است قادر عالم حق مرید تحکم فرماید و بپای کند و قادر بر آنکه
 اگر مصیبت کنی عقاب کن و اگر طاعت کنی ثواب دهد عالم بسیرا و آنچه در خاطر بگذرد و در عهد
 و وعید کرده است و بر لازم گرفتن تو این میزان شرع امر کرده است چون این معنی در خاطر بنده
 بگذرد و بر نفس خود تبرسد و دفع کند و خواهد که بطریق خلاص خود بداند و نیاید از طریق مگر نظر کردن عقل
 در دلائل استدلال کردن بصنعت بر صانع تا حاصل شود و مراوراء علم و یقین و اینچنان عیب است
 و بدان که مراوراء پروردگار است که تکلیف کرده است و امر و نهی کرده است پس اینست اول عقیده که بنده
 را در راه عبادت پیش آید و این عقیده علم است پس چهاره نه میاندازان که در قطع او
 مشغول شود و بنظر کردن در دلائل و تعلم کردن پس سیدن از علای آخرت که راه نمایند و چراغ است
 تا قطع کند آن را توفیق الله تعالی و حاصل شود و مراوراء علم و یقین و غیب و آن است که بداند که مراوراء
 است یکی بی شریک و است از نرفته و امر کند بخدمت طاعت بظواهر باطنی که است از نرفته و حاکم
 کرده است و آید و آن را طاعت کند و بعبادت و آن را که مصیبت بی فرمانی کند پس چون سخن خالص
 شود و یقین کند به غیبت ضرورت برای خدمت چیست شود و خواهد که عبادت روی آورد
 و لیکن نداند که چگونه عبادت کند و چه چیز و حسب که عبادت بظواهر باطنی چون حرف خدای تعالی و آنچه

واجب است بروز فرائض شرعی ظاهر و باطن حاصل کرده خواست تا عبادت شروع کند و بد
 خود را ثابت بوده و مصبر بگنا مان موقت با نوع معاصی و جنایات گفت چگونه رومی رجم عبادت
 که ملوث به پلیدی گنا مان پس واجب است برین که اول توبه کند و بخدای تعالی بازگردد و مگنا مان
 مریا مرز و از بند معاصی خلاص گردد و انجاست گنا مان پاک کند تا مصلحت خدمت
 و ایستادن بر بساط قربت حاصل شود پس اینجا اورا عقوبه توبه پیش آید و لابد بقطع این عقوبه
 محتاج شود تا بمقصود برسد و چون توبه کرد و جمیع شرایط توبه بجا آورد و از قطع این عقوبه فارغ شد
 خواست که عبادت کند و دیگر در برگرد خویش موافق بسیار که هر یک از اینها و از عبادت باز دارند و بخوا
 دیگر چون در آن تامل کرد چهار موافق یافت دنیا و خلق و شیطان و نفس پس محتاج شد لا محاله
 بدفع این موافق و دور کردن آن از خود و الا ممکن نیست که نعلبای ایشان عبادت کند پس
 اینجا اورا عقوبه عموالق پیش آمد و محتاج شد بقطع کردن این عقوبه چهار چیز تبرک
 از نفس دنیا و دور بودن از خلق و محاربه کردن شیطان و بجام تقوی کردن نفس خود را
 چون این همه کرد و از قطع این عقوبه فارغ شد باز گشت تا عبادت کند باز چیزهای پیش
 می آیند و اورا از عبادت باز میسازند چون تامل کرد چهار چیز یافت اول رزق و
 از آنکه نفس میکشد که مرا از رزق و قوام چاره نیست و تو ترک دنیا کردی و از خلق دور شد
 پس رزق و قوام من از کجا باشد و دم خطر کار از آنکه صلاح و فساد آن عاقبت معلوم نیست و آن سبب
 مشغولی است از آنکه نباید که در فساد و مهلکه افتم سوم سختهها و صیبهها که از همه جانب آدمی افتد خاصه که
 که او مخالفت خلق کرده است و در محاربه شیطان شسته و بجایه نفس مشغول شد چه غضبهاست که چنین
 کس را فرمود باید خورد و چه سختههاست که اورا پیش خواهد آمد چهارم انواع قضا از خدای تعالی که ساعت
 فسادت بخوابد رسید و وقتی موافق پس اینجا اورا عقوبه عوارض پیش آید و محتاج شد بقطع کردن
 آن چهار چیز به توکل کردن بر خدا تعالی در کار رزق و تقوی کردن کار را بخدای تعالی و ماضی و
 واجب کردن بلا و فساد آن وقت نزول قضا چون انهمه کرده و قطع این عقوبه فارغ شد خواست که بجا آید از

تعبیه ایشان

سائقی

خود را کامل ضعیف و در عبادت نشاطی دند و ذکر و فکر و راعی بلکه باطل نفعات و راحت لطالت بد
 بلبک بشیره و فضول و حماقت و جهالت پس محتاج شد در کار نفسی آشفته که او را سوا طاعت
 و خیر براند و نشاطش در کار عبادت بیفزاید و باطنی که منع کند او را از شر و معصیت و کم غلبت
 او را از ان این نیست که خوف در جا از آنکه امید داشتن در ثواب خدای تعالی و عذر کرده است
 از انواع کرامات سائقی است که باعث است مرفض را بر عبادت کردن طاعت می ترسید
 از عذاب در دناک خدای تعالی و از صعوبت آنچه که وعید کرده است از انواع عقوبت و خواری از هر است
 مرفض را از گناه کردن این است عقوبت بواجب است که پیش آمد او را و محتاج شد بقطع آن بزرگ
 این دو چیز چون ازین نیز فارغ شد و روی بعبادت آورد می باید خود را فارغ از سر باطنی و
 و نشاطی پس با نشاط و شوق و رغبت تمام بعبادت مشغول شد و بران سوا طاعت نمود و
 انشای آن می بیند درین عبادتی که چندین تحمل شقت بجهت آن کرده است و آفت عظیم
 یکی را یادوم عجب آنکه وقتی در طاعت ریای می بیند و طاعت بدن سبب باطل می شود و اگر
 وقتی از ریای امتناع می آورد بدن سبب در عجب می افتد و عجب نیز عبادت او حبط کن پیش
 آمد و او را اینجا عقوبت قوا و محتاج شد بقطع آن به اخلاص و ذکر است خدای تعالی
 تا عمل و سلامت مانند چون ازین نیز فارغ شد حاصل آمد و در عبادت چنانچه باید و شاید و سالم از
 بهافات و لیکن چون نظر میکند خود را غریق رحمت خدای تعالی می یابد از بسیاری نعمتهای
 خدای تعالی که او را داده است می ترسد نباید که از شک گشتن آن غافل شود و در کفران افتد و
 و ازین مرتبه بلند که مرتبه بندگان صالح است فردا و قد و سخط گردد پس پیش آمد و اینجا
 عقوبت حمد و شکر چون از قطع آن عقوبت نیز فارغ شد بحدوش گشتن بقدر امکان
 می باید خود را مطلوب مقصود پیش و پس در گذرد که می بیند خود را در صحرائی شوق و عرصه محبت افتاده
 و آسوده خاطر و مضامین و سوا طاعت و سبب خلقها و اگر استه از برود کار خور یافته و حال چنانکه بدین

سیکند

این رسولان رب العالمین در مسند روح و در بحران بشارت و نضوان باز پروردگار را ضعیف
 غضبان پس بریندوار ازین دار فانی بحضرت الهی مستقر ریاض حبت بنید انجام نقص فقیر و
 حقیر و ضعیف خود را مملکت عظیم و مہر زمان ہر ساعت شاہدہ کنندارید رحیم ازلطف انعام
 و تقرب و اکرام انجیہ یکس و صف آن تواند کرد ہر روز در زیادت تا ابد الاباد پس ہی سعادت
 عظیم و تر ہی بندہ نیکبخت و تر ہی دولت بزرگ و تر ہی کار ستودہ و نیوایم از خدای متعال کہ
 منت نہد بر ما و بر ہمہ مسلمانان بدان این نعمت بزرگ و مکرر داند ما را از کسانی کہ نصیب نیست
 مرایشان ازین کار کہ وصف کردنی و آرزو برونی و شنیدنی و دیدنی بی نفع و مکرر داند علم
 ما را بر حاجت و توقیق دید ما را بعل صلاح و قیام کردن بر آنچه دوست دارد و در ارضی باشد کہ اوست
 بخشنده و تر از ہمہ بخشنندگان و کرم کنند تر از ہمہ کرم کنندگان پس این بود تیریمی کہ الہام
 کرد مرا خدوند غر و جل من در راہ عبادت بدان اکنون کہ حاصل ازین چہ ہفت عقبہ است
 اول عقبہ علم دوم عقبہ قوبہ سوم عقبہ عوائت چہارم عقبہ عوارض پنجم عقبہ بواجب ششم
 عقبہ قواعد ہفتم عقبہ حمد و شکر و تمام شدن ابن عقبات تمام شود کتاب
 مہمناج العابدین **إِلَى الْجَنَّةِ** و اما اکنون شرح دہم این عقبات را بموجب ترین
 الفاظ شمل بزکمتہای غریب نافع انشاء اللہ تعالیٰ التوفیق والتشديد ولا
 حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم **عقبہ اول** و این عقبہ علم است
 ای طالب اخلاص و عبادت بر تو باد اولابہ علم کہ اوست قطب و ہر اوست مدار کار ہر روز
 جهان و بد آنکہ علم و عبادت ہر دو و جو ہر اند کہ بسبب ایشان است ہر چہ می بینی و ہر چہ
 می شنوی از تصنیف مصنفان و تعلیم علمان و نصیحت ناصحان بلکہ بسبب
 ایشانست فرستادن کتب و رسولان وافریدن آسمانہا و زمین با و آنچه درین ہر دو است از
 مخلوقات و امل کن بیان وایت را از کتاب خدی تعالیٰ کہ قصہ جل کر آیت اللہ الذی خلق سبع
 سموات و من الارض مثلهن یتنزل الہن ینزلہن لیتعلمن ان علی کل شئ قلیل

وَكَانَ اللَّهُ تَعَالَى كَمَا ظَهَرَ مِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَمًا سَمِيًّا جَنَانًا بَاشِدًا كَخَلَى عَزَّ وَجَلَّ الْكَلْبِي هَسْتُ كَمَا فَرِيدًا
 هَسْتُ آسَمَانًا وَشَلَّ بَيْنَ زَمِينٍ رَا سَمِيرًا وَادِ مَرَّ خَدَايَ سَمِيَانِ اَيْشَانِ وَحَكْمًا وَكَامًا وَفَائِدَةً هَسْتُ
 دَرِ اَيْشَانِ تَابَدَانِيْدَ كَهَذَا تَعَالَى بِرَبِّهِ خَيْرًا وَدَرِ هَسْتُ وَعِلْمُ خَدَايَ تَعَالَى بِخَيْرٍ مَحِيْطًا هَسْتُ وَبَسْمَلَتُ
 اَيْنِ اَيْتِ كِهْ دَلِيْلَ بَاشِدَ بِشَرَفِ عِلْمِ خُصُوصًا عِلْمِ تَوْحِيْدِ اَيْتِ دَوْمِ تَوَلَّى تَعَالَى وَكَمَا خَلَقْتَ
 اَلْجَنَّةَ وَرَبِّ اَلْاِنْسَانِ اَلَا لِيَعْبُدَكَ وَبَعْنِي نِيَا فَرِيْدَمِ پَرِيَانِ وَادِ مِيَانِ رَا مَكْرَ بَرَايِ اَلْكَلْبِ عِبَادَتِ
 كُنْدَ وَبَسْمَلَتُ اَيْنِ اَيْتِ كِهْ دَلِيْلَ بَاشِدَ بِشَرَفِ عِبَادَتِ وَرَوِيْ اَدُوْنِ بِيْدَانِ پَسِ
 بَزْرُگِ دَارِ اَيْنِ وَدُوْكَارِ كِهْ مَقْصُودِ اَزْ اَفْرِيْدَنِ هَرْدُوْ سَلَايِ اَيْشَانِ نَدِ پَسِ وَاجِبِ هَسْتُ مَرْبُودِ رَا
 كِهْ شُغُوْلِ نَشُوْ وَ مَكْرَ بِيْدَانِ وَنَظَرِ كُنْدَ مَكْرَ رَا اَيْشَانِ وَبَدَانِ كِهْ هَرْ چِيْزِ اَيْنِ هَرْدُوْ سَتِ اَزْ كَارِ اِنَّا نِ بَاطِلِ
 سَتِ كِهْ دَرِ وَخَيْرِيْ نِيْتِ وَنُفُوْئِيْتِ كِهْ دَرِ وَحَاصِلِ نِيْتِ وَچُوْنِ اَيْنِ دَانَسْتِيْ بَدَانِ كِهْ عِلْمُ شَرِيْفِ
 تَرْتِبِ اَزْ عَمَلِ دَا اَيْنِ هَسْتُ كِهْ رَسُوْلُ فَرَمُوْدَ صَلَّيْ اَللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كِهْ فَضِيْلَتِ عَالَمِ بَرِ عَابِدِ سَجُوْ
 فَضِيْلَتِ مَنِ هَسْتُ بَرِ اَسْتِ مَنِ وَفَرَمُوْدَ كِهْ يَكْ نَظَرِ كَرْدَنِ سُوْئِيْ عَالَمِ دُوْ سَتِ تَرْتِبِ نَزْدِيْكِ
 خَدَايِ تَعَالَى اَزْ عِبَادَتِ يَكَا اَلْبَصِيَامِ وَقِيَامِ وَفَرَمُوْدَ كِهْ رَهْ نُوْفِيْ كُنْمُ شَمَارِ اَبْرِ شَرِيْفِ نَقِيْرِنِ اَهْلِ
 بَهْسْتِ يَارَانِ كَفْتَقْدَبَلِيْ يَارَسُوْلُ اَللهِ صَلَّيْ اَللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَمُوْدَ كِهْ اَيْشَانِ عَلَمًا اَسْتِ مَنِ اَنْدَ
 پَسِ اَزْ نِيْجَا ظَاهِرِ شَدُ مَزْ اَكْ عِلْمُ شَرِيْفِ تَرْتِبِ اَزْ عِبَادَتِ وَلِيْكِنِ چَا رَهْ نِيْتِ مَرْبُودِ رَا اَزْ
 عِبَادَتِ وَالا عِلْمُ بِيْ عَمَلِ بِيْ فَاَنْدَهْ بَاشَدَ اَزْ اَكْ عِلْمُ مَقْرُورِ وَرَخْتِ سَتِ وَعِبَادَتِ بِنَزْ اَقْرُوْ
 سَتِ وَشَرَفِ مَرْدُخْتِ رَا بَاشَدَ اَزْ اَكْ اَصْلِ هَسْتُ وَلِيْكِنِ نَفْعِ وَشَفْعَتِ اَزْ شَرَفِ بَاشَدَ
 چُوْنِ خَمِيْنِ هَسْتُ چَا رَهْ نِيْتِ مَرْبُودِ رَا اَكْ اَزْ هَرْدُوْ اَوْرِ اَضْيَابِ شَدَ اَزْ نِيْتِ كِهْ كَفْتُ حَسْبِيْ اَلْحَمْدُ عَلَيْهِ اَلْعَلِيْنَ
 عِلْمُ رَا طَلَبِ كَرْدَنِ كِهْ اَزْ عِبَادَتِ بَازِ نَايَنْدَ وَطَلَبِ كُنِيْدَ عِبَادَتِ رَا طَلَبِ كَرْدَنِيْ كِهْ اَزْ عِلْمِ بَازِ نَايَنْدَ پَسِ طَلَبِ كُنِيْدَ عِلْمِ رَا
 اَزْ عَمَلِ بَازِ نَايَنْدَ وَطَلَبِ كُنِيْدَ عِبَادَتِ رَا بِيْ اَزْ عِلْمِ بَازِ نَايَنْدَ چُوْنِ مَعْلُوْمِ شَدَ كِهْ چَا رَهْ نِيْتِ مَرْبُودِ رَا اَزْ هَرْدُوْ اَكْ
 عِلْمِ اَوَّلِ شَرْتِ بَقْدَمِ وَشَتَنِ بَرِ عَمَلِ اَزْ اَكْ اَصْلِ رَا سَمَا اَوْدُ سَتِ وَازْ نِيْتِ كِهْ فَرَمُوْدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِهْ عِلْمُ اَمَامِ
 عَمَلَتِ عَمَلِ تَالِيْعِ اَوْدُ سَتِ اَيْنِ عِلْمُ صِلَتِ اَمَامِ مَرْبُودِ عِبَادَتِ اَزْ دُوْ جِهْتِ اَزْ بَرِيْ اَكْ عِبَادَتِ تَوَالِيْ كَرْدَنِ

از آنکه اول بر تو واجب است که معبود را بشناسی پس عبادت کنی و چگونه عبادت کنی کسی را که پند
 شناسی نام و صفت او ندانی و از آنچه واجبست در حق او عقیدت کردن و آنچه روانیت و
 اعتقاد ندانی و بسا باشد که چیز را اعتقاد کنی در ذات و صفت او که آن مخالف حق است و بدان
 سبب همه عبادت تو حبط باشد پس واجبست مرنتر که بیا سوزی هر چه واجبست کردن آن
 در شریعت تا چنانکه فرموده شد و در برخی که ماسوری بجاری و بیا سوزی آنچه واجبست ترک آن از
 سنای تا آنرا ترک کنی و چگونه قیام کنی بطاعتی که آنرا ندانی که حیثیت چگونه است و چگونه بجاری
 و چگونه اجتناب کنی از محصیتی که ندانی که آن محصیت است و ندانی که چگونه اجتناب کنی و عبادت
 شرعی چنانکه طهارت و صلوة و صوم و جهاد و حجبت که بیا سوزی با جمیع حکام و شرایط بدان
 قیام نمایی از آنکه بسا باشد که تو بر چیزی مصر باشی و آن مفید عبادت است یا آن مخالفست است
 و تو بر آن مطلع نه و بسا باشد که ترا شکلی در عبادت پیش آید و کسی را نیایی که از او پرسی و تو نیز ندانی
و پس ازین بدانکه مدار این کار بر عبادت باطن است که آن تعلق بدل دارد و موقوف
 آن نیز بر تو واجبست چنانچه توکل و تفویض و رضا و صبر و تقوی و اخلاص و غیر آن چنانچه ذکر این کتاب
 بیامد ان شاء تعالی بدانکه پاک داشتن تن و عبادت تن یک جزو عبادتست و پاک داشتن مال و عبادت
 مال ^{۴۹} نیز جزو عبادتست و اجبت بر تو که بیا سوزی اخلاص و این هر یک همچو سخط و طول اهل حسد
 و ریا و کبر و عجب تا بر سبزی اراد که داشتن و کردن این همه فریضه است نهض قرآن چنانکه خدی تعالی
 میفرماید و علی الله متوکلون این گفته متوکل یعنی بر خدا توکل کنی اگر شما مومن ایمان باری
 دیگر میفرماید و لا تشکرون الله ان کنتن انما کنتم کفرا و جانی دیگر میفرماید و اضربوا صابرة
 الا بالله یعنی صبر کن و متوکل بر کن و مکر توفیق خدی تعالی و جانی دیگر میفرماید و لا تشکرون الله
 یعنی قطع کن از همه روی بد و از و غیر این از آیات دین بابت چنانچه در باب فرضیت
 صوم و صلوة است پس چسبست مرنتر که نماز و روزه و زکوة را فرض میدانی و ترک این فرائض
 کرده و بر دور افزایند هیکه و کتاب یکے بلک ازین فرائض سبکے غافل

تا یکی را از ایشان نام هم ندانی ندانم بقولای که این حقیقت کرده مگر بقولای کسی که بهرست و دنیاست
 تا معروف را منکر کرده است و منکر را معروف و علومی را که خدای تعالی کتاب خویش بخور
 و حکمت و هدی نام کرده است بجلال ایهال کرده و بهر روی بکسب کردن مال حرام آورده
 تبرس از آنکه چیزی ازین فرائض ترک کنی و بصوم و صلوة نفل مشغول شوی این تیرایج نکند
 و با باشد که برگناهی قهر باشی که آن سبب دخول و فرخ است و مباحی را از طعام و شراب بخوا
 ترک گیری و چنان گمان بری که مرا قرب خدای تعالی حاصل میشود و تو بر باطل باشی و سخت تر
 ازین همه آنکه بطول مل مبتلا باشی و طول مل صیبت و معصیت مختص است و از انوایت نیز تصور
 کنی سبب جهل خود از فرق نا کردن میان طول مل و نیت خیر و همچنین در چراغ و سخط باشی مکان
 بری که تضرع و اتهال میکنم و همچنین در ریاء محض باشی مکان بری تو آنرا که من هر خدا میکنم مکان
 بری که من سیخو انهم مردمان را بسوی نیکی پس میثماری برای خدای تعالی آن طاعت و بجا عقیق
 الیم ثواب عظیم طمع داری پس تو در غروری عظیم و غفلتی قوی باشی و این بخدای غر و جل که
 صیتی است بزرگ مر عابدان جاہل را پس ازین بدان که باین همه مرا حال ظاہر را تعلق است
 با اعمال باطن که بدان اصلاح شود و بدان فاسد گردد و چنانچه اخلاص و ریاء و عجب و ذکر است
 و غیر آن پس هر که این اعمال باطن را نداند و طریق تاثیر آن در عبارات ظاهر شناسد و کیفیت
 احتراز کردن و نگاه داشتن اعمال از آن نداند کم باشد که او را عملی از اعمال ظاهر سلامت ماند پس
 طاعت ظاهر و باطن او را فوت شده باشد و نماند بدست او مگر بدبختی و در پنج و آن بانی است
 پیدا و ازین است که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم که خواب کردن عالم بهتر است از نماز
 کردن جاہل و حامل بی علم فدا پیش از آن کند که صلاح و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم که الهام کند از
 علم نیکوختان را و محروم کند از علم بدبختان را و بدبختی ازین سبب است که علم نیاخت و دلی علم
 عمل کرد که فردا سفیدش باشد و ازین است که زنا و سلف ضلالت طلب علم کند و از ایشان کار کار علم
 کرد اند آنکه بکار خود پیوسته علم نیاخت و ازین است که طاعت آن که در کمال علم پس علم مقدم باشد بر عبادت

و اما نصحت دوم که موجب تقدیم علم است بر عمل آنست که علم مانع سبب خوف مباد است و
 چنانکه گفت زکما یحشش الله من عباده العلماء یعنی ترسند از خدای تعالی از بندگان و دیگر
 عالمان و این از آنست که هر که خدای تعالی را شناسد چنانچه حق مباحث است ترسند زوی چنانکه حق است
 و تعظیم کند چنانکه حق تعظیم کردن اوست و حرمت داشتن او پس جمیع طاعات شده علم باشد و از
 جمیع معاصی علم مانع گشت و در این دو مقصود نیست مرئیه را در عبادت خدای تعالی پس تو باطن
 به علم پیش از هر چیز نای ساک راه آخرت و الله لوفق سوال شد که گوئی که رسول غرض صلی الله
 علیه و سلم طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة که ام علم است که طلب از فرض لازم
 است و حد آن چیست و چه مقدار مرئیه را در کار عبادت ازان حاصل می باید کرد جواب بدانکه
 علومی که طلب و فرض و لازم است علم توحید و علم تیر یعنی آنچه تعلق بدل دارد و علم شریعت
 اما حد هر یکی که چه مقدار واجب است بدانکه از علم توحید مقداری واجب است که بدان معرفت
 اصول دین حاصل گردد و آن آنست که بدانی که معبود الهی است علم قادر می تیر که تکلم تسبیح بصیر
 و احکام تیریک موصوف بصفات کمال شریزه از دلالت حدوث و منفرد بقدم بر کل محدثات
 و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بنده اوست و رسول اوست و صادق است با آنچه اخبار کرده از حقایق
 در امور آخرت و بر تو باد که پیگیری عقیده کنی با و ام که در قرآن یاد در حدیث نیابی و فی الجمله هر چیزی که چهل آن
 بلاک تو باشد آموختن آن فرض عین است و اما از علم سران مقدار آموختن فرضیه است که حاجات
 و مناسبات آن بدانی تا اثر تعظیم حق تعالی و اخلاص سلامتی عمل حاصل گردد و بیان آن تمامی این
 کتاب بیاید انشاء الله تعالی و اما از علم شریعت هر چه فرض است بر تو کردن آن آموختن آن
 هم فرض است تا چنانکه حق آنست ادا کنی چنانچه طهارت و صلو و صوم و امانج و جهاد و زکوة
 اگر بر تو فرضیه گردد آموختن آن نیز فرضیه شود و الا از این است حد هر یکی از سه علم که طلب کردن
 آن فرض عین است و اما دانستن علم توحید آن مقدار که بامتنه مان جدل کنی و ایشانرا از علم کنی
 فرض عین نیست بلکه فرض کفای است فرض عین همانست که اعتقاد تو باینست که در و همچنین علم سر

و شرح عجایب قلب نیز بسیار است معرفت جلای آن بر تو واجب نیست بلکه همان قدر توفیق عبادت
 تو باشد دانستن آن فرض صین است تا آنچه ضرورت از آن اجتناب کنی و آنچه از آن چاره نیست بچون
 اخلاص من حمد و شکر و توکل آنرا کتاب کنی و همچنین در علم فقه واجب نیست که جمیع ابواب فقه از بهر
 و شمر او و اجابت و کساح و طلاق بدقی که دانستن آن به فرض کفایت **سوال** اگر گوئی آن
 مقدار از علم توحید که فرض است که بجز و مطالعہ بی عملی کس را حاصل شود **جواب** بنا
 استقامت کشانند و داستان گفته است و تحصیل کردن علم با وسایل ترست اما خدا تعالی بفضل
 خویش کسی را که خواهد خود معلم او شود و چون این دانستی بدان که این عقیده که عقیده علم است دشوار
 است ولیکن بطلب و مقصود بدین حاصل شود و دفعه او بسیار است و قطع او دشوار است و نظر او
 او بزرگ است که با کسی که عدول و اعراض کرد از او گمراه شد و با کسی که در قطع او مشغول شد
 که بغیر و لب اس که تحیر نماید و در لب اس که سلوک کرد و در دلت اندک قطع کرد و با کسی که
 که در و مبتدا سال در قطع کردن باند و الا آخر کلمه پندار الله عز و جل اما نفع او آنست که ذکر کردیم
 از شدت احتیاج بنده بدان و بنای کارهای عبادت بر آنست خاصه علم توحید و علم سر و خیر است
 که خدای تعالی فرموده و او و صلوات الله علیه و علیٰ آله و علیٰ خیرین که اسی داده و علم نافع یا سوز گفت الهی
 علم نافع کدام است گفت آنکه بدان علم جلال و عظمت و کبریا و کمال قدرت من بر همه خیردانی
 اینست علمی که مرا نزدیک گرداند من و روایت کرده از علی رضی الله تعالی عنه و گفت اگر در
 در حالت طفولیت ببرد و در بخت فتنی خوش زیاده مرا از آنکه پروردگار خود را بشناختی و اما شدت
 او آنست که در طلب او اخلاص می باید کرد هر که علم را طلب کند تا مردمان به توجه کنند و مجالست از او را
 حاصل شود و در مجالس بدان سبب آنست که مال حرام دنیا صید کند او از جمله زیانکاران است بویزید
 بسطامی رحمت الله علیه گفته است که سی سال مجاهده کردم و هیچ چیز سخت تر از کار علم بر من نبود
 و بر بنیاد آنکه شیطان بر تو مکر کند و بگوید که چون در علم چنین خطرت تحصیل نمودی و شایسته آنکه اول مرتبت این باشد که بدین
 گمان از علم باز نمانی که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم شایسته حجاج و وزخ را دیدم که اکثر روز زنیان

فقیران بودند گفتند یا رسول الله فقیران از مال فرمودنی از علم پس هر که علم را نیاورد متواند که
 عبادت را چنانچه حق است بجا آورد و اگر مردی تقار عبادت کند همچون عبادت ملائکه هفت
 آسمان و او را علم نباشد از جمله زیانکاران باشد پس چیست شود طلب علم بجهت و تلقین و تیس
 و بی پریشی از کمالی و طلال و الا در خطر غمگساری باشی لغو و بانه سنها پس حاصل کار آنکه چون نیکو نظر کردی
 در دلائل صنع باری تعالی استی که ترا الهی است قادر عالم می مرید شکم سبب بقدر شمر از حد و ثپاک
 از همه نقصانها و اکتها را و نیست بر و آنچه رواست بر محدثان و مخلوقات و بچیزی نماند چیزی بد و
 نماند شمر از امکان و جهات و نظر کردی در سحرات رسول الله صلی الله علیه و سلم پس استی که او رسول
 خدایت و این است برومی و آنچه سلف بر آن اعتقاد کرده اند که خدای تعالی را دیدنی است در آخرت
 و قرآن کلام خدای است غیر مخلوق از جنس حرف و تصویریت و ذر ملک و ملکوت هیچ چیز و خلط
 نگذرد و هیچ چیز بجنبه مکر تقضای خدای تعالی و قدرت او و ارادت او و شیت او و خیر و شر و نفع و ضرر
 ایمان و کفر به از دست و یکپس از مخلوقات چیزی بر و واجب نیست کسی را که ثواب دهد
 بفضل خویش و بده کسی را که عقوبت کند بعد از خویش کند و آنچه آمده بر زبان صاحب شرح
 علیه الصلوة و السلام از امور آخرت چنانچه شمر و شمر نامها و جناب قبر و سوال ننگ و کبر و
 میزان و صراط همه حق است این است اصحابی که سلف رضی الله عنهم بان عقیده کرده اند و امر
 کرده اند به اعتقاد کردن آن و پیش از آن که بدعتها طاهر گرد و برین همه اجماع کرده اند پس نظر
 کردی در علمهای دل و واجبات آن و سنای باطن که شرح آن همه درین کتاب خواهد آمد تا حاصل
 شود مرزا علم بان پس دانستی جمله آنچه محتاجی بکردن آن چنانچه طهارت و صوم و صلوة پس
 ادا کردی و فیضه خدای عز و جل را در باب علم و از جمله علای امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 شدی اگر عمل کنی برین علمی که امونته مرزا شرفی عظیم و علم ترا قیمتی بی اندازه حاصل شد و این
 عقیده را قطع کردی و پس خویش انداختی و مرزا ثواب بی اندازه حاصل شد

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

عقوبه و وسم و این عقوبه توبه است پس ازین بر تو واجب است ای طالب عبادت
 که توبه کنی و وجوب توبه یبیب و وحیزت یکی آنکه تا ترا توفیق شود بطاعت کردن که نیت گنا مان
 آدمی را اطاعت محروم کند و خذلان و خواری بار آرد از آنکه قید گنا مان از نیت سوی طلعت آدمی
 را مانعست و مقبر بودن بر گنا مان سبب یابی دل است الْقَلْبُ إِذَا قَضَىٰ لَا يُبَالِي إِيَّاهُ عَصَىٰ
 و اگر رحمت کند خدای تعالی گنا مان آدمی را سویی کفر کشند چگونه توفیق طاعت باشد مگر کسی که او در
 شومی گنا مان قسوت است و چگونه راه یابد سویی خدمت کسی که او بر حصیت مضرت چگونه نزدیک
 کنند بناجات کسی را که او نجاست محاصی لوده است در حیرت از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت
 چون بنده دروغ گوید هر دو فرشته از وی جدا شوند از تبااهی و گندگی که از دهن او بیرون آید پس
 این چنین زبانی را چگونه صلاحیت ذکر خدای تعالی باشد لاجرم آنکه سهرت بر گناه کم باشد
 که او را بر عبادتی توفیق باشد و اگر بر سبیل عزت توفیق یابد که عبادتی کند بر حمت بسیار و در آن
 خلوات اندک و صفائی نباید و آن همه بشوینت گنا مان ترک توبه است راست گفت آنکه گفت چون
 بر قیام میل و صیام نیاز قیام نتوانی کرد بدینکه تو محبوسی که گنا مان تو تر احبس و هست سبب و وسم
 بدینی خوب توبه است تا عبادت تو قبول افتد از آنکه حله و ندین بدیده بدیون قبول کند و این از نیت
 که توبه از محاصی خوشد کردن خصمان فرض عین و جمله عبادت که خواهی کرد نقلت پس چگونه قبول کند
 از تو نفل مغرض عین بر کردن توبه و چگونه روا باشد که ترک گیری حلالی و سبحی را و تو محب باشی
 بر حرامی و چگونه سناجات کنی با خداوند خویش و از و خواهش مکنی و او بر تو تشکیک است آیت حال
 گنا بکارانی که صبر باشند بر گنا مان سوال اگر گویی که چیست توبه بنصوح و جدا و چه می یابد که مر بذر را
 تا از جمله گنا مان بیرون آید جواب بدانکه توبه عملی است از عملهای دل و حاصل و پاک کردن است
 از گنا مان و شیخ من ابوالعالی رضی الله عنه در حدیث چنین گفته است که توبه ترک اختیار کردن گنا است
 که مثل آن گناه از روی تزلزل نه از روی صورت از روی وجود آمده باشد و اینکه ترک گیر از خوف حدیثی است
 ترک گیر و تپس به چهار شرط اول ترک اختیار کن که بفرم کردن و جزم بدینچه اصلا بار دیگر

کتابی نخواهم کرد اما اگر ترک گناه کند و در خاطر او این باشد که شاید این گناه بارگردد شود تا نباشد
 بلکه پرهیز کند و باشد از گناه و و هم آنکه توبه کند از گناهی که مثل آن گناه از وی در وجود آمده است
 از آنکه اگر مثل آن گناه وقتی نکرده است تائب نباشد بلکه متقی باشد نه بنی که رسول صلی الله علیه و سلم
 راستوان گفت که تائب بود از کفر که سابقه است بلکه متقی بود از کفر و عمر رضی الله عنه را بتوان گفت
 که تائب بود از کفر از آنکه او کفر سابق دشت سوّم آنکه گناهی که از او در وجود آمده است مثل گناه
 باشد که ترک اختیار او میکند و آن مانند از روی نترست و در جواب باشد از روی صورت بنی اگر پیری
 از کار مانده که زنا کرده بود و قطع طریق کرده چون خواهد که ازین توبه کند توبه از و درست است توبه بر زنا
 زیرا که در توبه بسته نشد است سوال اگر کوی او را ممکن نیست ترک اختیار زنا و قطع طریق چون اینان
 قادر نیست برین فعل پس صحیح نباشد صفت کردن او بدین که تارک است مرزنا و قطع طریق بلکه
 عاجز است جواب ولیکن قادر بر مثل زنا قطع طریق است در نترست و در چنانچه قیافه است
 و غمازی از آنکه آن همه گناهان اند اگر چه بزرگجاری در بر یکی متفاوت است لیکن جمیع آن خاص
 در حق اثم یک نترست دارند و آن فرد تر نترست بدعت است و نترست بدعت فرد تر از و بدعت است
 پس کسی که از زنا و قطع طریق و جمیع گناهان که از کردن آن امر در عاجز است برین صورت اگر توبه
 او درست است چهارم آنکه توبه کردن برای تعظیم امر خدای تعالی باشد و حذر کردن از عذاب
 تعویذ و ناک او بسبب رحمت دنیای دنی و ترس از مردمان و طلبش حویا ضعف نفس یا
 ترس فقر و جز این است شرطهای توبه و برکن مائی او چون این حاصل شود توبه درست باشد
 اما مقدّمات توبه بر سه وجه است اول آنکه تائبی گناهان خود را یاد کند دوم آنکه توبه تعویذ
 خدای تعالی کطاف آن ندارد و یاد کند سوّم آنکه ضعیفی و عدم جلد خود را یاد کند که آنس که اگر مائی
 آفتاب و طبایع سرنگ قاضی و گردیدن مورچه طاق ندارد و آفتاب آتش و زخ و زدن
 از زمر مائی زبانی و گردیدن مار آخی که بر یکی همچون گردن اشترند و کثرت مائی که
 همچون اشتراند چگونگی طاق آرد چون برین چیزها مواظبت نمائی و شب و روز

بار بار در دل بگذرانی ترا برین آرد که توبه نصوح کنی از جمله گناهان و الله الموفق **سوال** اگر گوی
 که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که پیشیانی توبه است و مثل این شرطها که تو در توبه گفتی نگفته است
جواب بدانکه اول پیشیانی مقدر و رنبد نیست نه منی که رنبد از بسیاری خیرهای بسیار پیشیانی
 شود منی تواند شد و توبه مقدر و رنبد است و یاقین میدانیم که اگر کسی بر گناهی پیشیانی شود از آن سبب
 که جایش بیان مردمان برفت و یا مالش بسبب حرفت در معاصی گم شد این چنین ندامت توبه نباشد
 بلکه این گناه محض است و از اینجا دانستی که درین حدیث معنی است که توبه بجز ظاهراً فرهم نگردیده و آن نیست
 که ندامت برای تعظیم خدای تعالی و خوف عقاب و باشد که بر انگیزد آدمی را بر توبه نصوح پس چون باید آرد
 سه مقدره توبه را و ندامت کنایه ندامت باعث شود بزرگ اختیار گناه و باقی ماندن ندامت در دل
 در زمان مستقبل و باعث شود بر عجز و زاری در حال پس این روکاو باعث است بر توبه او را بنام توبه و اگر کرده
سوال اگر گوی که چگونه ممکن است مرادیرا که اصلاً از گناهی از صغیر و کبیره در وجود نیاید و انبیا که از شرف
 خلق بودند و ایشان اختلاف است که این درجه یافتند یا نه **جواب** بدانکه این کاریست ممکن غیر تحصیل کسی که خدای
 تعالی او را روزی کند و نیز از شرط توبه است که تو گناهی بقصد و عمد نکنی و اما اگر سهو و خطا کنی کسی آن از توبه
 عفو است و این نیک است بر کسی که خدای تعالی او را توفیق دهد **سوال** اگر گوی که طراز توبه کردن این بنمیزد
 که سید غم بازگناه خواهم کرد در توبه ثابت نخواهم ماند پس بر توبه کردن چه فایده **جواب** بدانکه این از جمله غیر
 و شیطان است از کجا دانستی که تا آن زمان که بازگناهی کنی زنده خواهی ماند شاید که پیش از آنکه بازگناهی کنی بگری
 اما اینک خایفی از بازگناه ندان و رگناه بر توبه نیست که بصدق توبه کنی و تمام گردانیدن بر خدای است
 اگر تمام گردانید خواهی اطلب اگر تمام گردانید باری کنان گذشته همه آمرزیده شد و آن بجای پاک شد می ماند
 بر تو گناهی گم بین گناه که به تجدید کرده و این سهو است بزرگ و فایده بسیار بر توبه که از خوف
 بازگناه در گناه از توبه بازمانی که ترا قطعاً به توبه کردن از دو فائده یکی حاصل است و بعد
 الموفق اما طریق بیرون آمدن از گناهان و خلاص یافتن از
 خصمان بدانکه گناهان همه بر سه نوع است اول ترک

گرفتن آنچه بر تو واجبست از نماز و روزه و زکوة و غیر آن پس قضا کنی یعنی ادا کنی ملزم بمقتضای
 امکان آنچه توانی و و هم گناهی هست که میان تو و میان خدای تعالی هست همچون خوردن خمر و شرب
 مزه و خوردن ربا و مانند آن بیرون آمدن از سر این گنا مان بدان باشد که نادم شوی و عزم محکم کنی که
 پیش نخواهی کرد و سوگناهی هست که میان تو و میان بندگانت و این دشوار و صعبست و
 و آن بر انواع است و در مال باشد و در نفس باشد و در عرض باشد و در دین باشد و در کینیک باشد
 و در زن باشد و در مال است واجبست که باز بر خصم رود کنی اگر ممکن باشد و اگر عاجز باشی ازین اخصم
 بجای خواهی و اگر غایب باشد بر وجه او صدقه کنی و اگر بر توانی نیکی بسیار کن و بخدای تعالی باز کرد
 به تصریح تا او بکرم خود خوشنود گرداند و در روز قیامت و آنچه در نفس است برو و بداد و لیایش بگوید
 تا قصاص کنند یا از سران بگذرند و اگر عاجز باشی بخدای تعالی باز کرد تا خصم را بخشند و گرداند
 و آنچه در عرض است یعنی بکشتن غنیمت و بهتان و ستم و اجست که خود را پیش آنکس که او را غنیمت
 کرده در رخ زن کنی و از خواهی اگر ممکن باشد و آن جای هست که از زیاده شدن غضب و دین
 باشی و اگر اذ انہاست که چون بگوئی شمش زیاد شود پس بخدای تعالی باز کرد و از برای
 او آمرزش بخواد و آنچه در زن و کینیک است آن را نشاید که بجای خواهی و ظواهر کنی بلکه بطریق
 آنست که بخدای تعالی باز کردی تا بر روز قیامت او را از خوشنود کند و اگر این باشی از زیاده
 شدن خشم این نادرست بجای نخواهد و آنچه در دین است یعنی کسی را تکفیر کرده یا کفر گفته
 این دشوار تر است باید که پیش آنکس خود را در رخ زن کنی و اگر ممکن شود از و بجای خواهی
 و الا بخدای تعالی باز کردی و پشیمانی بسیار کنی تا او را خدای تعالی بخشود گرداند حاصل کار آنست که بدین
 ممکن گردد خصمان را بخشود کنی و آنچه توانی بخدای تعالی تصرع و بصدق باز کردی تا او روز قیامت
 ایشان را از دشمنی گرداند و امید بفضل خدای تعالی آنست که چون صدق بنده بداند خصمان را از خیر نه
 رحمت خویش بخشود گرداند پس چون بدینچه گفته شد عمل کردی و بر ترک گنا مان بجای دل بها
 از نه گنا مان بیرون آمدی و اگر ترک گنا مان و عزم تو پاکردی و لیکن گذشته تها را اقصا نکردی

و خصمان را دشمن و کز دی پس تجات پرسیده شود باقی کنان آن امر زیده کرد و واسطه الحوائق
 فصل بیست و نهمین بدانکه عقوبه دشوار است و مهم است و خطرا و بزرگست تا روایت کرده اند
 که ابو اسحاق اسفرائینی رحمه الله علیه از شیوخ بود گفت سی سال از خدای تعالی تقوی به نصوح بخوانم
 مستجاب نمی شد وقتی بر بیل تعجب کردم بجان آمد سی سال است که یک حاجت میخواهم روا
 نمی شود در خواب دیدم که گویند و میگویند تعجب میکنی بنیادی که چه میخواهی این میخواهی که خدایت تعالی
 ترا دوست دارد و قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُؤْمِنِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ یعنی بدستیکه
 خدای تعالی دوست میدارد تو به کنندگان را و دوست میدارد پاکان را از گناه و این حاجت حاجتی
 خرد است پس انگیزه بین که این بزرگان چه سان اتمام داشتند در کار دین و اصلاح دل و توبه گرفتن
 برای آخرت اما ضرری که در ناکردن تو به است آنست که اهل گناه شقی و سیاهی است و آخر او
 کفر است و بدبختی آید و تقوی بالله منهایه پرست و فراموشی کن حکایت ابیسی و طبع با جور که اول کار این بود
 گناه بود و آخر کار بد و کفر پس هلاک شد دنیا هلاک شد گناه ابد الا با دین تو بود به بیدار شدن و جهاد
 کردن شاید که ازل خویش قطع توانی کرد و اصرار بر گناهان یکی از صاحبان گفته است که سیاهی دل
 از گناهان است و علامت سیاهی دل آنست که از گناه کردن تیری و اطاعت کردن لذت نیابی اگر نصیحت
 بشنوی و دل از گناه بر روی که هیچ گناه را نخواهد داشت بهای باشد که خود را تاب نباری بگریه و صبر ناشی بکشی بن حسن یکی از
 ابدالان بود روایت کرده است که گفت یک گناه کردم چهل سال است که بر آن میگیرم گفتند آن چیست
 گفت برادری بزیارت من آمد برای آن برادرهای خریدم و وقت دست شستن باره گل از دیو که
 خانه به سایه بندهم و دست شستم از آن روز پیشانم که بی اجازت خصم بستم و تصرف کردم
 این گناه باشد و گویند که مردی بود رفته می نوشت در خانه که کبر اگر قه پس خوست که تیرب
 کند رفته را بنجاک دیوار آن خانه و در خاطر او گذشت که خانه که است تیرب بدین خوب
 است باز گفت سهل است و این را مقتدری نیست پس تیرب کرد و نفعی نداشت و داد
 سَيِّئُكُمْ الْمُسْتَفِيزُ بِالْأَثْرَابِ مَا يَلْقَى عَذَابًا مِنْ ظُلُمِ النَّجَسَاتِ یعنی سرانجام است

که بماند حال پنداره تراب آنچه سیاه در روز قیامت از دشواری حساب پس انفریز غافل باشد
و بانقص خویش حساب کن و در توبه تعجیل کن که اجل پنهان است و دنیا فریبنده است و حال پدر
خویش آدم صلوات الله علی نبینا وعلیه یاوکن که خدا می تباراورد و بید قدرت خود بیافرید و در
در آور و نکره و مگر یک گناه و گردند با او آنچه گردند تا را و بیان روایت کرده اند که خدای تعالی گفت یا آدم
چگونه همسایه بودم من ترا گفت که نیکو همسایه یارب گفت یا آدم بیرون روزه و جوار من تاج کرامت
را از سر دور کن کسی که بی فرمائی من کند در همسایگی من نباشد چنین گفته اند که برکنه خود و ولایت
سال بگیرت ناخدا می تباراورد و قبول کرد و آن یک گناه را بیا مرید آن حال کسی است که
او پیغمبر است و برگزیده است و یک گناه بیش نکرده است پس چگونه باشد حال دیگر می گنایان
بی شمار و این حال کسی که ولایت سال بگیرت و توبه کرد چگونه باشد حال کسی که او بگنایان
مصر است و اگر توبه کردی پس شکستی و باز گناه کردی باز در حال توبه کن و بانقص خود بگویشاید
که تا باز گناه کنم بپریم و چنین دوم بار و سوم بار و چهارم بپریم بار گناه میکنی توبه میکنی و در توبه کردن
عاجز تر از گناه کردن مباش و بنوع شیاطین از توبه باز یاست شنیده که رسول صلی الله علیه و سلم
فرموده است بهترین شما کسی است که چون گناه بسیار کند توبه بسیار کند و یاد کن فعل خدا تعالی
وَمَنْ يَجْعَلْ نَفْسَهُ نَسْوَءًا وَنِظَامًا نَفْسَهُ يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ عَنْهُ يَجِدُ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا یعنی هر که
گناه کند پس امرزش خواهد خدای تعالی او را بیا مرزد و الله الموفق فیصل حاصل کار در باب
توبه آنست که چون غم درست کردی بر ترک گنایان چنانکه خدای تعالی تو را مهلت تو دهست که آئینه گناه
نخواهی کرد و خصمانه بقدر امکان خشنود کردی و فرائض که از تو فوت شده بقدر امکان قضا
کردی و در باقی عمر بتضرع بخدا تعالی بازگشتی پس غسل پاک بکن و جاسه پاک بپوش
و چهار رکعت نماز چنانکه باید بحضور دل بگذار پس روزهی بر زمین بنه در جایگاه
که خالی بود و در سجده خدای تعالی کسی ترا نه بیند پس خاک بر سر کن و سر رو و
خویش در خاک بال و چشمه کریان و دل بریان و پرا ندوده به آواز بلند

یگان یگان گناه خود که در مدت عمر خود کرده بر زبان آورد نفس خود را ملاحت کن که اسی نفس
 وقت آن نیامده که توبه کنی و بخدای تعالی بازگردی یا خود طاقت آن داری که بر عذاب خدا
 تعالی صبر خواهی کرد یا چیزی داری که ترا از عذاب مانع خواهد شد و مثل این کلمات بسیار
 بگوئی و هر دو دست بر دار و مناجات کن که الهی بنده کز پایی تو بر آورده هست الهی بنده
 کنه کار توبه عند پیش آمده هست از من عفو کن و بفضل خویش مرا قبول و بظرسوئی کن
 بگریب مرا بیا مرز و جلگه مان گذشته مراد گذار و آنچه از عمر من باقی هست تا مرگ از
 گناهان بگذر که خیر همه بدست قدرت توست و تو بخشنده و بخشنیده پس این دعا را
 اللَّهُمَّ يَا مُجَلِّي عَطَائِكَ يَا مُؤَيِّرَ مَقَاتِلِكَ يَا مُهَيِّئَ هِمَّةِ الْمُتَهَمِّينَ يَا مَنْ إِذَا ارْتَدَّ شَيْءٌ
 أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْهَاطِلُ بِنَاذِرِنَا أَنْتَ الْمَذْخُورُ لَهَا يَا مُدْخِرُ
 لِكُلِّ شَيْءٍ كُنْتَ أَدْحَرُكَ لِهَذَا السَّاعَةِ قَتَبَ عَلَى إِيَّاكَ أَنْتَ التَّوَّابُ
 الرَّحِيمُ سنی دعا چنان باشد که اسی روشن کننده کارهای بزرگ دای بنایت مقصود
 هست همه صاحب همتان ای کسی که چون خواهی که چیزی کنی بگوئی که بشود در حال وجود
 شود گناه ما بسیار شد ای ذخیره کرده شده از برای هر دشواری برای این ساعت
 ترا ذخیره کرده ام توبه نصوح مرا کرامت فرما که تو بخشنده و توبه دهنده پس بیا بگیر و
 زاری کن و این دعا بگو یا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ يَا مَنْ لَا يَغْلِبُهُ كَثْرَةُ
 الْمَسَائِلِ يَا مَنْ لَا يَبْرِمُهُ انْحَاخُ الْمُحَيِّينَ وَلَا تُضَحُّوهُ مَسْأَلَةُ السَّائِلِينَ إِذَا
 قَتَا بَرٌّ وَعَفْوُكَ وَحَلَاوَةُ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ سنی آنست ای
 کسیکه او را شنیدن چیزی از شنیدن چیزی دیگر باز ندارد ای کسیکه از بسیاری خوبت
 خواهند گان در دادن مراد هر یکی غلط کند ای کسیکه از احساح کردن خواهند گان تنگ
 نیاید ما را شربت عفو خود بچشان و بر ما رحمت کن که تو بر همه قادری پس بول صلی الله علیه و سلم در
 نصرت بر این جمیع مسلمان منزه شو و بجاوت شتر شو که توبه نصوح کردی از گناهان بکلی بیرون آمدی و پاک

شده چنانکه امروز از ما و زادی و خدای تعالی ترا دوست گرفت و ترا اجر و ثواب بسیار بدت
آمد و بر تو برکت و رحمت چندان نازل شد که هیچکس وصف آن نتواند کرد و از عذاب و بلائی
دنیا و آخرت خلاص یافتی و این را بریدی بتوفیق الهی تعالی و لاجل و لاقوة الا بالله العلی العظیم

عقبة سوم و این عقبة عوائق است

بعد از این بر تو باوای مطالب عبادت به دفع کردن موانع نماز عبادت تو مستقیم شود و گفتند که موانع
چهارند **اول** از آن دنیا است و دفع آن بدور شدن باشد از وی و زهد کردن در دین که ترک
دنیا که بر تو لازم است بسبب دو چیز است **سبب اول** آنکه تا عبادت تو مستقیم شود که غربت دنیا با تو
است از عبادت ازا که چون ظاهر تو بطلب دنیا مشغول باشد و باطن به ارادت دینی عبادت
چگونه توانی کرد که دل یکی است و چون بچیزی مشغول شد بچیزی دیگر مشغول نتواند شد و نیز مثل دنیا و
آخرت همچون دو اتیاع است چون یکی را شتو کنی دیگری ناخوش گردد و نیز مثل دنیا و آخرت چون
شرق و غرب است بقدر آنکه یکی نزدیک شوی از دیگری دور رافتی اما آنکه مشغولش دنیا در
ظاهر مانع عبادت است خود ظاهر است و روایت کرده اند از ابی دوداره که گفت نخست من جمیع
کنم میان عبادت و تجارت جمع نشد پس رذی عبادت آوردم و ترک تجارت کردم و روایت
کرده اند از عمر رضی الله عنه که گفت اگر دنیا و آخرت کسی را جمع شدی مرا شادی بسبب تو
که خدا اینها مراد او است پس هرگاه که حال چنین باشد نمایان بقافی اولی است اما آنکه مشغول
دنیا به دل مانع عبادت است از آن است که چون دل بخواست دینی مشغول باشد چگونه عبادت
پردارد چنانکه گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم هر که دوست داشت آخرت را زیان
کرد در دنیا و هر که دوست داشت دنیا را زیان کرد و آخرت سپس بر کنیند و آنچه
باقی است بر آنچه فانی است پس از اینجا دانستی که چون ظاهر تو بدین مشغول باشد و
باطن بخواست دینی میسر نشود که عبادت کنی اما اگر دنیا را ترک کنی و بظاهر
باطن از وی دست برداری البته عبادت توانی کرد بلکه عبادت کردن بر تو آسان گردد

و سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که چون بنده ترک دنیا گیرد دل را بجلالت روشن
 کرده و اعضایش بکار عبادت او را یاری کنند سبب دوم که ترا ترک دنیا می باید کرد آنست که قیامت
 عمل تو بسیار شود که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است و در کثرت نماز از مرد عالم تارک دنیا
 و زاهد بهتر است و دوست تر است نزدیک خداست و تقاضای عبادت همه عالم را تا قیامت پس
 چون عبادت بر ترک دنیا انجمن مرتبه می باید و احب آمد بر طالب عبادت که ترک دنیا گیرد **مسئله**
 اگر گویی که چیست معنی زهد در دنیا **جواب** بدانکه زهد نزدیک علمای مادی و نوع است زهد نیست
 که مقدر بنده است و زهد نیست که مقدر بنده نیست اما زهد یک مقدر بنده است سبب نخست
 یکی ترک طلب چیزی که ناز دارد دنیا و دوم دور کردن چیزی که دارد از دنیا سوم ترک خواست دنیا را باطن
 اما زهد یک غیر مقدر است آنست که دنیا بر دل زاهد بجای سر و شود و زهد یک آن مقدر است مقدر زهد نیست
 که آن غیر مقدر است چون بنده مقدر بجای آورد یعنی آنچه نیست طلب نکند و آنچه دارد و در کند
 و از دل خواست بیرون کند زهد غیر مقدرش حاصل آید یعنی دلش از دنیا بجای سر و شود نیست بیک
 من زهد حقیقی و بدانکه صعب تر این سه چیز بیرون بردن خواست است از دل از آنکه بسیار تارک
 باشند بطاهر محب باشند دنیا را باطن و مقصود آنست که خواست باطن نباشد و دنیا را
 نشنیده که خداوند تعالی فرماید **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ**
عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ معنی آنست که دار آخرت برای
 کسانی است که در دنیا فساد و بلندی نه طلبند مععلق گردیافتن سعادت آخرت را به نفس
 خواست دنیا نه بیافت دنیا پس مقصود آنست که خواست دنیا از دل برود و چون بنده
 بران دو چیز سوا طاعت خداوند تعالی و ارفاق متقیان دهد که خواست
 نیز از دل خود بیرون برود و اما آنچه باعث است بر ترک دنیا و کرات
 و عیوب دنیا است و در آفات و عیوب دنیا مشایخ بسیار
 سخن گفته اند یکی از جمله آنست که بزرگ گفتم است

ترک دنیا کردم بسبب قلت خنّاء او و کثرت غنا او و سرعت فنا او و سخت شرک او و تسخیر سخن
 گفته است که این سخن بوی رغبت می آید از آنکه هر که تشکایت کند فراق کسی را هر آنکه وصال او را
 دوست دارد و هر که چیز را بسبب مزاحمت شریکان ترک گیرد اگر مزاحمت نباشد بکیر پس سخن
 کامل در مذمت دنیا است که شیخ سخن گفته است دنیا دشمن خداست عزوجل و تو دوستی
 و هر که کسی را دوست دارد دشمن او را دشمن دارد و نه گفته است که دنیا مردار است همچو
 و نیست اما استغافلان بظواهر او فریب خورند و عاقلان ترک گیرند **سوال** اگر گوی که حیث
 حکم نه بد و دنیا فرض است یا مستحب **جواب** بدانکه زهد در حلال باشد و در حرام و در حرام فرض
 است و در حلال مستحب و این حرام نزدیک کسانی که در طاعت استقامت نیافته اند بمنزله
 مردار است اقدام کنند بر خوردن آن مگر وقت ضرورت بمقدار رفع ضرر آمانه در حلال را
 بدانان را باشد که آن نزدیک ایشان بمنزله مردار است بخورند مگر مقداری که از آن چایره
 نیست و حرام نزدیک ایشان بمنزله آتش است که خوردن آن بهیچ حال در خاطر ایشان
 نگذرد اینست معنی سر و شدن دل بر دنیا یعنی باید که بجای بهمت خود از طلب دنیا قطع
 کند و پلیدش پذیرد و مکر و بهش اندیشاتی که در دل او خواستی و سیلی سوی دنیا نماند
سوال اگر گوی چگونه ممکن شود که دنیا با چندین لذتها که دارد نزدیک آدمی با چنین
 خواهش ها که دارد حرام همچون آتش و حلال همچون مردار شود **جواب**
 بدانکه کسی که او را خدای تعالی توفیق خاص گراست کند و از لذات دنیا و تباها
 او بدانند نزدیک همچنین شود که گفته ام و این سخن تعجب کنند کسانی که از غیب آگاهی
 دنیا و آفات او گورند و بظواهر او فریب خورند و درین باب ضرب مثل کنند با نیکو
 تر نفسی که بداند این کسبی مانند که حلوائی مجلسی باشد جلک شرایط از بادام و دیگر
 و پسته و سوزن و زعفران و خوشبوئی و جز آن بسیار پس پاره زهر قاتل را نیکو می خورد
 پنبه و یکی دیگر نه بند پس صاحب حلوائی این را پیش آن هر دو کس نهد

مردیکه بران بخیه کردن زهرا گاه است هرگز درین حلوا رغبت نکند تا اصل او را خاطرش نگردد که به پیچ
 حالی از ان بخیه بخورد و این حلوا نیز یک اویسان آتش است بلکه صعب تر از ان بسبب آفتی که
 بران طبع است و به هیچ وجه بطاهر او در نیت او فریفته نشود و اما این سبب جابل که به بخیه زهر
 مطلق نیست بطاهر او فریفته شود و به رغبت تمام خورد و بسا باشد که آن پیرمیزنده را سرزنش نماید
 و نکویش کند و گوید که ازین چنین حلوائی لطیف چرا خوار می کنی مگر دیوانه این است مثل حرام دنیا
 با اهل بصیرت و جاهلان راغب اما اگر درین حلوا نه پیرمیزنده باشد مگر خوی باطل می نماند خسته
 همچنین مردی که مشاهده کرده است نزدیک او این حلوائی کرده باشد و طبع او را از ان
 نقرتی بود تا بتاباتی که دست بران فراز کند مگر آنکه ضرورتی سخت پیش آید و آن اوم که خبر
 ندارد به رغبت تمام بخورد و این است مثل حلال دنیا با مرد فریق اهل بصیرت و استقامت
 و اهل رغبت و غفلت پس اینست حال دو مردی آنکه در طبع هر دو برابر اند و مختلف اند
 بسبب علم و جهل که در ان حلواست اگر جابل بدانستی چنانکه عالم دانست همچنان زهد
 کردی که او کرد اگر عالم ندانستی چنانکه جابل ندانست به رغبت تمام بخوردی چنانکه او خورد
 پس ازینجا دانستی که تیز و در دل است نه در طبع و این اصلی است مفید و سختی است ظاهر
 و راست و معترف باشد به این کسی که بهره از خرد و انصاف داشته باشد **سوال**
 اگر گوی که چاره نیست از گرفتن مقصداری از دنیا که سبب قوام نفس باشد پس چگونه زهد کنیم
جواب بدانکه زهد در فضول است آنچه بدان احتیاج نیست در قوام و مقصود و مبدء
 قوام قوت است تا خدای تعالی را عبادت توان کرد و اکل و شرب و گرفتن لذات خدا
 سبحانه تعالی اگر خواهد قوام بخیه دهد و اگر خواهد بغیر چیزی دهد چنانکه شکر داده است
 و چون بخیه دهد بخیه دهد که موجود است و نزدیک است و طلب است و کسب است
 و اگر خواهد بخیه دهد که نزدیک است و برسانه تر از انجا که ندانی آنکه سعی و طلب کنی چنانکه فرمود
 جل جلاله و من یثق الله یجعل له مخرجاً ویرزقه من حیث یشاء لیست کسی که تقوی کند خدای او را

از دشواریها بیرون شدن بخشد و زرقش رساند از اینجا که نداند چون بچنین است پس حال به
 طلب کردن رزق و خواستن آن محتاج نیستی و اگر این طاقت نداری و البته طلب کنی باید
 که نیت تو در طلب آن باشد که بدن و واسطه تقویت و عبادت حاصل آید نه آنکه شهوت لذت
 طلب کنی هرگاه بدین نیت دنیا بگیری آن از تو خیر باشد و در زهد تو قاج نبود **عالم دوم**
خلق است بعد ازین بر تو بادای طالب عبادت سجدا شدن از خلق و غرت
 گرفتن از دی و آن بسبب دو چیز است یکی آنکه مردمان ترا از عبادت کردن باز دارند
 حکایت کرده اند که یکی از شیخ گفت بگذشتم به جماعتی که تیری انداختند و یکی از
 ایشان دور نشسته بود و خواستم که با وی سخن گویم گفت ذکر خدای خوشتر است
 نزدیک من گفتم که تنها چون نشسته گفت با من پروردگار من است و دور نشسته
 گفتم از میان جماعت سابق کیست گفت کسی که خدای تعالی او را آمرزیده است گفتم
 راه کدام است بدست اشارت کرد سوی آسمان و برخاست و رفت پس
 بچنین خلق رفتم مرآوی نماز عبادت بلکه برین بسنده نیت که خلق آدمی
 در محضیت و ملاکت افکند چنانچه حکایت کرده اند از حاتم احم رحمه الله که او گفته طلب
 کردم از خلق هیچ چیز نیافتم طلب کردم از ایشان طاعت و زهد نکردند گفتم به مرا باری
 کنید بران نکردند گفتم به مرا بیاضی باشید از من چون کنم نکردند گفتم به مرا منع کنید ازین
 منع کردند گفتم به مرا بهایچه رضای خدای تعالی نیست بخوانید و اگر نکنم با من عداوت کنید
 کردند ترک ایشان کردم و بخوشتن مشغول شدم و بدان ای برادر دینی که پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم صفت کرده است از ان غلظت را و شرح داده است اهل او را و فرموده است
 بجد بودن از خلق و درین شکی نیست که او داناتر است بمصالح ما و ناصح تر ما را از ابله
 زمانه خود را بدان و صفت یابی که گفته است فرمان او بجا آر و نصیحت او قبول کن و هیچ شک کن
 که رسول صلی الله علیه و سلم داناترین و عالمترین و بجز صالح تر درین زمانه تو و بعد از ای تقیم خود را

بزبان مدار که آنرا جلد ملاک شد کان باشی و آنچه فرموده است آنست که عبدالله بن عمرو بن عمار
 رضی الله عنه گفت است که نزدیک رسول الله صلی الله علیه و آله بودم که ذکر گفتند کرد و فرمود که چون
 برینید شما مردمان را که عهد های خود در گذشته و امانت را را خیانت کردند گفتیم
 چکنم دران زمان ای رسول خدا اجعل لی الله فداک گفت لازم گیر خانه خود را
 و بکارهای آن خود را و بگیر آنچه دانه و ترک کن آنچه ندانی و بر تو باد بکار خویش و
 ترک کردن کار دیگر نمی و در خبر دیگر آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
 که آن روزهای هرج باشند پرسیدند که روزهای هرج چه باشند فرمود که روز
 گاریست که مردم از هم نشین خود این نباشند و این سعود رضی الله عنه و خبر دیگر
 روایت کرده است از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت مر حارث بن عمر را که اگر عمر دراز
 واده شوی زمانه بر تو خواهد رسید که بسیار باشند دران زمان خطیبان و اندک
 باشند عاملان و بسیار باشند سایلان و اندک باشند دهندگان دران زمان
 هواکشنده عالم باشد گفتم کی باشد آن روز گفت آن روز که نماز ثمانوت کند
 و رشتو تها قبول کنند و دین را بتامعی اندک از دنیا بفروشند و دور باشد
 ای نیکبخت ازان زمانه دور باشی من میگویم که جمیع آنچه درین اخبار روایت
 کرده اند بحشمت خود دیدم در زمانه خویش پس نیکو نظر کن که ترا چه باید کرد و سلف
 صالح رضوان الله علیه اجماع کرده اند بر دور بودن از زمانه خویش و ازان اختیار
 کرده اند غلت را و بعزالت امر کرده اند و درین میبش شک نیست که ایشان داناتر دنیا
 تر از ما بوده اند و زمانه بعد از ایشان بهتر نشده است بلکه تباها تر از ازان شده است که در
 وقت ایشان بود یوسف بن سبأ رحمه الله گفته است که شنیدم از سفیان ثوری رحمه الله
 که میگفت بخدا می که بجز وی خدای دیگر نیست غلت حلال شد درین زمانه و من میگویم اگر غلت
 در زمانه سفیان ثوری رحمه الله حلال شد در زمانه واجب و فرضیه گشت و روایت

زین خیر است
 آنچه درین اخبار روایت
 کرده اند بحشمت خود دیدم

عالمان

علم

کرده از سفیان ثوری رحمه الله که نامه نوشت بسوی عباد خواص بدانکه تو در زمانه که اصحاب
 رسول الله صلی الله علیه و سلم پناه می بستند از آن زمانه که آنرا در میان بدو ایشان را
 علمی بود که مارانیت پس چگونه باشد حال ما که درین زمانه موجود شدیم به اندکی علم
 و اندکی صبر و اندکی یاری و مان برخیز و بسیاری فساد مردمان و عمر خطاب رضی الله عنه فرموده
 که در غلت راحت است از بهشتیان بد سفیان بن عیینه رحمه الله گوید که بسفیان ثوری گفتم
 که مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان بسیار مکن گفتم نه آن که در خبرت که معرفت با مردمان
 بسیار کن از آنکه هر سوسن را شفاعتی است گفت نه پندارم که وقتی بگروی متوجه می شوی
 مگر از کسی که با او معرفت میداشتی گفتم آری پس چون بعد وفاتش بخواب دیدم بساهاها
 گفتم مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان کمتر کن که خلاص یافتن از ایشان دشوار است
 و فضیله رحمة الله گفته است این زمانه ایست که زیان را نگاه باید داشت و در جای پنهان
 باید بود و دل را علاج باید کرد و آنچه بدانی باید گرفت و آنچه ندانی ترک باید کرد و او
 طای رحمه الله گفت روزه بگیر و دنیا و افطار کن در آخرت و بگریز از مردمان همچون گریختن
 تو از شیر و آبله عید الله رحمه الله گفته است که هیچ حکیم را ندیدم مگر آنکه مرا وصیت کرد اگر دوست
 داری که کسی ترا نشناسد بدانکه تیر از دیک خداوندی تعالی کایت اما خصلت دوم که موجب
 احتیاز غلظت است آنست که مردمان باطل کنند آنچه از عبادات حاصل آمده است بسبب آنچه پیش آید
 از قبل ایشان از زیاده و تزین و بهرینه راست گفت گنجی بن معاذ از زی رحمة الله که
 دیدن مردمان بطراط ریاست و زاهدان گذشته همه بنسیده اند ازین سبب
 و بسبب ترک ملاقات و زیارت یکدیگر گرفته و روایت کرده اند که هر مومن بیای
 مرا دیس قریبی را گفت که او دیس بیای میجا باشیم ملاقات یکدیگر کنیم ادیس
 گفت دعای رغبت بهتر از ملاقات یکدیگر از آنکه از زیارت و ملاقات هر دو را تو برین
 است و مرسلیمان خواص را گفتند که ابراهیم رحمة الله آمده است چنان زیارت

و نروسی گفت با شیطان ملاقات کردن دوست تر دارم از ملاقات کردن با وی این سخن
 را از عجب پنداشتند گفت چون من این را به پیغمبر یا به پیغمبر یا به پیغمبر یا به پیغمبر
 به پیغمبر و شیخ من با یکی از عارفان ملاقات کرد و در مجلسی دراز نشستند و در آخر مجلس
 چون دعا کردند و برخاستند شیخ من گفت نه پندارم که مجلسی امیدوار تر ازین مجلس ششم
 باشم عارف گفت با من نه پندارم که مجلسی خالی تر ازین مجلس ششم ام از آنکه تو احیاء
 و علوم غریبه یا دیگر وی و من نیز همچنین میکردم پس میان ما را اتفاقاً ازین سخن شیخ من
 بسیار بگریست تا آنکه پیوسته شده بفتادین است حال اهل زهد و ریاضت از ملاقات
 یکدیگر باریشان پس چگونه باشد حال اهل رغبت و بطالت بلکه حال اهل شر و جهالت
 و بدانکه زمانه کلی باطل شده است و مردمان کلی تباه شده اند بحدیکه ترا از عبادت باز دارند
 که اصلاً نتوانی که عبادت کنی و اگر چیزی کرده باشی بر تو باطل کنند پس واجب است بر تو
 عزلت گزیدن و جدا شدن از مردمان و پناه طلبیدن از خلایق و تنهایی این زمانه
 و اهل او و الله المحافظ بفضل و رحمته **سوال** اگر گوی که چیست حکم عزلت و جدا
 شدن از مردمان و میان کن ما را طریق عزلت گرفتن بر یکی از مردمان و حدیکه دین کار
 واجب است **جواب** بدانکه مردمان دین کار بر دو نوع اند یکی مردیست که خلق را بدو اصلاً
 حاجت نیست به بیان علمی پس این مرد را باید که از مردمان بکلی جدا باشد و اصلاً حاجت
 نکند مگر در جمیع دیار جماعت و یاد عیدین و یاد حج و یاد مجلس علم نافع و یا حاجت آباد
 و خود را پنهان دارد چنانکه کسی را نشناسد و کسی او را نشناسد و اگر این مرد خواهد که
 بکلی از مردمان قطع کند و اصلاً در امور دین و دنیا به اینها اختلاط نکند بسبب محصله
 که در آن می بیند روانیت او را اگر آنکه یکی از دو کار کند یا آنکه جائز دور
 ساکن شود که بر وجه جمیع جماعت و موجب نشود مانند جبال و جزایر شاید که یک
 سبب این باشد مابدان را که از مردمان دور رفته اند و در مثل

از جدا شدن
 از جمعی از
 اهل دنیا
 و غیره

این مواضع سکونت کرده اند و یا آنکه بحقیقت بدانند که مضرتی را که مخالفت مردمان بوسیله
 حاصل خواهد شد بسبب حضور جمعه و جماعت پیشترست از ثوابی که بجمعه و جماعت
 حاصل خواهد شد پس هرگاه که اثم بیشتر باشد یا از ثواب برآیند او را روا باشد که
 ترک جمعه و جماعت گیرد و در مکّه و مدینه می آید می از شایع کتب را که از اهل علم بود
 و در سجده حرام برای جمعه و جماعت حاضر نمی شد و هیچ مانع نداشت و من در آن
 وقت به استقاده بروی میرفتم این معنی از وی پرسیدم گفت اثمی که سبب مخالفت
 مردمان حاصل میشود بیشتر از ثوابی است که بسبب جمعه و جماعت حاصل میشود می گویم
 حاصل کار آنست که آنکه عذری دارد و بر عقاب نیست و خدای تعالی عالم است بیانات
 و عذر هر یکی نیکو میداند و طریق عدل آنست دین کار که در جمعه و جماعت و خیرات
 دیگر با مردمان مخالفت کند و در غیر اینها جدا باشد اما اگر خواهد که بر طریق دوم عمل کند بداند که
 از مردمان بجای قطع کند و در جمعه و جماعت حاضر نشود بسبب عذری که می بیند پس طریق او
 آنست که بجای ساکن شود که بروی مثل این فرائض متوجه نشود و در طریق سوم می بیند که ساکن
 شود در شهر و در جمعه و جماعت حاضر نشود بسبب عذری که می بیند یعنی بزرگاری که بسبب
 ملاقات حاصل می آید این کس محتاج به است بنظر دقیق و در آن خطر غلط است و در طریق
 اول سالم اند و الله الوفاق بفضل و اما مرد دوم که مقتدا باشد در علم که مردمان
 در کار دین بوسیله محتاج اند به بیان کردن علمی و حکمی و حقیق یا در کار دین
 مبتدعی و یا خواندن بسوئے خیر بفعل یا بقول مثل این مرد در مدینه و آنجا باشد
 که بکلیه از مردمان دور شود بلباس سیاه که میان ایشان باشد
 و خلق خدای تعالی را نصیحت کند و احکام آخرت بر آن
 ایشان بگوید و روایت کرده اند از رسول الله علیه و سلم
 که فرمود چون بدعت بها ظاهر شوند و عالم ساکت ماند لعنت خدای تعالی

بران عالم باد و این جای است که میان خلق باشد و اگر میان ایشان نباشد هم روانست
 که غزلت کریزند و روایت کرده اند که استاد ابو بکر بن خورک رحمه الله قصد آن کرد که نه باشد
 و بعبادت مشغول شود در بعضی از کوه ها بگشت آوازی بشنید که ای ابا بکر چون از جمله جتهائی
 خدای تعالی بر خلق چیرانندگان خدای تعالی ترک گرفتگی پس بازگشت و میان خلق آمیز
 بود و بسبب صحبت او با خلق و آموختن بنی حمد و احکامات کرد و از استاد ابو اسحاق رحمه الله که
 گفت عابدان جبل البیان را که اسی خورندگان گیاه است محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 در دست بقدحان گذاشتند و اینجا بخورندگان گیاه مشغول شد که گفتند که ملاقات صحبت
 مردمان نداریم خدای تعالی توفیق آن داده است بر تو واجب است که خلق را نصیحت کنی
 بعد از آن کتاب جامع الجبل و انجمنی تصنیف کرده و به آنکه مثل این مرد محتاج است صحبت
 خلق بکارهای دشوار اول صبر در از و حلم عظیم و نظر دقیق و داری خواستن از خدای
 تعالی و ایامانیا و رستی منفرد باشد اگر چه در ظاهر به شخص با ایشان است اگر با دشمن
 گویند سخن گوید و اگر زیارتش کنند بر اندازد هر یکی تعظیم کند و هر یکی را شکر گوید و اگر از روی
 گردانند آنرا عنایت مشهور و اگر در خیر باشند با ایشان یار شود و اگر در تباهی باشند
 مخالفت نشان کند و منع نماید اگر اندک متوجه بود به هیچ حقوق ایشان قیام نماید
 زیارت و پرسیدن بیمار و واکردن حاجتی که او را گویند بقدر امکان و انداختن
 پاداش بخود و اگر قادر باشد ایشان را چیزی بدهد و از ایشان بیچستاند و اگر چه
 بدست نماندند ستانند و اگر او را بر بخاند تحلی کمند و به هیچ نوع متهم
 نکند و اصلا رنجش ظاهر نکند و حاجت های خود را از ایشان پنهان دارد
 و با آنچه تواند به اسانی و دشواری حاجات خویش در سه تمام کند و با
 این همه محتاجت که برای آخرت نیز ذخیره کند چنانچه عمر خطاب رضی الله عنه گفته است
 اگر شب خیم خود را ضائع کرده باشم و اگر بر در خیم رعیت را ضائع کرده باشم

پس چگونه خواب کنم میان این دو چیز و مثل این زندگانی که بر تن با ایشان باشد و بدل از ایشان دور بنیاید و شوارست و این سحور رضی الله عنه گفته است مخالطت کن با مردمان چنانکه دین ترا زیانی نرسد اما من میگویم چون فتنها موج زنند و کار دین چنان شود که عالم را نه طلبند و در بنده فائده گرفتن دین نباشد و کار دنیا مهم باشد در چنین وقت عالم نیز محذور است که غزلت کزیند و از مردمان دور باشد و علم را دفن کند و میترسم از آن که این زمانه را که ذکر کردیم این زمانه باشد **وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ** این است حکم غزلت و دور بودن از مردمان نیکو فهم کن که غلط او عظیم است و ضرر او بسیار **وَاللَّهُ وَلِي التَّوْفِيقِ** سوال اگر گویی که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است بر شما باد جماعت که دست خدای تعالی بر جماعت است و شیطان گرگ آدمی است که تبار را بگیرد و گفت صلی الله علیه و سلم که شیطان با تنهاست و از وقت دور است **جواب** اگر چه رسول صلی الله علیه و سلم این گفته است این هم گفته است **الْزَمَ بَيْتُكَ** یعنی لازم گیر خانه خود را و امر کرده است بغزلت و دور بودن از مردمان در زمانه تباه و در قول رسول صلی الله علیه و سلم تناقض نیست و وجه میان هر دو چیز میگویم اما اینکه گفت بر شما باد جماعت سه احتمال دارد یکی آنکه بر شما باد جماعت در دین و حکم شرع آنکه این است بر ضلالت اجماع نکن پس خلاف کردن اجماع و حکم کردن برخلاف آنچه جمله اسم بر آن اجماع کرده اند باطل است و گمراهی است اما آنکه از مردمان جدا شود برای صلاح بین آن مراد نیست وجه دوم بر شما باد جماعت یعنی جدا شوید از ایشان در جمیع جهات و مثل آن که در آن قوت دین و جاهل سلامت چشم آوردن کافران و ملحدان است و از هر کات خالی نیست من نیز میگویم که حق گونشین آنست که با مردمان در جمیع خیرات تمیز شود و در صحبت و راحت کردن با مردمان در باقی کارها احتراز کند بسبب آنکه در آن است وجه سوم بر شما باد جماعت و غیر زمانه گفته است هر کسی را که او ضعیف باشد در کار دین اما روحی صاحب بصیرت در کار دین هرگاه زمانه فتنه را شایسته کند باید که غزلت کزیند و جزو جمیع و جماعت بیرون نیاید چنانچه

در نسخه حقیقت
و کار دین مهم
نباشد

رسول الله صلی الله علیه وسلم است را خد کردن فرموده است از جلوت و بجلوت
 امر کرده و اگر خواهد که بجای قطع کند باید که در کوچه و جزیره ساکن شود بسبب صلاح که در کار
 دین دیده است میگویم مثل این مرد هر جا که باشد خدای تعالی او را پیسر گرداند که در جمعه
 و جماعت و جمیع خیرات حاضر شود تا ازین ثواب محروم نماند که در جماعت ثواب
 بسیار است اگر چه مردمان باطل شده اند از ابدال چنین روایت کرده اند که ایشان
 در جمعه و جماعت حاضر می باشند و بر روی زمین هر جا که خواهند در ساعت بروند
 و زمین برای ایشان طری می کنند گوارا باد مرایشان را بهر چه غنیمت یافته اند **سوال**
 اگر گوی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که رهبانان است من کسانی اند
 که در ساجده نشینند و این معنی شخصی نمی است از خدا بودن از مردمان **جواب**
 بدانند که این در غیر زمانه گفته شده است چنانکه پیش ازین ذکر کردیم و نیز باک نیست که در ساجده باشد
 باید که با مردمان مخالفت نکند به تنهایی باشد و در معنی از ایشان جدا و این است
 مقصود ما از شرح غلطی که گفتم نه آنکه دور بودن به تن و نزدیک بودن بدل و درین معنی
 ابراهیم اہم گفته است کن فاجعلنا معاً و من خلائک ذالقیس و من الناس من خشا
 یسینی میان مردمان باش و تنها باش و با خدای تعالی انس گیر و از مردمان گرتزده
 باش **سوال** اگر گوی که بسکونت در مدارس علماء آخرت و در بابا صوفیان که سالک راه آخرت
 باشند چگونگی **جواب** بدانند که نیست طریق بزرگ و ستوده درین کار از آنکه سکونت در مثل
 این مواضع که گفتی جامع است همه در فائده رایگی غزلت از مردمان و دوام مشارکت با ایشان و جمعه
 و جماعت و جمیع خیرات پس کسی که حاصل آید سلاک اهل غزلت را باشد با ثوابی که جمیع مسلمانان حاصل می آید
 بودن در مبلط بهترین طریقت و بنابراین اکثر عرفان بیان مردمان بوده اند و مردمان را از ایشان
 نفع بود و حال ایشان مشابهه نمایند و پس مردوی ایشان کنند که بیان خود را از زبان **سوال**
 اگر گوی که بصیت حال میدا که سائیکه در مجاہد و ریاضت مشغول اند با ایشان مخالفت کند یا **جواب** بدانند اگر

ایشان بطریق شایع گذشته ثابت باشند ایشان بزرگترین برادران توانمند دین بیاری
 و حسن کان تواند بعبادت خدی تعالی اما بطریق ایشان نباشند و ترک مسم
 ایشان گرفته اند شاید مرید را که با ایشان مخالفت کند بک در کج غفلت خود باشد
سوال اگر گوی که سفل اگر خواهد که از مدارس در باطیرون آید و در جای دیگر چنان شود
 آنکه صلاح خود در آن میتد شاید یا **جواب** بدانکه این مدارس و باطنی که صحت است
 که آدمی را از دزدان و راهزنان نگاهدارد و آنکه از حصن بیرون باشد بمنزله صحرائی است که
 سواران شیاطین جوق جوق میگردند و بیم آن باشد که او را بر بایند و اسیر نمایند پس
 سیکه ضعیف است بروی واجب است که حصن را لازم گیرد و اما اگر مردی
 قوی صاحب بصیرت باشد که دشمن بر و غالب نتواند شد بمنزله حصن صحرا
 برابر بود و همچنین کس را پاک نیست که در صحرا باشد و مع ذلک سکونت در حصن
سوال اگر گوی که چه گوی در زیارت برادران دینی و پیوستن ایشان
 در ملاقات و تذکیر **جواب** بدانکه زیارت برادران دینی از جوهر عبادت
 است و سبب قربت خدی تعالی است عزوجل و متضمن فواید بسیار است و اینکه
 باید که در چیز نگه داری یکی آنکه بسیار زیارت نروی و از حد گذری و از عبادت بگذری
 حبس ایمنی زیارت کن گاه گاه نادوستی با تو زیاده شود و دوم آنکه حق زیارت
 نگه داری و آن آنست که از زیاده بتریزی و لغو و ضیعت و امثال این احتراز کنی
 تا خود را فاین مردم را در اثم نیفتگی **سوال** اگر گوی که چه چیز باعث شود بر غلات
 نزدیک از مردمان و دور بودن از ایشان چه چیز آسان کند برین تنها بودن **جواب**
 بدانکه آن چیز که بر تو تنها بودن آسان کند سه چیز است یکی آنکه در عبادت مستغرق باشی از آنکه
 مشغولی عبادت و انس با خدی تعالی آدمی را از مخالفت باز دارد که انس گفتن برادران
 علامت افلاس است چون نفس خویش را به بینی که ملاقات مردمان میخواهد بدانکه

سبح
 انقدر عبادت بخدا
 معذرت است پس
 خارج باشد شود

آن سبب بیکاری اوست پس چون کسیکه عبادت مشغول شود چنانچه حق آنست حلاوت
 سناجات بیابد و در ابراهیم الهی و کلام او انس حاصل شود و از صحبت دیگران بکلی بگریزد
 چنانچه در خبر است که موسی صلوٰۃ اللہ علیہ بنیاد علیہ چون از سناجات و شنیدن کلام خدای
 تعالی بازگشتی از مردمان بگریختی و انگشت در هر دو گوش کردی تا سخن مردمان نشنود
 و در آن وقت سخن مردمان نزدیک او همچو آواز در گوش بودی و بر تو باد بدین شیخ من
 گفته است اِنَّكَ اَنْتَ الَّذِي صَاحِبًا وَ ذَرِيَّةً لَّكَ اَنْتَ جَانِبًا لِّمَنْ خَدَىٰ تَعَالَىٰ رَا بِيَّ اَرْيَ بِيَّ
 مردمان را بیک جانب بگذارد و و هم آنکه بجای از مردمان طبع نداری چه هرگاه نفع آن کسی
 توقع نداری و از مضرت او نه ترسی و وجود و عدم او نزدیک تو برابر باشد و و هم آنکه
 آفتبائی که در مخالفت است نیکو در خاطر بگذاردنی پس این چیز را هرگاه که لازم گیری ترا صحبت
 خلق باز دارد و تنها بودن بر تو آسان شود و السلام فوق عاقبت سوم شیطان است
 بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت بچنگ کردن با شیطان و تهر کردن با او و این سبب
 در خصلت است **خصلت اول** آنکه شیطان دشمنی است که در آشتی و اصلاح طبع نیست
 بلکه قانع و خورسند نشود تا ملاک نکند پس از چنین دشمن این بودن از غایت غفلت باشد
خصلت دوم آنکه شیطان بر عداوت تو مخلوق شده است شب روز قصد تو
 میکند و تو از آن غفلت داری و علی الخصوص او را با تو کینه دیگر افتاد است و آنست که تو
 در ایما عبادت حق شغولی و خلق را قولا و فعلا سوسی عبادت سیحانی و این هند کار
 شیطانست پس گویا که تو هر زمان و هر ساعت او را در خشم و غضب می آری و
 نیز دایما که بر عداوت و ملامت تو بسته دارد و چگونه با چون توئی عداوت نکند که او باستان
 خود همچون کفار و اهل ضلالت و اهل بدعت در بعضی احوال عداوت میکنند
 سپس با تو که قصدان دارد که او را در خشم آری و بنحالت او کار
 کنی چگونه عداوت کند پس اکنون او را با دیگر مردمان دشمنی عام است و با تو ای

وقتی روشن شود که انواع خواطر و اقسام او بدانی دیگر آنکه او را جلههاست که آن بمنزل دانی است
 که گسترده است و حقیقت آن وقتی روشن شود که انواع مرکبها و اوضاع او بدانی اما اصل
 خواطر بدانکه خدای تعالی بر دل نبی آدم فرشته موکل کرده است که دانا سوی خیر بخواند و او را
 ملهم خوانند و دعوت او را الهام و در مقابل آن فرشته شیطان نیز تسلط کرده است که دانا
 سوی شر بخواند و او را وسوسا گویند و دعوت او را وسوسه گویند و شیخ من گفته است
 بسا باشد که شیطان بنحیه خواند و مقصود او را ان شر باشد و بفضل خواند و مقصود او را ان
 منافع از فاضل باشد و بنحیه خواند تا ان خیر کنایه بار آورده که ان بیشتر از ثواب آن خیر باشد مثل عجب
 و غیر آن و جز این و داعی خدای تعالی در خلقت آدمی طبیعتی نیز مرکب کرده است که سیل آن
 طبیعت را ناما بشهوات و لذات است از نیک و یاد بر نیک که باشد پس به تحقیق و داعی شر
 چیست چون این مقدمه دانستی بدانکه جله خواطر که در دل بنده حادث میشود او را بر فضل
 و یا بر ترک آن باعث می باشند ان همه با آنکه بحقیقت از خدای تعالی است لیکن چهار
 قسم است قسمی است که باری تعالی در دل بنده حادث میکند مانند ابتداء او را بر همین خاطر
 گویند فحش و قسمی است که حادث میگردد و موافق طبع آدمی و انرا هوا می نفس گویند
 و قسمی است که حادث میگردد و عقب دعوت ملهم و انرا الهام گویند و قسمی است
 که حادث میگردد و عقب دعوت شیطان آنرا وسوسه گویند این است چهار قسم خواطر
 چون این تقسیم دانستی بدانکه خاطر که از قبل خدای تعالی است ابتداء گاهی بخیر باشد
 اگر اقامت حجت را در گاهی بشر باشد امتحان و محنت را و خاطر که از قبل ملهم است
 نباشد مگر بخیر زیرا که او سلطنت مگر بجهت نصیحت دارش او و خاطری که
 از قبل شیطان است نباشد مگر بشر برای اضلال و اغوا را و با باشد
 که بخیر باشد برای مکر و استدراج را و خاطر که از قبل هوا می نفس است
 بشر نباشد مگر با نچه در ان خیری نیست و بعضی از سلف گفته اند که

هوای نفس نیز بخیر میخاند و تحت او شر باشد مثل شیطان اینست انواع خواطر چون این
 معلوم شد چاره نیست مگر از دانستن سه فصل دیگر که مقصود در آنست اول فرق کردن
 میان خاطر خیر و خاطر شر در جلد دوم کردن میان خاطر شر ابتدا و و شیطان و هوا
 و دانستن دفع بر نوعی سوم فرق کردن میان خاطر خیر ابتدای و الهامی و شیطانی آخر
 از خدای تعالی رسد و یا از ملهم باشد انتاع کنی و هر چه از شیطان است اجتناب کنی و
 همچنین هوای نزدیک کسی که گفته است او نیز بخیر میخاند **فصل اول** چون خواهی
 که خاطر خیر از خاطر شر بدانی و فرق میان این هر دو کنی بیکی ازین سه میزان وزن کن
 تا حقیقت کار معلوم شود و اول آنکه کاری که در خاطر تو گذشته است بر شرح عرض کن اگر
 موافق آید بدانکه خیر است و اگر برضدان باشد برخصتی یا بدعتی بدانکه شر است پس اگر بدین
 میزان حال او روشن نشد پیش عرض کن بر اقتدای پیر صلیح اگر در کردن آن کار اقامه به
 صلاح است خیر است و الا شر است و اگر بدین موازن هم روشن نشد عرض کن بر نفس و هوا
 پس نیکو از آنهاست که نفس را اذن تقریبی است به نفرت طبعی نفرت تر است از خدای تعالی بدانکه
 خیر است و اگر از آنهاست که نفس را سوی او میل است طبعی میل اسید ثبوت خدای تعالی
 بدانکه شر است زیرا که نفس فرماینده است به بدی میل او اصلاً بخیر نباشد و هرگاه که یکی ازین سه
 میزان وزن کردی هر انچه خاطر خیر از خاطر شر پیدا شود **فصل دوم** چون خواهی
 که فرق کنی میان خاطر شر که از هوای نفس است یا از شیطان یا از خدای تعالی است
 ابتدا پس درین نیز ازین سه نوع نظر کن یکی آنکه اگر آن خاطر را بر یک حال می یابی بدانکه
 از خدای تعالی است یا از هوای نفس و اگر شر و یا بی بد آنکه از شیطان است و عارفی
 گفته است که مثل هوای نفس همچون نمر است که بسهل محاربه و فیه مشد و مثل
 شیطان همچون گرگ است هرگاه که از جانبی برانی از جانب دیگر بآید دوم
 آنکه اگر او را بعد از گشت ای که کرده باشی بیابی بدانکه از خدای تعالی است

از برای عقوبت و امانت مرتزای شومی آن گناه و اگر این خاطر ابتداست و بعد از گناه نیست
 بدانکه از جهت شیطان است زیرا که شیطان در همه حال طالب غلبه است سوّم آنکه اگر آن
 خاطر را هیچ وقت نپذیرد گفتن خدای تعالی ضعیف و کم نمی یابی بدانکه از موهای نفس است
 و اگر نپذیرد گفتن گم میشود بدانکه از شیطان است زیرا که شیطان نپذیرد گفتن پس می خورد
 در حالت غفلت و سوسه سیکند **فصل سوم** چون خواهی که فرق کنی میان خاطر خیر که
 خدای تعالی است و یا از ملک است نظر کن در این نیز از سه وجوه اول آنکه اگر او با
 این خاطر را قوی و با جزم می یابی بدانکه از خدای تعالی است و اگر تر و دمی یابی بدانکه
 از ملک است زیرا که ملک بمنزله نصیحت کننده است که ترا نصیحت میکند بهر وجه که
 می تواند و و هم آنکه اگر آن خاطر بعد از خیر و طاعت است که از خود وجود آمده است
 بدانکه از خدای تعالی است از جهت اکرام و اغزاز مرتزاد اگر بعد از طاعت نیست
 ابتداست بدانکه از ملک آمده است در اغلب احوال سوّم آنکه اگر این خاطر
 در اصول و علمهای باطن است بدانکه از خدای تعالی است و اگر در فروع و اعمال ظاهر است
 بدانکه از ملک است در اغلب احوال زیرا که ملک را بر باطن بنده و قوف نیست اما
 خواطر خیر که از قبل شیطان است برای مکر و استیلا راجع نظر کن اگر نفس را در آن
 فعلی که در خاطر گذشته است با نشاط می یابی نه با ترس و با عجلت می یابی نه با استیلا
 و با اسن می یابی نه بخوف و با کوری دل می یابی نه با بصارت عاقبت بدانکه از شیطان
 است ازان به پیر و اگر نفس را بر ضدان می یابی یعنی با خوف نه با نشاط و به
 استیلا نه با عجلت و با خوف نه با اسن و با بصارت در عافیت کار نه با کوری
 دل در آن بدانکه از خدای تعالی است یا از ملک سیگویم که نشانه سبک است
 در آسوده در کردن کار بانی آنکه در آن طبع توانایی دارد و استیلا
 همه جا ستوده است مگر در مواضع معسر و دوده مانند نکاح کردن

دختر چون بالغه گردد و کز اردن دامن و دفن کردن مرده و طعام دادن بهمان و توبه
 کردن از گناهان و با خوف احتمال دارد که از تمام گردانیدن و ادا کردن باشد چنانکه
 حق آنست و از تسبیل و زود خدای تعالی باشد و اما بصارت عاقبت آن باشد
 که ببیند و نیکو یقین کند که آن شد و خبرست و امید آن باشد که در و ثواب آخره
 باشد پس انستن این بر سه فصل واجب است بر تو برای دانستن خواطر و درین فصل
 بقدر امکان نیکو نظر کن که از جمله علیهای لطیف و اسرار شریف است و الله الموفق
 بفضله و اما تفصیل مکرهای شیطان بدانکه شیطان زبانی آدم در کار عبادت
 هفت نوع خدع و مکر است **اول** آنکه از نفس طاعت باز دارد اگر بتوفیق الله تعالی بگوید
 و بگوید که من بعبادت محتاجم زیرا که مرا از توشه آخرت چاره نیست ضرورتا در عبادت
 می باید کرد و از دنیای فانی توشه برای آخرت و عبادت می باید ساخت و
پوچه دوم پیش آید و بتأخیر توشه برای آخرت و عبادت امر کند اگر بتوفیق الله
 تعالی آن نیز رد کند و بگوید که اجل من بدست من نیست عمر من فاکند یا کند و نیز اگر در
 عمل امروز توقف کنم تا فسر و اعمل فسر و الی کنم تا آنکه هر روزی را عمل است و
پوچه سوم پیش آید و بتعجیل کردن در عبادت امر کند و از ادای آن چنانکه حق
 آنست باز دارد و بگوید که تعجیل کن تا آن کار کنی و این کار کنی اگر بتوفیق الله تعالی آن نیز
 رد کند و بگوید که عمل من اندک است و احتیاط بهتر است از عمل بسیار با نقصان و عجلت
پوچه چهارم پیش آید و بتمام کردن اندک عمل چنانکه حق آنست برای دیدن
 مردمان امر کند تا در ریافت پس اگر بتوفیق الله تعالی رد کند و بگوید که دیدن مردمان مرا
 چه کار آید دیدن خدای تعالی مرا کافی و بسنده است **پوچه پنجم** پیش آید و عجب
 اندازد و بگوید که امروز هیچ تو بنده مخلص کیت زهی علم بیداری تو اگر بتوفیق الله تعالی
 آن نیز رد کند و بگوید دست خدای تعالی راست که مرا بچشمین گردانید

اگر توفیق او نبودی مرا و عجل مرا چیت در بونی بوجه ششم پیش باید و این را از انبات
 که برین بچکس مطلع نشود و اگر عالمان و انما که بیدار باشند و آن است که در سیر عبادت
 را نیکو ادا کن که خدای تعالی البته حال ترا بر خلق ظاهر خواهد کرد و مقصودش ازین نوعی
 باشد از ریای خفی اگر توفیق الهی تعالی آن نیز رود کند و بگوید ای ملعون تا این زمان از وجه
 افساد عبادت پیش آمدی اکنون بوجه اصلاح پیش آمدی تا فاسد و تباها کسی
 مرا باظهار عبادت چه کار من بنده ام مرا طاعت می باید کرد اگر خدای تعالی خواهد اظهار
 کند و اگر خواهد مخفی دارد و نیز بدست خلق چیست تا مرا از عبادت حاصل باشد بوجه
 هفتم بکار بره پیش آید و بگوید که ترا به عمل اصلا احتیاج نیست زیرا که اگر ترا سعید
 و نیکبخت آفریده اند ترک عمل زیان نخواهد کرد و اگر شقی و بدبخت آفریده اند هر عملی که
 خواهی کرد سود نخواهد داشت اگر خدای تعالی عصمت کند و توفیق دهد بگوید ای ملعون کن
 بنده ام و بر بنده فرمان برداری پروردگار واجب است او داند هر حکمی که بسعادت یا بد
 شقاوت کرده است مرا بآن چه کار و نیز من بهر شرط بعمل محتاجم اگر نیک بختم محتاجم
 بزیادت ثواب و اگر نعوذ بالله سنها بدبختم هم محتاجم بنا بر آنکه باری خود را ملامت
 نکنم که این بدبختی از جهت من شد و نیز اگر در آتش در روم و فرمان بردار بوده باشم
 بهتر از آنکه در آتش روم و عاصی باشم با آنکه میدانم که خدایتعالی بچکس را بطاعت عقوبت
 نکند بلکه به ثواب و عهده کرده است و وعده او جل جلاله خلاف شدن نیست و الهام فوق

عائق چهارم و آن نفس است

بعد ازین بر توبه اداای طالب عبادت بجز کردن ازین نفس فرمایند
 به تباها که اوست بدترین و تبه ترین دشمنان و بلاست اوست
 صعب ترین بلاها و علاج او دشوار تر است و در واسطه او شکل
 نر و این بسبب دو چیز است سبب اول آنکه دشمنی است درونی

و هرگاه که در دوازده خانه باشد و دفع او دشوار است سبب دو عالم که دشمنی است محبوب
و آدمی از عیب محبوب خود کور است هر چه از نفس خود تباها بیند نیکو پندارد پس هرگاه که چنین
باشد دیگر بحث که آدمی را نفس در فصاحت و بلاغت انگند و او از ان بی خبر باشد مگر آنکه
خدای تعالی او را یاری دهد بفضل و رحمت خود پس تامل کن در یک نکته مستفصله
و آن آنست که چون نیکو نگری بیابی این نفس اماره را اصل جمله فتنه با و فضیلت
و خواری و هلاکت و معاصی و آفت که خلق را پیش آمده است و خواهد آمد از اول و
آخرش تا روز قیامت باعث بران جمله همین نفس شود را بیابی هر که در بلا افتاده است
یا بسبب نفس فتنه است تنهایی بکفایت و مشارکت نفس با شیطان که اول
معصیت خدای تعالی را از او بلیس بود و سبب آن بعد حکم سابق بود که کبر بود
حد او را بعد از عبادت هشتاد هزار سال در دریای ضلالت انداخت چنانکه
ابدالابا عرق بماند و انجانا و نیا بود و نه شیطان و نه خلق بلکه نفس بود که کبر و حسدش
کرد با او آنچه کرد بعد از آن گناه هتار آدم علیه السلام بود که شهوت نفس و حرص بر بقا
حیات او را در آن بلا انداخت تا بقول ابلیس مغرور شد و لغرور شیطان و
شهوت نفس از جوار خدای تعالی و فردوس اعلی به این دنیا حقیقت و فانیه
افتاد و دیدند فرزندان او از ان روز آنچه دیدند تا ابد الایه خواهند دید و بعد از ان حکایت
نابیل و قایل یاد کن که سبب معصیت در ایشان حد و نخل بود بعد از ان حدیث
ماروت و ماروت که سبب معصیت ایشان شهوت بود پس همچنین می آید تا روز قیامت
نیابی در خلق فتنه و ضلالت و فصاحت و معصیت مگر از نفس و هوای او و الا خلق در خبر و سلاط
بوده اند پس چون دشمنی بدین طریق باشد و حبست عاقلان را که اتهام در کار او کنند سوال
اگر گوی که چیست جلد دفع کردن این چنین دشمن و چیست تدبیر کار او
چو ابدا که با او تقسیم کار نفس و دشوار تر است از آنکه یک بار قهر کران او ممکن

نفس غلبه می کند
تو از ان حبست و عیب
و در دوازده خانه باشد
و آدمی از عیب محبوب
خود کور است هر چه
از نفس خود تباها
بیند نیکو پندارد
پس هرگاه که چنین
باشد دیگر بحث که
آدمی را نفس در
فصاحت و بلاغت
انگند و او از ان
بی خبر باشد مگر
آنکه خدای تعالی
او را یاری دهد
بفضل و رحمت
خود پس تامل کن
در یک نکته
مستفصله و آن
آنست که چون
نیکو نگری بیابی
این نفس اماره
را اصل جمله
فتنه با و فضیلت
و خواری و
هلاکت و معاصی
و آفت که خلق
را پیش آمده است
و خواهد آمد از
اول و آخرش
تا روز قیامت
باعث بران
جمله همین
نفس شود را
بیابی هر که
در بلا افتاده
است یا بسبب
نفس فتنه است
تنهایی بکفایت
و مشارکت
نفس با شیطان
که اول معصیت
خدای تعالی
را از او بلیس
بود و سبب آن
بعد حکم سابق
بود که کبر بود
حد او را بعد
از عبادت
هشتاد هزار
سال در دریای
ضلالت
انداخت چنانکه
ابدالابا عرق
بماند و انجانا
و نیا بود و نه
شیطان و نه
خلق بلکه
نفس بود که
کبر و حسدش
کرد با او
آنچه کرد بعد
از آن گناه
هتار آدم علیه
السلام بود که
شهوت نفس و
حرص بر بقا
حیات او را در
آن بلا
انداخت تا
بقول ابلیس
مغرور شد و
لغرور شیطان
و شهوت نفس
از جوار خدای
تعالی و فردوس
اعلی به این
دنیا حقیقت و
فانیه افتاد
و دیدند
فرزندان او
از ان روز
آنچه دیدند
تا ابد الایه
خواهند دید
و بعد از ان
حکایت نابیل
و قایل یاد کن
که سبب معصیت
در ایشان حد
و نخل بود
بعد از ان
حدیث ماروت
و ماروت که
سبب معصیت
ایشان شهوت
بود پس
همچنین می
آید تا روز
قیامت نیابی
در خلق فتنه
و ضلالت و
فصاحت و
معصیت مگر
از نفس و
هوای او و
الا خلق در
خبر و سلاط
بوده اند
پس چون
دشمنی بدین
طریق باشد
و حبست
عاقلان را که
اتهام در
کار او
کنند سوال
اگر گوی که
 چیست جلد
 دفع کردن
 این چنین
 دشمن و
 چیست
 تدبیر کار
 او چو
 ابدا که
 با او
 تقسیم
 کار
 نفس و
 دشوار
 تر است
 از آنکه
 یک بار
 قهر کران
 او ممکن

نیت چنانکه دشمنان دیگر راست از آنکه مرکب الت است و اجمال کردن او نیز بسیار
 نتوان کرد بسبب مضرتی که در آنست پس تو محتاجی بطریق بیان و دوطریق که به پروی
 و تقویت دبی و او را بقدر آنکه فعل خیر را احتمال کند و ضعیف کنی و حبس کنی و او را بر حدی که از
 فرمان تو نگر و سپس تو در علاج کردن نفس محتاجی بنظری دقیق و طریقی دشوار و ذکر
 کرده ایم که طریق و آنست که نفس را لگام کنی لگام تقوی تا هر دو فائده که ترا گفتم حاصل
 آید **سوال** اگر کوئی که این را بایست بی فرمان او را چگونه لگام کند و حیثیت حیل
 در آن که او را لگام توان کرد **جواب** بدانکه راست میگوی و حیل در و آنست که اول
 او را نرم کنی تا لگام توانی کرد و عالمان این کار گفته اند که نرم کردن نفس سه چیز است یکی آنکه
 شبهه تها و لذتها را بجای باز داری که دایه سرکش چون علف نیاید نرم شود و دوم آنکه
 بر و بارگران از عبادت نبی که در از گوش را چون بار بسیار کند نرم شود و خاصه که علفش نیز
 کم کنند سوم آنکه یاری از خدای تعالی خواهی و پیش او نیایی تا تریاری کند و الا از شر و خلاف
 نیت نشنیده که مقبر یوسف علیه السلام چه گفت **إِنَّا نَفْسُ لَكَا مَسْرَّةٌ يَا أَيُّهَا السُّوءُ الْكَا**
مَسْرُوعٌ یعنی نفس فرماید هست به بدی مگر آنکه خدای تعالی رحمت کند چون برین چیز
 مواظبت نمای نفس بی فرمان فرما بردار تو گردد و در بیخالت تعجیل کن و به لگام تقوی تو
 لگامش کن و از شد او این شود **سوال** اگر کوئی بیان کن مارا که تقوی حیثیت که از
 بدانیم **جواب** بدانکه تقوی کنجی است عزیزا که بران عظیم باقی خیر کثیر و رزق کریم و فوز و ثواب
 عظیم و غنیمت جسیم و ملک عظیم باقی تو کوئی خیرای دنیا و آخرت جسم کرده اند
 و در زیر این یک خصلت نهاده اند که نامش تقوی است و تامل کن در قرآن
 مجید که چند جا ذکرش کرده اند و چندین خیر و ثواب بدان معلق کرده
 اند و چندین سعادت بدان اضافه کرده اند و سن از آنجمله دوازده
 بر تو شمارم یکی **مَرَحٌ وَ نَاقِلَةٌ تَعَالَى وَ إِن تَصْبِرْ وَ اِ**

بیان
تقوی

تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزَمِ الْأَمْرِ اَلْیَ صَبْرَ کُنید و تقوی کرینید پس بدستی
 که آن از عزم کار راست یعنی از جمله کار راست که عزم کردن بران واجب است و دوم
 حفظ و نگاهداشت از دشمنان قوله تعالى وَانْ كُفِّرُوا وَاتَّقُوا لَایَضُرُّكُمْ
 کُفْرُکُمْ شَیْئاً بَعْدَ اِیْنِ اِذَا صَبَرْتُمْ و تقوی کنید زبانی گفت شمارا اگر ایشان پیچ
 سوم یاری کردن قوله تعالى اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا وَالَّذِیْنَ هُمْ
 مُحْسِنُونَ یعنی خداوند تعالی با کسانی است که تقوی کنند و با کسانی است که نیکوکار
 باشند چهارم نجات از سختی ها و رزق از حلال قوله تعالى وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ
 یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ یعنی هر که تقوی کند
 خدای تعالی او را از جمله دشواریها بیرون شدن بخشد و روزی دهد او را از آنجا که ندانند
 اصلاح عمل قوله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِیدًا
 یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمَالَکُمْ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید تقوی کنید و سخن راست گوید
 تا خدای تعالی همه را اصلاح کند **ششم** آمرزیدن گناهان قوله تعالى یَعْمَلْ لَکُمْ
 ذُنُوبَکُمْ یعنی تقوی کنید تا بیاورد شمارا گناهان شما را **هفتم** محبت خدای تعالی
 اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ یعنی خداوند تعالی دوست دارد متقیان را **هشتم** قبول عطا
 قوله تعالى اِنَّمَا یَسْتَقْبِلَ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ یعنی قبول کند خدای تعالی طاعت را اگر متقیان
نهم بزرگ داشتن قوله تعالى اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰیْکُمْ یعنی بزرگترین
 شما نزد یک خدای تعالی متقی ترین شماست و **دهم** بشارت وقت مردن قوله تعالى
 الَّذِیْنَ آمَنُوا وَكَانُوا یَتَّقُونَ لَکُمُ الْبَشْرٰی فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَةِ یعنی کسانی که
 ایمان آورده اند و تقوی کرده اند مرا ایشان راست بشارت در حیات دنیا و در
 آخرت یازدهم نجات از آتش قوله تعالى ثُمَّ یُنْجِی الَّذِیْنَ اتَّقَوْا مِنْ
 عَذَابِ النَّارِ و در آیه در آرییم و متقیان را خلاص دهیم و **دوازدهم** در بهشت قوله

تعالی اَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ یعنی برپشت میا کرده شد برای متقیان ایست بهر چه
 سعادت و در هر دو سرای که در زیر این تقوی نهاده اند پس فراموش مکن نصیب خود را
 از تقوی و بدانکه اصل در کار عبادت سه چیز است یکی توفیق و تائید و ان متقیان راست
 چنانکه گفت اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ یعنی خدای تعالی با متقیان است و دوم اصلاح عمل
 و اتمام تقصیر و ان نیز متقیان راست چنانکه گفت يُصْلِحْ لَكُمْ اَعْمَالَكُمْ یعنی اصلاح
 کند عمل شما را اگر تقوی کنید سوم قبول عمل و ان نیز متقیان راست چنانکه گفت تَقَبَّلْ
 اللهُ مِنْ الْمُتَّقِينَ یعنی قبول کند خدای تعالی عمل مکر از متقیان و مد عبادت
 برین سه چیز است از آنکه اول توفیق باید تا عمل کند بعد از ان اصلاح تقصیر تا تمام شود
 بعد از ان قبول چون تمام گردد و برای این سه چیز است تصرع و سوال جمله عاملان نه مبنی
 که میگویند رَبَّنَا وَفِقْنَا لِعَمَلِكَ وَكُنْ لَهُمْ قَصِيرًا وَتَقَبَّلْ مِنَّا اِیْ بِرُوحٍ كَارِهُوْتِ
 ده ما را بپادشاهت خود و تمام کردن تقصیر ما و قبول کن از ما عمل ما را و از همه را خدای تعالی
 بتقوی و عده کرده است و متقیان را اینجه که راست فرموده خواهند پذیرا و خواهند پس
 بر توبه و اگر طالب عبادتی بلب اگر طالب سعادت دنیا و عقبی هستی و قابل کن این یک
 اصل را و ان آنست که همه عمر خود در عبادت رحمت دیدی و مجاهده کردی تا حاصل شد
 آنچه مطلوب تو بود نه آنکه کار در آنست که قبول افتد و میدانی که خدای تعالی گفته است
 اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ پس اصل این کار بتقوی بازگشته و ازین است که عبادت
 گفت رضی الله تعالی عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم را هیچ چیز از دنیا خوش نیامد
 چنانکه متقی و قنّا و رضی الله تعالی عنه گفته که در توبت است ای فرزندان آدم تقوی کن
 و هر جا که خواهی بچسب و گفته اند که عامر بن قیس بیست و نه روزی هزار رکعت نماز میگزارد
 چون در بستر آمدی نفس را گفتی ای جای همبید یا بخند را ای که بیخ چشم
 از دنی از تو را ضعیف شده ام چون بتقوی سر در نیاری و وقت مردن تو

بگريست گفتند چه چيز ترا گريانيد گفت سخن خدای تعالی اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ
 و تامل کن یک نکته دیگر و این اصل جمله احکامات و آن آنست که یکی از صلحا مرتجع خود را
 گفت که مرا وصیتی کن شیخ گفت وصیت میکنم ترا بوضیعی که پروردگار عالیشان بدان وصیت
 کرده است و گفته و لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ وَإِنَّا كَارِمُونَ اللَّهُ
 یعنی وصیت کردیم کسانی را که پیش از شما کتاب داده شده اند و شما را که تقوی کنید بگویم
 نه آنکه خدای تعالی و ناما ترست بصلح بنده از همه کس نه آنکه او نصیحت کننده ترست بنده
 را نه آنکه او شفیق ترست بنده را از همه کس پس اگر در عالم خصلتی بودی صلح ترم نمیده را
 و جامع تر خیرات را و معظم تر در ثواب و بزرگ تر در عبادت و برآرنده تر اسید ما را ازین
 خصلت که آن تقوی است خدای تعالی بنده گان را بدان امر فرمودی و بدان وصیت کرد
 پس هرگاه پیشینیان و پیشینیا را بدین یک خصلت وصیت کرد و هم باین بنده کرد
 و دانستی که این خصلت جامع است خیر دنیا و آخرت را و کافی است جمیع مہات را از
 و رساننده است بنده را به بلندترین درجات در عبادت و اصلی است که بران فرزندیت
 و بنده است کسی را که بنظر دقیق دران بنگرد و بران عمل نماید و امید موفق سوال
 اگر گوی هرگاه معلوم شد که این خصلت این چنین بزرگ است حاجت معرفت و سخت
 پس چاره نیست اکنون غیر اذعان که تفصیل تقوی بگوی **جواب** بدانکه چنین است
 که تشکیکی واجب است که او را بزرگ دارند و در طلب او جهد و جهد نمایند که بدان احتیاج
 کلی است ولیکن میدانی که هر چه بزرگ و عزیز باشد در حاصل کردن آن نیز زحمت
 و رنج بسیار باشد و همتی عالی باید تا بدست آید پس چنانچه این خصلت
 خصلتی بزرگ است و عزیز است مجاہدہ کردن در طلب او و قیام نمودن و حق
 او نیز دشوار است که خصلت برانند از همت باشد و لذت بر حسب همت
 خدای تعالی میفرماید وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا یعنی هر که

او ذکر کرده است اقرار است بسنت و جماعت و تقوی و سوم تقوی از معاصی فرعی
 و چون استقامت بر دو شوارست مقابل کرد و از ابا احسان و احسان طاعت و تقیات
 است بر تقوی از معاصی فرعی پس درین یک آیت جمع کرده است منزلت را منزلت ایمان
 و منزلت سنت و منزلت استقامت بر طاعت این است آنچه علماء در بیان معنی تقوی
 گفته اند و میگویم که تقوی را معنی اجتناب کردن از فضول حلال نیز می یابیم چنانچه در خبر
 از پیغمبر صلی الله علیه و سلم متفق است که متقی گویند بسبب آنکه ترک بگیرند چیزی را که در و باکی نیست
 از خوف آنکه یفتد در چیزی که در آن باکی هست پس چنان دوست میدارم که جمع کنم میان آنچه
 علماء گفته اند و میان آنچه در خبرست تا حدی باشد جامع و معنی باشد بالغ پس میگویم که تقوی
 بر چیز گردشت از هر چیزی که می ترسی از مضرت آن در دین خویش نیز می باشد که در خبر
 گفته اند را گویند که متقی است چون از هر چیزی که در ازایان دارد بر چیز که از طعام و شراب
 و سیوه و غیر آن پس آنچه از مضرات آن می ترسی در دین و قسم است کی مخصوص است
 و معصیت و و هم فضول حلال از آنکه شغولی بفضول حلال آدمی را بجهل و
 محض عصیان می کشد پس هر که خواهد که از مضرت دین این باشد ازین خطری بپرهیز
 کند و از فضول حلال خود را باز دارد پس تقوی مانع و جامع بر نیز گردشت از هر چیزی که
 در کار دین زیان دارد و آن معصیت است و فضول حلال این است تفصیل تقوی و
 بدانکه تقوی از حرام فرض است ترک آن عذاب لازم آید و تقوی از فضول حلال کار
 شکر است به ترک آن حسب و حساب و عیب کردن لازم گردد و هر که از حرام تقوی
 کند او در درجه فرو دست از تقوی و هر که از فضول حلال تقوی
 کند او در درجه بلند باشد از تقوی و هر گاه که بنده حسب میکند
 میان هر دو یعنی از معصیت و فضول بر دو تقوی کند او تقوی
 بر سبیل کمال کرده باشد و چنانکه حق است سبب آورده این است معنی

تقوی و بیان آن نیکو فهم کن این را **مسئوال** اگر گوی که اکنون بیان کن که این معنی را چگونه
بسل آرم و نفس و چگونه لگام کنم و او را به لگام تقوی بدین معنی که تفصیل آن گفتی و تقوی
تام کرده **جواب** بدانکه تفصیل آن در نفس اینست که بقوت تمام قیام کنی
و نفس را از همه محصیتهها باز داری و از همه فضولها به پریشانی چون این کردی و چشم
و گوش و زبان و دل و شکم و فرج و جمیع اعضا تقوی کردی و نفس را به لگام
تقوی لگام شد اما پنجه چاره نیست ترا از دانستن آن اینست که سیکویم هر که
خواهد که تقوی کند این پنج عضو را که اصل است نگاهدارد و آن چشم و گوش
و زبان و دل و شکم است پس نگاهدار این برین را از چیزیکه می ترسی از زبان
آن در کار دین از معصیت و حرام و فضول حلام چون این چنین صیانتی حاصل شد
اسب دست که جمیع اعضا مضنون ماند و به تقوی جامع به جمیع بدان قیام نموده باشد
پس در اینجا حاجت افتاد که پنجم فصل در بیان این پنج عضو و تفصیل آنچه در
هر یکی حرام است و فضول است بگویم بقدر آنکه لایق این کتاب باشد **فصل**
اول در چشم بر تو باد به نگاه داشتن چشم است سبب آفتها و فتنهها
و نظر کن در کار چشم درین سه اصل کافی **اصل اول** خدی تعالی **وَقَالَ الْمُؤْمِنِينَ**
لِيَعْصُوا الْبَصَارَ هُمْ وَحِفْظُوا فِرْجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ
بِمَا يَصْنَعُونَ یعنی بگویم مومنان را تا چشمها فرو خوابانند و فرجها نگاهدارند که آن پاک کننده
تر است ایشان را و طایفه ای می دانند آنچه میکنند بدانکه سن تامل کردم درین آیت بخروگی
آیت سه معنی بزرگ یا قلم اوب گردن و بیدار کردن و تهدید کردن اما آداب نگاه
برواری کردن سولی است و الابی اوب باشد و بی ادب را از مجلس بیرون کنند و لایق
آن نباشد که در حضرت بایستد نیکو فهم کن این نکته را تامل کن که آنست آنچه نیست و اما بیدار کردن
آنکه گفته است آن پاک کننده تر است ایشان را معنی پاک کننده تر است و بهای ایشان را و این

از آن است که چون چشم نه بندی و هر طرفی که خواهی به بینی خالی نیست که چشم تو برای
 افتد و اگر عینا بینی خود گناه گیره باشد و بسا باشد که دل تو بدان متعلق گردد و بدان هلاک شوی
 و اگر بر مباهی افتد بسا باشد که دل تو بدان مشغول شود و وسوسه ما در خاطر آید و شاید که
 بدان ترسی و پریشان دل بمانی و از غیر منقطع شوی و اگر چشم به بندی ازین همه بلاها
 اسوده بمانی و درین سعی حضرت عیسی صلوٰه الله علی نبینا و علیہ وسلم گفته است بر پیر از نظر که
 شهوت را در دل میکار و صاحب نظر را همین فتنه بسنده است و النون رحمه الله
 علیه گفته است چشم بستن آرزو ما را نیکو جای است پس اکنون هرگاه که چشم را فرو
 خوابانی و از نظر کردن بسوی مالا یعنی نگاهداری خارج دل و اسوده از جهل و وسوسه با بستی
 و اما تهدید آنکه گفته است خدای تعالی میداند آنچه ایشان میکنند و بسنده است این
 سخن برای پرمیزیدن از گناهان مرکسی را که از ایستادن پیش خدای تعالی تبرئه این بود
 یک اصل از کتاب خدای تعالی اصل دوم آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته است که
 نظر کردن بسوی محاسن زن تیرست و هر آلوده از تیرهای شیطان هر که ترک کند آن را خدا
 تعالی او را ذایقه عبادت بچشاند که بدان خوش و یاقین حلاوت عبادت و لذت
 سناجات کاریت بس عظیم و این صحیح است و همچنان است که رسول الله صلی الله علیه
 وسلم گفته است و بدان کسی که آزموده است که بازداشتن نظر از مالا یعنی حب یاقین
 لذت عبادت و حلاوت دل و صفای اوست اصل سوم آنست که نظر کردن در بعضی
 از اعضای خویش که هر یک را برای چه آفریده اند برای آن چیز نگاه دارد که
 پائی برای رفتن در باغها و قصرهای بهشت آفریده اند و دست برآست
 گرفتن قلع شراب و برگرفتن سیوهائی بهشت آفریده اند و همچنین
 جمیع اعضای همچنین چشم برای نظر کردن بسوی پروردگار جهانیان
 آفریده اند و هر دوسرای هیچ کس است بزرگ تر ازین

میت پس واجب است نگاهداشتن چشم برای اینچنین که امتی است ساهل چون در فک و
 تامل کنی پس بداند برای نگاهداشتن چشم فصل دوم در گوش بر تو باد به نگه داشتن
 گوش از خش و فصول و این سبب و چیز است یکی آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم که شنیدن شیر یک است با گوینده و و هم آنکه شنیدن در دل خطرناکتر از شنیدن
 و و سوسه ما افکند و از اینجا در دل و تن شنیده باید باشد و چنانکه برای عبادت خیری در دل
 باقی نماند و بداند که سخنی که در دل از گوش می افتد بهتر از طعام است که در شکم افتد که بعضی از آن
 مضرت و بعضی نافع و بعضی فساد است و بعضی زهر است و بقای سخن در دل بیشتر است
 از طعام و شکم که طعام از سده بخواب و غیر آن نال شود و بماند که اثر سخن در دل باقی
 ماند بک همه عمر بماند پس چیزی ازین تباه تر باشد که همیشه در در پنج و بلا می دارد و
 سبب آن در دل و سوسه ما افتد و خطر آن باشد که او را در بلا می افکند و اگر گوش
 از شنیدن مالا یعنی نگاهدارد ازین همه بلا با این باشد و الله الموفق فصل سوم
 در زبان بر تو باد به نگاهداشتن زبان و ضبط او و قید او که او سخت ترین اعضا است
 در بی فرمانی و فساد او بسیار است سفیان بن عبد الله رضی الله عنه گفته است که گفتم یا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم چه چیز است آنچه بیشتر برین از این می ترسی رسول الله صلی الله علیه و سلم
 زبان خود را بگرفت و گفت این است و یونس بن عبد الله رضی الله عنه
 گفته است که نفس من در ما سخت به بصره روزه تواند داشت و ترک یک
 کلمه مالا یعنی نتواند کرد پس هرگاه که نفس در آن چنین باشد بر تو
 باد به نگاهداشتن زبان با هر گونه جبهه که دانی و نظیر که برین
 پنج اصل اول آنکه ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت
 کرده است که آدمی چون به صبح برخیزد و جمیع اعضا از زبان را گویند
 که ترا سوگند بخدا می نمایم و از اینجا هم که راست باشد

که چون تورا است شدمی مایه راست شدیم و اگر تو گشتی مایه گشتی می شوی
 سخن گفتن در جمیع اعضا آدمی را اثر میکند به توفیق و خذلان و سودا یعنی است
 قول مالک بن نینار رحمه الله علیه که گفت چون در دل سختی بینی و در تن سستی بینی
 و در رزق حسرتی بینی بدانکه کل الا یعنی گفته اصل ووم در کجا بداشتن
 زبان کجا بداشتن وقت است از آنکه بیشتر چیزیکه آدمی جز ذکر خدای تعالی بر زبان
 سیراند لغو است که وقت بدان ضائع میشود و کان بن سلمان رضی الله عنه بر غرض
 نو که ناکره بود و بگذشت گفت که این غرض که ناکره است بنفس خود بازگشت و گفت
 که ای نفس غرور چه پرستی از چیزیکه ترا بکار نیاید بروزه یک ساله او را اعتقوبت
 کردمی گویم خوشوقت کسی که در دین این چنین اهتمام دارد شستند و دله
 بر غافلان که همان نفس است گدازشته اند تا هر طرف که میخواهد می رود و اصل
 سوم در کجا بداشتن زبان کجا بداشتن محل صایح است از آنکه هر که زبان نگاه دارد
 و سخن بسیار گوید لامحال و غیبت مردمان افتد چنانکه گفته اند هر که سخن بسیار گوید و
 خطا بسیار گوید و غیبت صاعقه است لعلک و تباها کند و هیچ طاعات را چنانکه
 گفته اند مثل کسی که مردمان را غیبت کند کسی مانند او منجیق گیر و دیگری مای خود را
 بجانب مشرق و غرب و بین و شمال می اندازد و روایت کرده اند که ابو حسیبه
 را گفتند که لعلان ترا غیبت کرده اند و حقن پراز خرماد را فرستاد و گفت که شنیده ام
 نیکبای می خود را این مسدیده فرستادی بجهت مکافات آن را بر تو فرستاد و مرد
 مجلس این را بر آن سخن و غیبت افتاد و گفت اگر من کسی را غیبت کنم
 باری او روید و بخورد و اگر من چه را که او را بترست کند کسی که من بستاند و گفته اند
 که حاتم اصم را شبی قیام شب فوت شد زن او تعزیش کرد و حاتم
 گفت طائفه شب قیام کرده چون بصرم برخاستند مرا غیبت کرده اند

مسئله

بر

آن نماز ایشان روز قیامت در میزان سن خواهد بود اصل چهارم آنکه سفیان گفته است
 سخنی که بزرگان که بشکند دندان و دیگری گفته است که زبان خود را کشاده مکن
 تا کار بر تو تنگ نگردد و در مثل میگوید با کلمه صاحب خود را بگوید مرا بگذارد و اصل پنجم
 آنکه یاد کن آن فات آخرت و خرابی آن در عاقبت و بشنود آن یک نکته و آن آنست
 که از دو حال خالی نیست سخنی که خواهی گفت حرام است یا فضول حلال اگر حرام است
 در آن غذایی است که طاق آن نداری و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است که
 و رشب سراج طایفه را دیدم که در دوقح مردار سیخورند گفتم ای اخي جبریل ایشان
 کیانند گفت ایشان کسانی اند که گوشتهای مردمان سیخورند یعنی غیبت
 میکردند و آن سخن اگر صبح است در آن چهار آفت است یکی آنکه گراما کاتبین بشنود
 کروی بچیزیک در آن فائده نیست و واجب است آدمی را که از کرام کاتبین شرم دارد
 و ایشان را از بخاند و دم آنکه سخن بسیار گفتن چون ادا کردن نامه است بسوی
 خدای تعالی از لغو و زهرل پس بپرینز و بیندیش که چه میکنی و یکی از بزرگان مریدی
 دیده که فحش میگفت گفتا که ای فلان بنی اندیشی که بسوی خدای تعالی چه نامه می
 نویسی بترس و خذر کن که فردا ندانست و حسرت کشی سوم آنکه هر چه میگوی روز قیامت
 پیش بادشاه جبار بجنود و جلای عالم بخوانند چهارم آنکه ملاست و عیب کردن باشد
 و قیامت که چه گفتی و از پروردگار خود شرم داشتی و جتهای او بریده شود پس او را به
 و درخ بیندازند بنده است این اصل نامر کسی را که درین نیکو تامل کند و الله اعلم موفق

فصل چهارم در ورول

بر تو باد پشگاداشتن دل و اصلاح کردن او که کار نگار داشتن او دشوار تر است از
 نگار داشتن اعضای دیگر و خطر او بزرگ تر و بیشتر و طریق نگار داشتن او باریک تر و صعب تر است
 و یاد کن درین کار پنج اصل کافی اول تو را خدای تعالی که گفت یَعْلَمُ خَائِنَةَ

الْكَافِرِينَ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورَ یعنی سید انداخت پشیمان و آنچه پنهان دارد پندینه
 و دیگر آنکه گفت **وَاللَّهُ يَتَعَلَّمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ** یعنی خدای تعالی میداند آنچه در دلهای شماست
 و دیگر آنکه گفت **إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ** بدستیکه او داناست بچیزیکه درینه است
 برین که چند جا در قرآن ذکرش کرده و باز بتکرار بیان نموده و بسند است برای پیغمبر که
 تو نظری به علم و اطلاع خدای تعالی از آنکه معامله با دوست و اوعلام الغیوب است و معامله
 با اعلام الغیوب امر خطیر است پس نیکو تامل کن و در کار خود بیندیش که او از دل تو چه میبیند
 که می بیند و چه احوال است که سید انداخت و دوم آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته است
 که خدای تعالی نظر کند بسوی صورتها و عملها می شمارد لیکن نظر کند بسوی دلهای و دینتهای شما
 پس چون نظرگاه پروردگار دل است عجب است و از کسی که روی و تن را بشوید
 و از بند بیایک دارد که نظرگاه خلق است و بیاراید بد آنچه می تواند تا مخلوقی بر عیسی مطلع
 نشود و پروردگار و دل را که نظرگاه پروردگار است از حرص و هوا پلید بگذارد
 و بیایک کردن و راستن او نه پرورد و مترسد که خدای تعالی بر تنبیها و محیو به
 او مطلع شود و اگر بر یکی تبای ازان خلق مطلع شوند همه بیزار شوند و از میان خود برهند
 اصل سوم آنکه دل پادشاه است و جمیع اعضا تابع است چون پادشاه نیکو
 باشد رعیت نیز نیکو باشد چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که دین نبی آدم
 گوشت پاره است اگر آن نیکو شود همه تن نیکو شود و اگر آن بد شود
 همه تن بد شود و آن گوشت پاره دل است پس چون صلاح همه
 اعضا در صلاحیت دل است واجب است که با صلاح آن جهت اصل حکام
 آنکه دل خزنه است جواهر نفیس را که اول آن عقل است و بزرگ ترین نفیس
 معرفت خدای تعالی است که آن سبب سعادت هر دوسری است بعد ازان
 بصیرتی است که بزرگی نزدیک خدای تعالی بدان حاصل شود و بعد ازان نیت خالص و طاعت که ثواب

ابد بدان متعلق است بعد از ان انواع علوم و حکمتها که شرف بنده بدان است پس
 واجب باشد که همچو خزینه را از اوقات دزدان و راهزنان نگاهدارد تا این جوهر
 عزیز را آفتی نرسد و دشمنی بران ظفر نیابد **اصل پنجم** آنکه من تامل کردم در
 حال دل ترنج خیزد روی یا قسم که در اعضا سی یکگزیت بکلی آنکه دشمن قصد او میکند
 و مراد را ملازم است و دل نترل الهام و وسوسه است و این هر دو را رانجیر و شر
 میخوانند که آن ملک است و شیطان و و هم آنکه کار دل بیشتر است که هوا و عقل
 هر دو و روی اند و او حسد که گاه و دو شکر است یکی هوا و شکر او دوم عقل و شکر او
 پس دل و ایمان میان محاربه و مقاتله و تناقض ایشان است و واجب است
 که نگاهدارند و غافل نشوند از جای که آنجا می باشد و هم آنکه عوارض مراد را بیشتر
 از آنکه خواطر بران تیر باشد که وایا چون باران در دل میریزد و تو بر منع ان قادر
 نیستی از آنکه دل مانند چشم نیست که میان دو پاکست که نبندی و یا در جای خالی قرار یک
 پیشینی و این شوی زبان نیست که درون در جوهر و ملک ندان است بلکه دل بدف خواطر است
 و ترا بر باز دشت آنقدر نیست و او را به هیچ حال نگاه توانی دشت با این نه نفس متاب
 کنند در پیروی آن خاطر است پس اقتناع از ان کار پس شوار است و محنتی عظیم است
 چه چهارم آنکه علاج کردن دل بر تو و شوار است زیرا که ادا از تو غایت است بسا باشد که
 بدانی و در آفتی سیفتی **سجده** آنکه آفات بسوی او شبانه تر است و او به گردن حال نزدیک
 ترست و گفته اند که دل شتاب کننده ترست از دیگر اعضا و در جوهر سیدان و نیز از نفس و باطن
 دل بفرز اندای کار او سیاهی است و میل است بسوی غیر خودی و تقادیر است کار او
 گرفت پس کار دل در خطر عظیم است و نیز از فی کار او قیادت و نهایت
 کار او کم است بخدای تعالی نشنیده قول خدای تعالی است که هر که آن
 من الکافیرین و کبر که در دل بود کفر را آورد و بسبب این سنی گنه گان

خاص بردبانی خود ترسان و لرزان بوده اند و گریان مانده اند و همه غایت در آن
 صرف کرده اند خدای تعالی در وصف ایشان گفته است **يَخْلُقُونَ يَوْمًا يَتَقَلَّبُ عَلَيْهِمْ**
الْقُلُوبُ و الا بصا^{است} یعنی می ترسند از روز یک بگرد و در آن دلباشها سوال
 اگر گوی که چون کار دل چنین سخت و مهم گشتی بیان کن ما را ان معانی که دل را اصلاح
 کند از آفات که او را پیش آید و تبا^{است} کند تا باشد که توفیق یابم بر آن عمل کنم **جواب**
 بدانکه تفصیل ان معانی در از نه است این مختصر کنجایش آن ندارد و غلای آخرت
 درین باب کتاب ما تصنیف کرده اند و قریب بمقدار خصلت ستوده و همین قدر
 مانستوده بیان کرده اند و کسی را که کار وین مهم باشد و از خواب غفلت بیدار شود
 و از خدای تعالی توفیق یابد حاصل کردن آن همه کتابها و عمل کردن بر آن و او را
 دشوار نباشد و ما درین کتاب اصلی چند که ازان در علاج دل چاره نیست ذکر کنیم و آن چهار
 طول امل و عجلت و حسد و کبر و چهار در مقابل او ستوده است کوتاهی و امل و استیلا
 در کار ما و نصیحت خلق و تواضع این است ان اصلها که در اصلاح دل ازان چاره نیست
 اکنون گوش دار و بشنود که در هر یکی چه است و است و چیست شود و چگونگی
 برای ازاله و دفع هر یک ازین آفات آنگاه که امل و امانع است از نتیجه
 و طاعتها و باعث است بر همه شرها و فتنها و در ویت سخت که خلق را
 در بلاد ما و افستهای گوناگون می انگند و جمله خرابیها و تباهی ما از وی
 می خیزد و بدانکه چون امل خود را در از کنی از و چهار آفت پیدا شود و یکی ترک
 طاعت و کاسبی کردن در آن که بگوید نخواهم کرد در روزها
 پیش من است هیچ این معاذ را ازی گفته است که طول
 امل قاطع است از همه خیرات و و هم ترک توبه و تاخیر ازان
 که بگوید نخواهم کرد در روزها بسیار است و من جو انهم

و عمر من اندک است و من قادرم بر گناه که خواهم توبه کنم و بپایانم که مرگ در آید و پیش
 از اصلاح عمل ترا بر باید و بگوئی که پیری برسم توبه کنم بسیار جوان مردند و پیری نرسیده
 سوم حرص بر جمع کردن مال و مشغول شدن بدنیای و ترک استغناء آخرت که بگوئی
 از فقر در حالت پیری می ترسم که از کسب کردن ضعیف و عاجز شوم مرا از قوت فضل
 چاره نیست تا در حالت مرض و جبران مرا بکار آید اینها و دیگر مانند این اندیشها به
 رغبت ترا در دنیا بجنباند و حرص ترا بر دی زیاد کند تا بگوئی چه خواهم پیشید در
 رستمان و چه خواهم خورد در بیتان باشد که عمر دراز شود محتاج مردمان شوم و محتاج
 در پیری سخت و شوار است چهارم سخنی دل دفراموشی آخرت از آنکه چون عمل در از کردی
 مرگ را دگرور آید و نمکنی و نرسی دل و صفائی او بپایا کردن مرگ و گورست و بدگر توب
 و عقاب و احوال آخرت حاصل آید و در دلی که از اینها نگذارد او را از کجای صفا و رفت
 باشد قوله تعالی فطال علیه السلام لا مَدُّ تُقَاتِلُمْ چون اهل در از کنی طاعت
 توانک شود و توبه در تاجیر افتد و محصیت بسیار کنی و حرص تو فاسخ شود و عفت
 تو قوی گردد و ملک بیم آن باشد که آخرت را نیز بیا دهم که ادم حال این
 تباها تر باشد و که اتم افت از این عظیم تر داین همه بسبب طول امل است اما اگر امل کوتاه
 کنی و مرگ خود را نزدیک دانی و یاد کنی حاج برادران و یاران که مرگ
 ایشان را ناگاه فرو گرفت در وقتی که گمان نداشتند شاید که حال تو نیز مثل حال
 ایشان شود پس بیدار شو ای سخر و غافل و یاد کن آنچه عوف
 ابن عبد الله رضی الله عنه گفته است با سید و وار و زک
 که آن روز را شب نرسانید و بمنتظر نرسد که فریاد
 دریافت اگر شما اجل و آمدن او بیند اسل را از شمر
 دارید عیسی ابن مریم صاواة الله صبینا و علی

شاید که در اندیشه
و بهیچان وقت باشد
نکلی که در ۲۰ ساله

گفته است که دنیا سه روز است وی که گذشت ازان بدست تو چیزی نماند و فردا را نی
دانی که بیایی یا نیایی بر روز سوم که تو درانی در دست تو همان روز پیش نیست آنرا
غنیمت دار ابوهریره رضی الله عنه گفته است که دنیا سه ساعت پیش نیست ساعتی
که گذشت ازان چیزی بدست نیست و ساعت آینده نماندانی که بیایی یا نیایی ساعت
سوم آنست که در دستت پس از روی حقیقت از دنیا مالک نیستی مگر یک ساعت
را و شیخ من گفته که دنیا سه نفس است نفسی که گذشت کردی در آنچه کردی و نفسی دیگر
نماندانی که بیایی یا نیایی از آنکه بسا از نفسی تا نفسی دیگر نرسیده اند نفس سوم آنست
که تو درانی پس مالک نیستی بحقیقت مگر یک نفس را پس بشتاب بدان بسوی توبه
و طاعت شاید که در نفسی دوم بگیری و بنای رزق اندر مگین مباش شاید که آن زمان
که بقوت محتاج شوی زنده مانی و چه تنهایی و نادانی باشد که آدمی غم یک روز و
یک ساعت بخورد و داد و در نفس دوم نخواهد مرد و یا دکن آنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم
به صحابه گفته است در حق اسامه که تعجب نمیکند از طول که بهشت یک ماه کنیزک خرید است
اسامه در ازل است و الله که تنها دم قدس نمی مگردان بر دم که خواهم برداشت
یا زود برداشتم لقمه را اگر که کمال بر دم که فرد خواهم برد یا نه پس ای طالب هرگاه
که این چیزها که گفته ام یاد کنی و برین مواظبت نمای و شب و روز بنگار کنی هر آنکه اهل
تو کوتاه کرد و بغایت خدای تعالی و نفس خورابه بینی شتاب گفت و در طاعت
و تعجیل کند در توبه و زهد کند در دنیا و دل بدایای خائف از حسدای
تعالی و امیدوار باشد که در آخرت بساوت برسی و این همه بعد فضل خدای
تعالی بسبب این یک خصلت است که آن که تا همه اهل است حکایت
کرده اند که زرارته بن ابی اوفی را بعد مردن او در خواب دیدند گفتند که کدام عمل
فاضل تر است نزدیک شما گفت رضا بکم خدا و کوتاهی اهل پس نظر کن

در خودای برادرش و بفل کن جبه خود درین اصل بزرگ کم است و تورتی به صلوات الله علیه
حد بدانکه حد سفط طاعت است و باعث است
برگنامان و این در دیت که پیشتری از عابدان و عالمان بدین مبتلا از خاصه عابدان
و حاملان تا آنکه بسبب این در دوزخ روند نشنید و قول رسول الله صلی الله علیه و سلم
را بشش کس در دوزخ در آیند بسبب شش چیز عیب بسبب عداوت عصیت
و آن پستی قوم خود است بظلم و امر بسبب جور و ظلم و دیهقانان بسبب کبر
و بازارگانان بسبب خیانت در و ستایان بسبب جهل و علما بسبب حسد
بلای که علما را در دوزخ افکند واجب است که از وی بپرهیزند و بدانکه از حد پنجم
پنجم نیز یکی تباها شدن طاعتها که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم که حد
بخورد نیکی مارا چنانکه بخورد و آتش بنیرم را و دوم سرزدن افعال تبا چنانکه بسبب
گفت رحمت الله علیه که حاسد را سه علامت است چنانکه کسی کند چون حاضر شود غیبت
کند چون غایب شود و خوش شود چون صیبتی برسد بیکم بسبب غیبت مترادف است
حد دوم خدای تعالی پناه طلبیدن از سر حاسد چنانکه گفت و میفرمود خدای تعالی
اذا حسد چنانکه امر کرده است مارا به پناه طلبیدن از شر شیطان و ساحر و همچنین
فرموده است مارا به پناه جستن از شر حاسد و سوم اندوه و رنج بی فائده
یا بزرگاری بسیار چنانکه این سناک گفت ندیدم خطایی را که شاه تر بطلوم می حاسد
برنجی دایم و عافیتی نایم و غمی لازم چهارم کوری دل تا تواند که حکم
را از احکام خدای تعالی فهم کند سفیان ثوری رحمت الله علیه گفته است
بر تو باد نجاوشی و در از تا مالک تقوی شوی و با شش عمری بر دنیا تا
مسرحی بشنوی ترا باد ماند و کسی را هفت وزن تا از زبان مردان
خسالت یاب و حد کن بر کسی اسیر العیوب باشی به پنجم

حرمان و خندان تا آنکه بر مرادی غلبه نماید و بر دشمن کسی او را یار
 نه نماید چنانچه حاتم اصم گفته است آنکه او را کینه باشد بی دین است و آنکه کسی
 را غیبت کند عابد نیست و آنکه غماز کند ماین نیست و آنکه حد
 کند کسی او را یاری نکند سیگویم که حدود چگونه بر مراد غلبه نماید که مراد او را دل
 نعمت خداوند است از بنده مسلم و چگونه او را بر دشمنانش یاری دهند
 که ایشان مسلمانان بندگان خداوند و چه نیکو گفته است ابو یعقوب رحمه الله علیه
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى تَمَامِ النِّعَمِ عَلَى عِبَادِكَ وَحَسِّنْ أَحْوَالَهُمْ وَبَدِّلْ لَكَ
 حد در دیت که تبا کند طاعت های ترا در بسیار کند شرکانه ترا پس
 منع کند ترا از راحت نفس و جسم قلب و نصرت یافتن بر اعدا و بدو رسیدن
 از مقصود پس کدام در و باشد ازین دردناک تر پس بر تو باد به علاج کردن نفس
 خود از حد اما **عجلت** بدانکه عجلت خصلتیست که مقصود را را فوت می سازد
 و مردمان در گناهان می اندازد و درین خصلت چهار آفت است یکی آنکه عابد را قصد
 مترقی باشد و چیزی و دران جهد کند پس بآب باشد که در یافتن آن تعجیل کند
 و هنوز وقت آن نرسیده است پس به سبب عجلت فوسد شود و ترک طاعت
 طلب کند و از ان منزلت محروم ماند و یا چنان غلو کند در طلب درنج دادن نفس که بکل ازان
 منقطع گردد سبب عجلت پس اوسیان افراط و تفریط است و غلو و تقصیر و هر دو مذموم است
 روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت بدستی که درین احکام است پس درائی بدین
 مابین می و سنگی و در شل است آن کم تشجیل تفصیل اگر شبانی کنی برسی و و هم که عابد را جگر
 باشد و از خدائی بخواهد و عا بسیار کند سجده و جهد تمام بآب باشد که در اجابت شدن
 تعجیل کند و پیش از وقت نیاید بدان سبب رختش کم شود و دعا ترک گیرد و از اجابت مقصود محروم
 ماند و هم آنکه کسی بی ظلم سازد و او را تعجیل کند که سبب پلاک شود و بآب باشد که در دعا

بد کردن از حد بگذرد این خود معصیتی باشد چهارم آنکه اصل عبادت تقوی است
 و اصل تقوی نظر کردن است در چیزها به احتیاط و بخت تمام پس چون کسی در کارها عجل
 باشد نتواند که در اکل و شرب و لباس و کلام و فعل تا مل کند و نظر کند پس بشتابی لغو
 و در ضلالت افتد اما **کسر نشنیده** که خدای تعالی فرموده است **اَلَيْ وَاسْتَغْبِرُ**
وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ یعنی بی فرمانی کرد و کبر نمود و از جمله کافران شد بد آنکه این خصلت
 بهیچ خصلتهای دیگر نیست که زیان آن در اعمال ظاهر و در فروغ باشد بلکه مضرت
 این خصلت در اصل ایمان است و چون مستحکم گردد و غلب شود لغو نباشد نهها قابل
 تذکره ماند و کترین چیزها که از این خصلت نیز چهارافت است یکی حرمان از حق و کوری
 از معرفت آیات خدای و فهم احکام او چنانکه خدا تعالی گفت **مَنْ أَصْرَفَ عَنْ آيَاتِ**
الْكِتَابِ يَتَكَبَّرْ فِي الْكَلَمِ جُنْجُنًا غَيْرَ مَحْنُوقٍ یعنی بگردانم از آیات خویش کسانی را که
 بر روی زمین تکبر میکنند بناحق دوم شتم و بغض از خدای تعالی چنانکه گفت **اِنَّهٗ لَا يُحِبُّ**
الْمُنْتَفِعِينَ یعنی خدای دوست ندارد متکبران را و روایت کرده اند که موسی صلوات الله
 علی نبی و علیته گفت یارب کیت دشمن ترین خلق نزدیک تو گفت هر که در دل با تو کبر باشد
 و زبان او درشت باشد و چشم او بسته باشد از حق و دست او بخیل باشد و خلق او بد باشد
 سوم خواری و عقوبت در دنیا و آخرت حاکم گفته است رحمة الله علیه بر پرنیز از مردن ما
 بر سه حالت بر کبر و حرص و خرامان آنکه تکبر در دنیا بیرون نرود تا خواری خود از خواری ترین مردمان دنیا
 نه بیند و حرص از دنیا نرود تا محتاج پاره نان و شربت آبی نشود و خرامانده از دنیا نرود تا بپول
 و نجاست خود آلوده نشود و چهارم نارد و غلب در عجبی چنانکه روایت کرده اند که خدای تعالی فرموده است
 که پیر ادای من است و عظمت از اوست است هر که در دنیا با من نزاع کند او را در آتش و فرخ در آیم
 پس خصلتی که فوت گردد معرفت حق و فهم آیات و احکام او که آن اصل کاهست پس با او شتم خدای
 تعالی و خواری در دنیا و نارد و آخرت نشاید مرا عاقل را که از این غافل اند و نفس خود را با از این اهل

گفتند نیست بعتی از آفتاب این چهار خصلت که بیان کردیم والد الموفق بفضلہ سوال اگر
 چون درین خصلتها چندین افات است و واجب است خود را از ان نگاه داشتن
 پس چاره نیست از دانستن حقیقت و حد هر یکی و بیان کن تا بدانیم که طریق نگاه داشتن
 هر یک چگونه است **جواب** بدانکه در هر یک سخن بسیار است و کتاب احیاء علوم دیرب
 کرده گفته ایم و اینجا آن مقدار که از دانستن آن چاره نیست در چهار اصل بیان کنیم **اصل**
اول و رامل اکثر علماء ما گفته اند که امل ارادت زنده گانی است در زمان مستقبل
 بر سبیل حکم و قطع و کوتاهی امل ترک حکم و قطع است در آن بقید کردن پرستش با مشیت خدا
 تعالی و علم او و ارادت او را بشرط خیر و صلاح باشد پس اگر صورت بندی حیات خود را بنده
 از نفس دوم یا ساعت دوم یا روز دوم بحکم قطع صاحب امل باشی از آنکه این حکم کردنت
 در غیب اما اگر قیدی کنی بخوست و علم خدای تعالی و بگوی که بزم تا فردا اگر خدا خواهد است
 یا در حکم خدای تعالی است از حکم امل بیرون آئی همچنین اگر تصور کنی حیات خود را تا وقت دوم
 بر سبیل دوم صاحب امل باشی و اگر سفید کنی ارادت خود را بشرط صلاح از حکم امل بیرون
 آئی و بگو تا هائی امل بوصف باشی بسبب اینکه ترک حکم و قطع کردی پس توبه و ترک کردن حکم و قطع کردن
 دزد که بقای خود و مراد این ذکر ذکر دل است نه ذکر زبان و مراد نبات دل مست بران و بدانکه امل بدو نوع
 امل عوام است و امل خاص است امل عوام آنست که حیات و بقا برای جمع کردن دنیا و تمتع بدن خواهند این
 معصیت مختص است و کوتاهی امل ضد این است و امل خاص آنست که حیات و بقا برای تمام عمل خیر خواهند عملی
 که در آن صلاح حقیق نیست از آنکه بسا باشد که در آن عمل اگر چه در نفس خود خیرست خیران بنده در آن نباشد
 به این سبب آن را فتنی افتد چون چنین است نشاید مر بنده را چون در نمازی یا در روز و شروع کند حکم کند
 که از اتمام خواهم کرد و از آنکه آن غیب است و این نیز نشاید که خواهد که البته آن را تمام کنم از آنکه شاید
 که صلاح او در آن نباشد بلکه باید که به استثنای شرط صلاح خواهد تا از عیب امل
 خلاص یابد چنانکه خدای تعالی گفت مرنی خود را علی علیه وسلم و لا تقولن لی شیء فی فاعل

ذَلِكَ عَلَى الْإِلَهِ يَتَشَاءُ اللَّهُ لَئِنْ لَمْ يَرْزُقْكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ لَآتِيَكُمْ مِنْ حِينٍ يَكُنْ زَكَاةُ الَّذِينَ فِي الْأَنْفُسِ فِي هَذِهِ نَسِيئَةً لَكُمْ أَنْ تَقْبَلُوا إِلَيْكُمْ الْيَوْمَ وَالْآخِرَةَ وَأَنْتُمْ مُسْتَعِذُونَ
 تعالی خواسته باشد و خدا این امل یعنی امل خواص نیت محمودست و اینکه نیت محمود در خدا
 امل گفته اند بطریق مجازست زیرا که صاحب نیت محمود از امل بازمانده است پس نیت
 نیت محمود خواستن عمل است درابتدا بخیر و قطع یا خواستن اتمام دمی به اشتنا و تفویض
سوال اگر گویی چرا جایزست حکم کردن درابتدا و واجبست تفویض و اشتنا اتمام
جواب بدانکه این سبب آنست که درابتدا خطر نیت و در اتمام خطر است و آن خطر دوت
 یکی خطر وصول از آنکه نمی داند که بدان رسیده باشد دوم خطر فساد از آنکه نمی داند که دران صلاح است
 یا نیت پس بدین سبب واجبست اشتنا کردن از جهت خطر وصول و تفویض کردن بخدای
 تعالی از جهت فساد و بدانکه علاج کوتاه کردن امل یا کردن مرکبست و قوی ترین علاج او
 یا کردن مرکب مناجات است و الله العلی فی کل شیء و در هر حال که دران صلاح است
 زائل شدن نعمت خدای تعالی است از برادر سلیمان نشتی که دران خیر و صلاح است اما
 اگر کسی را ارادت زوال نعمت نباشد بلکه نیت آن نعمت خواهد که او را نیت نباشد آن
 حد نیت او را غبط گویند یعنی آرزو بردن دان رود است و ضد حد نصیحت است و
 ان ارادت بقای نعمت خدای است بر برادر سلیمان نشتی که دران خیر و صلاح است **سوال**
 اگر گویی که چگونه دانیم که دران صلاح است و یا فایده نصیحت کنیم **جواب**
 بدانکه ما را غالب ظن میسر است علم است در شل این کار و اگر بر پوشته شود زوال نعمت
 سلیمان نخواهد که تقید تفویض و شرط صلاح تا از حکم حد خلاص یابی و فایده نصیحت بر
 ترا حاصل آید و اما علاج نصیحتی که مانع است از حد ذکر و عبادای است که خدای تعالی وعده
 کرده است در دوست داشتن سلیمان و قوی ترین علاج ذکر چیز نیت است که خدای تعالی حق
 حق مومن ذکر کرده از بلند قدر و منزلت او و از کرامات بزرگ که او راست نزدیک خدای
 تعالی در عقیبت و فایده های که مراد می راست از دوستان در دنیا از جسد و جماعت

و یاری دادن در کارها و اسید شفاعت در آخرت پس در کار این و مثل این باعث است بصیحت
 کردن مسلمانان و مانع است حسد کردن را در نعمتی که خدای تعالی ایشان را داده است
اصل سوم در عجله بدانکه عجلت معنی است ثابت در دل باعث برافکندم کردن کارها
 اول خطر بهی توقف و استطلاع در آن ملک بتجیل کردن در اتباع و عمل کردن بدان و ضد
 او استنگی است و این معنی است ثابت در دل و باعث بر احتیاط در کارها و نظر کردن در آن
 و تامل کردن در اتباع و عمل کردن بدان اما توقف ضد آن تسفت و تشنج من گفته است
 رسته اند علیه که فرق میان توقف و استنگی آنست که توقف پیش از در آمدن باشد در کارها
 مادام که پیدا شود و مرا در وقت صلاح آن کار و استنگی بعد از دخول باشد در کارها و ادا کند
 حق هر جزوی از آن کار چنانکه حق ادا کردن است و اما علاج استنگی ذکر خطراتی است که در
 کارهای پیش می آید بتجیل کردن در آن و ذکر سلاستی مای است که در کارهای پیش آید که آن به بود
 استنگی است ذکر این و امثال این باعث است مرادی را در توقف و تامل در کارها مانع
 از تجیل کردن در آن و الله الموفق **اصل چهارم در کسر** بدانکه کسر خاطریت
 که در دل آدمی میگذرد در بطنی و عظمت نفس خود و خوار داشتن دیگران و کبر اتباع
 اوست و صفت خاطریت در کم زدن نفس خود و خوار داشتن آن و تواضع اتباع اوست
 و هر یک را از عوام و خواص تواضعی است و کبری است تواضع عامی بسنده که زدن است کبرین
 لباس و طعام و خانه و مرکب و کبر او آنست که بهترین لباس و طعام و خانه و مرکب طلب کند
 و هر چه طلب کند خوب تر طلب کند و تواضع خاص قبول کردن سخن حق است از هر که باشد
 کوچک یا بزرگ و وضع یا شریف و کبر و بی آنست که سخن حق نشنود و آن بعضی بزرگ
 است و گناهی عظیم و اما علاج تواضع عامی آنست که ادب حال خود و میان حال خود
 و آخر حال خود بیندیشد که ادب آداب منی است پلید و میان او آنست که جلال نبات است
 و ایما و آخر او را بدست گنده و اما علاج تواضع خواص ذکر کردن عقوبت خدای متعال و حل

مرگانی را که ترک حق گیرند و باطل مشغول شوند و ضلالت بخورند و شکم و شکم و شکم
 آن بر تو باد ای طالب عبادت بهنگام داشتن شکم و اصلاح آن بدانکه اصلاح شکم دشوار است
 و مهم ترین کار ماست بر مرد و ضرر او بیشتر است و اثر او قوی تر از آنکه منیع و معدن جمله حصیث
 آخرت در جمیع اعضا قوت و ضعف و عصمت و عصیث از شکم می خیزد پس بر تو باد بهنگام داشتن
 شکم اول از حرام و شبهه پس ازان از فضول حلال اگر در عبادت کردن ممتی داری و بپوش
 کردن از حرام و شبهه سبب سبب و اجبت اول آنکه خدای تعالی گفته است اَلَّذِیْنَ
 یَاکُلُوْنَ اَمْوَالَ لِّیْسَ اِیْهِمْ کُلُوْفٌ فِیْ بُطُوْنِهِمْ اَنَّا سَوَّیْنٰکُمْ سَعِیْرًا
 یعنی کسانیکه می خورند مال یتیمان بظلم بدرستی که می خورند در شکمهای خود آتش و عاقبت
 کار در آیند در دوزخ و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است هر گشتی که از حرام روید آتش
 بدان اول ترست و دوم آنکه خورنده حرام و شبهه از جمله رانده گانست که توفیق و طاعت نیابد
 از آنکه لائق خدمت خدای تعالی نباشد مگر آنکه پاک باشد و میگویم آنکه خدای تعالی
 از در آمدن خاد خود و جنب را نهی کرده و محدث را از گرفتن کتاب خود منع کرده است با آنکه
 جنابت و حدث اثر امر مباح است پس چگونه خوانند کسی را بخدیت خدای تعالی که در اینجا است حرام توفیق شد
 و چگونه توفیق دهند زبانی را به ذکر کردن خدای تعالی که به نجاست حرام و شبهه ملوث باشد یعنی این سعادتمند
 رضی الله عنه گفته است که طاعت در اندون خزینه خدای تعالی است کلید آن خزینه عاست و اندانهای آن
 کلید خوران حلال است و چون کلید را ندانند نباشد در بخشاید و چون در خزینه بخشاید عباداتی که در خزینه
 است چگونه بدست آید سوم آنکه خورنده حرام و شبهه از فعلهای خیر محرومست و اگر ناگاه
 خیری بکند آن قبول نیست باز برود و کند پس ازان فعل حاصل نباشد مگر چیزی که خیر است
 و بسا صائی که او را فائده نیست ازان روزه مگر گرسنگی و تشنگی و این عباس رضی الله عنه گفته است
 که قبول نمکند خدای تعالی نماز کسی را که در شکم او حرام است و نیست حال حرام اما فضول حلال

بدانکه فضول حلال آفت عابدان است و بلای مجابدان و من در سیر خوردن فضول از طعام حلال
 نایل گردم و آفت یا قتم که هر یکی فصل است در کار عبادت اول آنکه در بسیار خوردن حلال سختی
 دل است در فتن نور و رسول الله علیه و سلم گفت که دلبار را بسیار خوردن و شاییدن
 بیزاند کمال چون زراعت است که بآب بسیار بپزد و دم آنکه بسیار خوردن فتنه جملة اعضا است
 و باعث است بر فضول و فساد از آنکه چون آدمی سیر شود پیش از روی دیدن مالایینی کند و گوشت
 از روی شنیدن کلام مالایینی کند و در بانیش از روی گفتن مالایینی کند و همچنین فرج و دست و
 پائی و غیر آن اما اگر گرسنه باشد جمیع اعضاى او ساکن باشند او مستاد ابو جعفر رضی الله عنه
 گفته است که شکم عضوی است که اگر گرسنه باشد همه اعضا سیر باشند از معصیت و اگر سیر باشد
 همه اعضاى او گرسنه گردند به حصیت حاصل سخن آنکه اقوال و افعال آدمی بر حسب طعام و
 و شراب است اگر در شکم حرام در و واقوال و افعال حرام بیرون آید و اگر فضول حلال هر دو
 اقوال و افعال فضول بیرون آید پس گوئی که طعام تخم اقوال و افعال است و اقوال و افعال
 نباتی است که از وی روید شوم آنکه در بسیار خوردن کم شدن عقل و فهم است که پیری شکم زنگی
 طبیعت را به برد ابو سلیمان دارانی رضی الله عنه گفته است اگر خواهی که بجای ازین بانی شتو
 شوی طعام مخورتان زمان که از وی فارغ شوی که اکمل سطل عقل است این همچنین است گفته است
 بداند کسی که آزموده است چهارم آنکه در بسیار خوردن کم شدن عبادت است از آنکه چون آدمی بسیار خورد
 اندامش گران شود و خواش غلبه کند و چند جهدی کند تواند که عبادت کند مگر خواب که محمود داری نشاء باشد
 و اگر نادان عبادت کند خلوت و لذت نیاید بزرگی گفته است آدمی از زمان که شکمش شود و در اجا
 مانده بپندارد یحیی صلوته الله علیه بنیاد علیه السلام را دید بر دست و معالیه تمهید که این چیست گفت ایشان
 است که بدان آدمیان را صید کنم یحیی علیه السلام گفت درین چیزی است که مراد بدان
 صید کنی گفت فی مگر آنکه شبی سیر خورده بودی و گران شده بودی ترا از نماز باز داشتند
 یحیی علیه السلام گفت بعد ازین هرگز سیر نخورم ایس گفت من نیز بعد ازین کسی را نصیحت کنم پس ای حال

کسی است که در هیچ عمر یک شب شیر خورده چگونه باشد حال کسی که در همه عمر یک شب کپس
 نباشد و در عبادت کردن طمع کند سفیان ثوری رحمه الله علیه گفته است که عبادت حرفت است
 و دکان او خلوت است و دست افزا و گرسنگی است **پنجم** آنکه در بسیار خوردن فتن حلاوت عبادت
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفته است از آن روز که سلمان شده ام طعام شیر خورده ام با حلاوت
 عبادت بیام و آب شیر خورده ام که از بس اشتیاق که سوی پروردگار خود دارم و آب و سیمان
 دارا فی رحمه الله علیه گفته است که نزدیک من عبادت با حلاوت نزان ساعت است که شکم
 من پر است متصل باشد **ششم** آنکه در بسیار خوردن خطر افتاد است و شبهه و حرام از آنکه
 حلال حاصل نشود و بگذارد قوتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است که حلال نیایی مگر مقدار ^۲
 و حرام بسیار یابی **هفتم** آنکه در بسیار خوردن شغولی تن دل است اول در حاصل کردن
 بعد از آن مرتب کردن بعد از آن در خوردن بعد از آن در تضرع و فتن مالک بن انار رحمه الله
 علیه یاران خود را گفتی که ای یاران چندان در تضرع فرستم که از شما مرستم می **یاد هشتم**
 آنکه سختی سکرات موت بر قدر لذت حیات است هر که لذت در ایام حیات بسیارست
 بر وسکرات موت سخت تر **نهم** آنکه در کثرت اکل نقصان ثواب است و بعضی خیال کرده اند
 تعالی گفته اذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فَرِجَتِ لَكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْرَوْنَ عَذَابَ
 الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْآخِرَةِ مِنْ بَعْثِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ
 تَفْتَسِقُونَ یعنی بر دید شما خوبیهایی خود را در حیات دنیا و بر خورداری گرفتند بدان پس امروز
 جزا داده شوید خدایی تو را گرفته با آنچه تکبر میکردید در زمین بغیر حق و بد آنچه بی فرمانی میکردید
 و ازین است که چون دنیا را بر رسول الله صلی الله علیه و سلم عرضه کردند و گفتند که بدین شرط قبول کن که اگر آخرت
 چیزی کم شود پس وی اختیار کرد و فقر این سخن دلیل است مرغی او را که بسبب دنیا در آخرت نقصان
 باشد و در ادبیت کرده اند از عمر رضی الله عنه که تشنه شد آب طلبید مردی دهن خود که در آن خرما انداخته
 بود دید و او چون عمر رضی الله عنه پیشید سر او شیرین یافت از دهن دور کرد و او را بر کشید

آن مرد گفت یا امیر المومنین آب سرد و شیرین است عمر رضی الله عنه گفت که همین از خوردن
مرا بازداشت ای نیکو بخت اگر ترس آخرت نبود غمی مانیز در خوردن و پوشیدن با شما شریک
می بودم و مهم آنکه در بسیار خوردن حبس و حساب ملاست عیب کردن بزرگ ادب و
در گرفتن فضول و طلب شهوات است از آنکه دنیا حلال و حسابست و حرام او عذاب نیست
آن ده چیز که در خوردن بسیار از حلال است و یکی ازین پسند دست مر کسی را که درین تمام
خوردن داشته باشد **سوال** اگر گوی که بیان ما را حکم حرام و شبه و حدیر کی اینها **جواب**
بدانکه بعضی علماء گفته اند پنج بیهوشی وانی که آن ملک دیگریت در شرح از گرفتن آن نمی کرده شده است
آن حرام محض است اما اگر یقین ندانی ولیکن ظن غالب آن باشد که ملک دیگریت آن
شبه است و امتناع از حرام محض واجب است و از شبهه تقوی و درعت **سوال**
اگر گوی که چیست حال صله که پادشاهان میدهند در زمان **جواب** بدانکه علماء درین
اختلاف کرده اند پس قومی گفته اند هر چیزی که یقین ندانی که آن حرام است رواست که آنرا
بستانی و بعضی گفته اند که حلال نیست گرفتن چیزی مگر که بیهوشی وانی که حلال است از آنکه
غالب در زمان مامل پادشاهان حرام است و حلال در دست ایشان عزیزت یا سجد
و بعضی گفته اند که صله سلاطین حلال است مگر غنی و فقیر را چون بیهوشی ندانند که حرام است
و بزرگاری بدهند و است و تسک کردند به اینکه رسول الله صلی الله علیه و سلم پیر تقوش
پادشاه اسکن در قبول کرده اند و از بود و ام گرفته با آنکه خدای تعالی در حق پیروان
گفته **كَاتِلُونَ لِشَخْصَةٍ** یعنی خورندگان از مر حرام را و بدین نیز تسک کرده اند که با کسی
اصحابه رضوان الله تعالی علیهم با و شاه ظالم را در یافته اند و صله از ایشان قبول کرده اند
چنانچه ابوهریره رضی الله عنه ابن عباس و ابن عمر و بعضی دیگر گفته اند که مال
پادشاهان اصلا حلال نیست نه غنی را و نه فقیر را از آنکه ایشان ظالم اند و
و غالب بدیشان سخت و حرام است و حکم مر غالب راست پس واجبست اجتناب

کردن از مال ایشان و بعضی از مشاخرین گفت اندک آنچه یقین نیست که آن حرام
گرفتن آن حلال است فقیر را نه غنی را مگر آنکه فقیر یقین واند که عین غضب
ست آنگاه روا نباشد مگر آنکه بر مالک مال رو کند و باکی نیست مرفقیر را که مال سلاطین بگیرد و از آنکه
اگر ملک سلاطین است خود مالک فقیر را و او پس بی شک بگیرد و اگر از غنیت یا خراج یا بخشش است
خود فقیر را و آن حق است و همچنین مرا اهل علم را سیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه گفته است
هر که در اسلام به طوع و سر آید و قرآن ظاهر بخواند مرا و در بیت المال مسلمان حق است هر سال
دو بیت و در مدیک روایت و بیت ینار اگر در دنیا بگیرد و در آخرت بگیرد چون حال چنین است گوی که
فقیر و عالم حق خود می ستانند و این سلهای است که تقوی در دو ممکن نیست مگر به تحقیق و بحث
در از و اگر تمام بگویم از مقصود باز نام و اگر خواهی که معرفت این سایل بکمال حاصل کنی کتاب
احیاء علوم را مطالعه کن و در کتاب حلال حرام بهین سوال اگر گوی که چیست حکم صلّه
اہل بازار و غیره ایشان که در کردن و بحث کردن در آن نیز واجب است یا نه و حال بازار این
و کذب ایشان و قلت اتهام ایشان در معاملات معلوم است و همچنین چه گویی در رد و
قبول صلّه برادران جواب بدانکه چون ظاهر آدمی شر و صلاح باشد باکی نیست بر تو
قبول کردن صلّه و صدقه ایشان و واجب نیست بر تو بحث کردن و گفتن که زمانه تباہ است
که این گمان بد بردن است بر مسلمانان و ما سوریم به گمان نیک بردن بر مسلمانان پس ازین بدانکه
اصل دین باب آنست که بدانی که اینجاد و چیز نیست یکی حکم شرع و ظاهر او دوم حکم تقوی محض او
و حکم شرع آنست که هرگاه کسی که ظاهر او صلاح است ترا چیزی هم بدستانی و سوال کنی که از
کجاست مگر آنکه یقین بدانی که این چیز از غضب بغیبت یا از حرام محض است و حکم تقوی
آنست که از کسی چیزی نگیری تا که در آن غایت بحث نکنی پس چون
یقین شود که در آن شبهه نیست بگیری و الا رد کنی روایت
کردن اندک ابو بکر صدیق رضی الله عنه را خلاصه بود بر آن

او شیر آورد چون بیا شامید غلام گفت اگر بر تو چیزی پیش ازین می آوردی کیفیت آن از من پرسیدی
 ازین چگونه هست که از حال شیر نیز پرسیدی ابو بکر گفت که قصد وصیت گفت افسوس کردم
 قومی را با افسوس جا بهیت و آن شیر و دریا قتم صدیق رضائیکشت در گله انداخته قی کرد پس گفت
 یا رب همین بود مقدور من و آنچه در درگ و پی و پوست باقی مانده است انرا تو بسپرده
سوال اگر گوی که ازین تقریر چنان معلوم میشود که گوی تقوی مخالف شرع است **جواب**
 بدانکه وضع شرع بر آسانی است و وضع تقوی بر دشواری چنانکه گفته اند کار برستی تنگ
 تر است از عقد نمودن باین همه تقوی مخالف شرع نیست و هر دو در اصل یکی اند ولیکن بدانکه
 شرع را دو حکم است یکی حکم جواز دوم حکم افضل جایز را حکم شرع گویند و افضل را حکم تقوی
 گویند پس این هر دو اصل یکی اند بآنکه از روی ظاهر مخالف یکدیگر اند **سوال** اگر که چنان
 بحث و احتیاط غایت خواهیم کرد در هر چیز کار با یکبارگی دشوار خواهد شد و در این زمانه
 بمقدار قوتی هم حلال نخواهد یافت **جواب** بدانکه طریق تقوی
 دشوار است و هر که خواهد که تقوی کند شرط اول آنست که بر تحمل کردن دشواریها
 دل بپنهد و الا تقوی میسر نشود و بسبب این معنی بیشتری از عابدان در کوه
 لبنان و حمیر آن سکونت کرده اند و بخوردن گیاه با وحشیش میوهها
 که در آن به هیچ حال شبهتی نیست قناعت کرده اند پس هر که بلند همت باشد
 و در تقوی مقام بلند طلبد چاره نیست که سختیها را تحمل کند و بران صبر نماید و بطریق
 متقیان سلوک کند تا مرتبه و منزلت ایشان بیاید و اما اگر خواهد که میان مردمان ساکن
 شود و از آنجا که ایشان میخورند بخورد باید که خوردن او چون مردار باشد که دست
 نرسد از کفند مگر وقت ضرورت و نخوردن از آن مگر آن مقدار که بدن طاعت
 تواند کرد و بدین مقدار میسر و درست و زیان ندارد اگر چه در اصل و شبیهی
 باشد و ازین است که حسن بصری گفت رضی الله عنه قَسَدًا لَشَوْقٍ

قَتْلُكَ كَسَمِّ بِالْقَوْلِ نَتِ یعنی باز را باطل شد پس شما باید ببیند که آن وقت در وقت
 کرده اند از و سبب بن و در حقیقت علیه که یک روز و روز و روز و روز گرسنه بودی پس
 نانی پسندی و بآب ترک روی و بخوردی و نجفی که یارب تو سید اقی اگر بخورم عبادت
 نتوانم کرد و الا بخوردی یارب اگر این حرام است و شبهه بدان مرا گیری میگویم که این
 دو طریق مرگسانی راست که در تقوی مرتبه بلند طلبند و اما هرگز نیست آن است و این نیز از تقوی
 بقدر بحث و احتیاط و نصیب نیست **سوال** اگر گویی که این بیان حرام بود خبر کن
 ما را از جانب حلال و حیثیت حد فصول که از گرفتن آن جسس حساب لازم آید و چه مقدار است
 آنکه چون بنده بگیرد او از آب نود و فصول نیاید که بسبب آن بر وجس حساب لازم
 نیاید **جواب** بدانکه حلال جمله پر قسم است یکی آنکه بنده حلال بگیرد و نیت او در گرفتن
 سفاخرت و مباحات و ریاضات و کثرت مال باشد این چنین گرفتن فعلی است نکره و مستوجب
 جسس و حساب و طاعت و عیب کردن باشد بر ظاهر فعل خود و مستوجب عذاب
 و نوح است بر باطن فعل خود یعنی نیت سفاخرت و بسیاری مال قسم دوم آنکه حال
 بگیرد برای آرزوهای نفس خود و آن شر است و موجب جسس و حساب چنانکه پیشتر
 خدا صلی الله علیه و سلم گفته است **حَلَالُهَا حِسَابٌ قِسْمٌ سَوْمٌ** آنکه از حلال بگیرد و
 در حال عذر آن مقدار که او را بر عبادت معین شود زیادت از آن بگیرد این چنین گرفتن
 خیر و حسنه و ادبست و بر حسابی و عتاقی نیت بلکه موجب اجرو صحت **سوال** اگر گویی که حیثیت
 شرط گرفتن حلال تاخیر حسنه باشد **جواب** بدانکه درین دو شرط است یکی حال دوم قصد با حال
 واجبست در حالیکه گیرد که اگر بگیرد بگیرد نیتش و تفسیرش آنست که در حالتی باشد که اگر در آن حال گیرد
 بسبب آن از فرض میاستی و یا نفل باز ماند که آن فرض سنت و نفل افضل باشد از ترک
 سبب از آنکه ترک سبب دنیا از جمله فضیلتهاست چون حال چنین باشد آن حال عذر است
 با قصد آنست که مقصود او از گرفتن تقویت باشد و عبادت خداست و آن

بدان باشد که در دل بگذرانند تا اگر مقصود و تقویت نبودی من این را مگر قسمی چون باین شرط
 بگیرد آن گرفتن خیر و حسن و ادب باشد اما اگر یکی از این دو شرط نباشد آن گرفتن از جمله حیرات
 نباشد **سوال** اگر گوئی که دنیا حلال میگردد برای شهوت را آن مصیبت باشد یا نه **جواب**
 بدانکه گرفتن در حالت غده فضیلت است و نام آن خیر و حسن است و گرفتن برای شهوت شرت
 و مصیبت و در آن جنس و حساب و ملاست کردن است نه عذاب **سوال**
 اگر گوئی که مصیبت این جنس و حساب **جواب** بدانکه حساب آنست که پرسیده شوی
 بر وزیر قیامت که از کجا کسب کردی و کجا صرف کردی و چه مقصود میداشتی در کسب و
 مصرف کردن و اما جنس باز داشتن است مدتی از بهشت در عرصات قیامت بیان و
 انجمن سولها و محتبها که نشند و برهنه باشد **سوال** اگر گوئی که چون خدای تعالی
 گردانیده است ملاست و عیب کردن چیست **جواب** بدانکه ملاست و عیب کردن است
 بسبب ترک ادب چنانکه کسی را برانگیزد با دشنامی بنشیند و ادب نکند و ضرر دهد
 مستحق ملاست و عیب کردن باشد اگر چه طعام او را سباج گردانیده اند و اصل درین بی آنست
 که بدانی که خدای تعالی بنده گان را برای عبادت خود آفریده است پس واجب است
 بنده را که از همه وجه او را عبادت کند و همه افعال خود چنان کند که با عبادت باشد هر چه که
 ممکن بود و اگر چنین نکند و اتباع شهوت و نفس کند و بسبب آن از عبادت پروردگار
 بازماند هر آینه مستحق ملاست و عیب کردن باشد از آن که دنیا سرای خدمت است
 نه سرای تنعم درین اصل نیکو تامل کن این بود جمله که می خواستیم بیان کردن آن در
 اصلاح کردن نفس و کلام کردن او به کلام تقوی نیکو فهم کن و بران عمل کن تا خیر بسیار تر از دنیا
 و آخرت حاصل آید ان شاء الله تعالی و الله الموفق **فصل در مساجت و نیایش و شستن**
 و نفس بر توبای طالب عبادت علاج بجد و جهد تمام در قطع این عقبه بزرگ و دراز که نیست بزرگترین
 و سخت ترین عقبات و موثر آن سخت بسیار است و نقشه او بزرگ است از آنکه

هر که بپاک شد و بخدای رسید یا بسبب دنیا بود و یا خلق یا شیطان یا نفس و حجاب در
 راه حق بین چهارست پس هر یکی نکته متفکر بشود اما دنیا واجب است مگر آنکه از وی
 خذر کنی و در وی زهد کنی از آنکه کار از دست حالت خالی نیت کنی و در عبادت از اهل بصیرت
 و یا از اهل همتی و یا از اهل غفلتی اگر از اهل بصیرتی بسنده هست مگر آنکه بدانی که دنیا
 دشمن خداست عز و جل و خدای تعالی دوست تو پس دشمن دوست تو باشد و
 دنیا عقل ترا نقصان میکند و عقل قیمت تست و اگر از اهل همتی بسنده هست مگر
 ترا که بدانی که شومی دنیا تا به این حد است که ترا از عبادت بکلی باز میدارد و اگر از اهل
 غفلتی بسنده هست مگر آنکه بدانی که دنیا باقی نیست یا تو از آن جدا خواهی شد و یا او
 از تو جدا خواهد شد پس چه فایده باشد در طلب او مگر ضایع کردن عمر عزیز اما شیطان
 بسنده هست مگر آنکه در کار پرهیزیدن از شیطان از آنچه خدای تعالی فرموده است
 مرنی خود را صلی الله علیه و سلم قل رَّبِّ اعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ طَلَبْنِ
 بِكَ رَّبِّ اَنْ يَّخْضُرَ فِي هِمِّيْ كَوَايِمْهُمُ كَايِ يُّرُوْدُ كَارِسِ بِنَاهِي طَلَبْنِ نَوَارِ سَوْسَه طَلَبْنِ
 و بتو پناه می طلبم ای پروردگار من که حاضر شوند شیاطین بمن پس گاه که بهترین عاقلین
 و فاضلترین و عالمترین را این حال باشد و محتاج باشد که بخدای تعالی از شیاطین پناه طلبند و آنست
 که حال بگیران با کمال اجل و نقصان عقل و غفلت چگونه باشند و اما خلق بسنده هست مگر آنکه در خلق
 که بدانی که اگر ایشان مخالفت کنی و در هوا یا ایشان موافقت نمای بر بکار شوی و کار آخرت بر تو باشد
 شود و اگر با ایشان مخالفت کنی ترا برنجاند و کار دنیا و دین بر تو مگر کند و تو نیز در عداوت ایشان
 افتی و اگر ترا می کشند و تعظیم نمایند خوف فقده و عجب باشد و نیز اگر کن حال خود با ایشان بعد از آنکه در گذشت
 نهند بعد از سرور و بچگونگی ترا فراموش کنند و ذکر تو بر زبان نرسانند گوی که هرگز ترا ندیده
 برنده تو ایشان را ندیده و بدوی و در گور نباشد با تو مگر خدای تعالی پس این را
 زبان بزرگ باشد که در روزگار عزیز با این خلق بی وفا ضایع کنی و ترک خدمت

خدای تعالی کنی که بازگشت تو در آخر کار بدوست تامل کن ای سکین بر این سخن که گفتم که
 شاید راه راست نموده شوی و اما نفس سبده است مژگانونه در کار نفس آنچه شایسته کنی از حالت
 مای او و خواسته های تباها که در حالت شهوت پییده است و در حالت غضب درنده است
 و در حالت معصیت طفل است و در حالت نعمت فرعون است و در حالت گرسنگی دیوانه است
 و در حالت پیری خرابنده است اگر سیرش کنی بی فرمانی کند و اگر گرسنه داری فریاد کند و در خج
 و قزع کند بنحو دراز گوش که اگر جو بیاید مردمان را بزند و اگر گرسنه داری فریاد کند کی اصلح گفته
 است رحمة الله علیه که تباهی و جهل نفس بشاید است که چون خواهد که معصیت کند یا به آزادی
 برسد اگر شفیع آری خدای را پس رسول او را جمیع کتب و انبیاء او جمیع سلف صالح را و عرضه
 کنی بر مرگ و گور و قیامت و بهشت و دوزخ را اثر کن عذاب گیر و دوزخ را از ان معصیت شهوت باز
 فاند و چون نان از وی باز داری ترک شهوت گیر این چنین است خست جمل و پس بر تو باد
 که از وی غافل نباشی و حال همانست که پروردگار او گفته است **إِنَّ النَّفْسَ لَآ تَهْتَكُ**
بِأَلْسِنَةٍ أَوْ نَفْسٍ أَوْ يَدٍ وَلَآ تَهْتَكُ بِأَفْئِدَةٍ أَوْ نَفْسٍ أَوْ يَدٍ وَلَآ تَهْتَكُ بِأَفْئِدَةٍ أَوْ نَفْسٍ أَوْ يَدٍ
 اورا حمد الله قم بخج میگفتند که او گفت نفس من بامن تراغ کرد برای بیرون آمدن
 بسوی آخر گفتم سبحان الله خدای گفته است **إِنَّ النَّفْسَ لَآ تَهْتَكُ بِأَلْسِنَةٍ أَوْ نَفْسٍ أَوْ يَدٍ**
 مرا بخیر میفرماید این هرگز نباشد نفس را گفتم که تو از تنهایی تر کف آمده بدین بهانه سخاوی
 که ملاقات مردمان کنی نامردمان ترا تعظیم کنند پس گفتم من در آبادانی مافرو شوخ شدم آمد
 قبول کرد و باز بگجان شدم گفتم که خدای تعالی راست گوی است با نفس خود گفتم من باز
 بی صلاح جنگ خواهم کرد تا اول کسی که شسته شود من باشم قبول کرد و همچنین بسیار چیزها
 بر دستم درم نفس من به قبول کرد و آخر گفتم یارب مرا بر کمر او مطلع گردان میدهم که راست
 گفته و او دروغ میگوید پس در سکا شفات خود دیدم گویا مرا نفس میگوید که ای
 احمد هر روز مرا بتازگی میکشی به منع کردن از زوای من و میخکس برین مطنخ است

هر دو تواند بر سیزیدن اولی تر از آنکه به ترک پر سیزد هیچ دار و دفع کند اما پر سیز کردن با ترک دار و
 دفع کند و در سوال صد علی علیه السلام گفته است که اصل هر دو پر سیزد نیست چنین گفته اند که طبیبان
 سهند و ستار بنجر را به همین پر سیزیدن علاج کنند و مریض را از اکل و شرب کلام روز نما باز دارند
 بهم بدان میخمش شود بی آنکه دار و دهنند پس از اینجا معلوم شد که اصل کار تقوی است و متقیانند در
 مرتبه بلند از عبادت پس بر توبه و سجده و جهاد تمام در کار تقوی **فصل در علاج کردن**
چهار عضوی که ان اصل است اول چشم و بسته است ترا در کار چشم
 که بدانی که مدار کار دین و دنیا بر دل است و فساد و خطر دل و شغول او در اکثر اوقات و احوال
 از چشم است و ازین است که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت هر که چشم خود را بگذازد در تریک
 او دل را قیمتی نیست و **و م زبان** و بسته است ترا در کار زبان آنکه بدانی که سود تو قیمت
 نو و سر نخ و مجاهد تو عبادت و طاعت است و خطر عبادت و خط شدن و فساد آن در اغلب
 احوال از قبل زبان است به نفع و تزئین و خست و مثل آن که زبان یک لفظ باطل بگوید بیکدیگر
 را بلکه پنج ساله را و ده ساله را و ازین است که گفته اند هیچ چیز مستحق تر از زبان نیست به بندار رسوم
شکم و بسته است ترا در شکم آنکه بدانی که مقصود تو عبادت است و آب طعام نمیست
 که عمل از وی روید پس چون تخم نیکو باشد ز راحت نیکو باشد و نیکو بر بدو اگر نه تبا کند بر تو زمین
 ترا که هرگز به اصلاح نیاید سحر و کجی رحمت الله علیه گفته است که چون روزه داری بنگر که به چه چیز
 افطار میکنی و نزدیک که افطار میکنی و طعام که میخوری که بسیار خورونی باشد که دل را از آنچه بود
 بگرداند چنانکه هرگز بحال خود باز نیاید و بس خورونی که از قیام شب محروم کند و بس نظر کردنی که از خواب
 سوره قرآن باز دارد و بسا باشد که بسته و طعام بخورد که بسبب آن از روزه یکساله محروم ماند پس توبه ای مرد
 بتطرق و تسبیح و احتیاط قوی در قوت اگر هستی داری در عبادت پروردگار خود و این را اصل
 قوت است تا از وجه حلال باشد چون حلال حاصل کردی پس از آن بر توبه که جا اب
 نیری چنانکه گفته ام و الا جمال باشی و طعام را وضائع کنند و اوقات و ایام را از آنکه یقین داشته ام

ملک بچشم خود دیدیم که چون شکم پر شد اصلا از عبادت نیاید و اگر بکراه کردن نفس
 عبادتی کنی در آن لذتی و حلاوتی نباشد و ازین هست که گفته اند طمع سبب در حلاوت عبادت
 باب بسیار خوردن چه نوز باشد در نفس بے عبادت و در عبادت بی لذت و بسبب این بعضی
 ابراسیم او هم رحمة الله علیه گفته است که بیشتر از مردمان خدا در کوه لبنان دیدم و همه مرا وصیت
 کردند که چون به انبای دنیا باز گردی چهار نصیحت ایشانرا کن یکی آنکه هر که بسیار خورد لذت
 عبادت نیابد و دوم آنکه هر که بسیار خستید در عمر بکشت نیابد سوم آنکه هر که رضای مردمان
 طلبد رضای خدا نمی تواند چپ چهارم هر که سخن بسیار گوید در لایقینی و غیبت افتد و از
 دنیا برین سستگاز و سهل گیری رحمة الله علیه گفته است که جمیع خیرات دین چهار خصلت است
 و ایدالان که بدال شده اند بدین چهار خصلت شده اند کم خوردن کم خفتن کم گفتن کم با خلق
 مخالفت کردن و یکی از عارفان گفته است که اگر سنگی سرمایست یعنی مارا فراغی و سلامتی
 و عبادت و حلاوت و علم و نافع عمل که حاصل میشود بسبب جوع حاصل میشود چهار مصل
 و سببند است مرتزاد کار دل که بدانی که اصل همه اعضا دل است اگر او فاسد شد جمیع اعضا
 فاسد شود و اگر او صلاح شد جمیع اعضا صلاح شوند از آنکه او بمنزله دخت است و جمیع اعضا بمنزله
 شاخهاست و شاخها آب را از دخت میخورند و صلاح و فساد شاخها بصلاح و فساد دخت میباشد
 و او بمنزله بادشاهی است و سایر اعضا بمنزله رعیت او چون بادشاه صلاح باشد رعیت نیز صلاح باشد
 و اگر بادشاه فاسد باشد رعیت نیز فاسد باشد پس صلاح چشم و زبان و شکم و غیر آن دلیل است
 بر صلاح دل چون درین اعضا فساد میانی بد آنکه از خلل و فساد دل است بلکه فساد در وی
 بیشتر است پس صرف کن عنایت خود و سعی او بر اصلاح آنرا تا اصلاح حمله یکبار گے
 حاصل شود و راحت گیری پس بد آنکه کار دل دشوار است از آنکه بنای کار او بر خواطر است
 و خواطر مقدر و تو نیست پس واجب است بر تو امتناع کردن از آن بقدر استطاعت بسبب اینست
 که اصلاح دل بر اهل اجتهاد و شوارترین کار است چنانکه ابو یزید رحمة الله علیه گفته که علاج کردم

فردی در چشم
 بجزای از آن که توفیق
 عاقل شود و بسیار
 مدد است و بجا
 منجی سعادت

دل خود را ده سال و زبان خود را ده سال و نفس خود را ده سال و دشوارترین این هر سه دل باقیم
 پس بر تو باد به اتهام تمام بچار خصلتی که ذکر کردم از اهل و شتاب کردن در کارها و حسد و کبر و انکار و جلد
 خصلتهای دل این چهار ذکر کردم بنابر آنکه اکثر عالمان و عابدان بدین سبب اند و بسا عابدان را بینی که
 اهل خود را دراز کرده اند و آنرا نیت خیر پنداشته اند و بسبب آن در کارهای خیر کاهی میکنند و بسا بینی که
 در حاصل کردن خیر تعجیل میکنند و بسبب عجلت از ان منتقطع مانند یا در سبب شدن عاجل کنند
 و از مقصود محروم مانند و یاد در دعای بکردن کسی را تعجیل کنند و بران نشان شود چنانچه از منتر
 نوح صلوات الله علی نبینا و علیہ روایت کرده اند بسا بینی که بر اقران خود کینه و کینه و کینه و کینه
 ایشان گیرند و بسبب این سنی سفیان ثوری رحمة الله علیه گفته است که ترسم بر خون خویش مگر از
 عالمان و عابدان این سخن را از وی شنیده استند گفت من گفتم ابراهیم مخفی گفته است معطاک
 گفته است که سفیان ثوری مرا گفته است به پسر من از عالمان که هر که دوست تربت از ایشان مرزا اگر با تو
 در اناری مخالف کند که تو گوی این شیخ نیست و او انرا ترش گوید این به باش که نزدیک سلطان
 ظالم بخون تو سی کند و مالک دنیا را گفته است رح که من گواهی عالمان و عابدان بر همه خلق
 بشنوم اما گواهی ایشان بر یکدیگر شنوم از آنکه ایشان حاسد یکدیگر اند و فضیل گفته است رحمة الله
 علیه مرسیب خود را که برای من خانه بخرد و دراز عالمان و عابدان چه نزدیکی مرا تو قومی که اگر از من
 زلتی بپسندند خواهی که اگر درین منتهی بینند حسد کنند و به نظر حقارت سوی انسان مگرد و بسا
 عابدان را بینی که بر مردمان تکبر میکنند بدان دور که است شبانه که گذارده است چنانچه گوی بر مردمان
 منت می اندازد یا گوی که از خدای تعالی بشارتی رسیده است بیشتر یا ازادی از آتش دوزخ
 یا گوی که یقین کرده است بنسب خود و شقاوت جمیع مردمان و باین همه لباس
 درویشان و مستوا صنعان از صوف و غیران پوشند و به آن لباس پارسای
 خود نمایند در روایت کرده اند که فرقد سنجی رحمة الله بر حسن بصیری رحم در آمد
 کلیسی پوشیده بود و حسن حلق پوشیده بود و فرقد حسن رح را ساس کردان گفت

سید
محمد
باقر
مجلسی
محدث
میرزا

حسن گفت چه می بینی جان من جان من اهل بهشت است و جان من تو جان من اهل دوزخ است راسته
 است که پیشتر اهل دوزخ اصحاب کلیم باشند حسن گفت که زهد در جامه آنها ده اند و کبر در
 سجده آنها که گشتا با لباس کلیم پیشتر از کسی که پوشش از مردم است با علم پس خدای تعالی را
 عبادت ازین چهار آفت خاصه کبر از انکه است اول آدمی را در محبت انکه و کبر آدمی را
 در کفر انکه فراموش کن حکایتا بلیس وقتیه او که کفر او از کبر بود در جوع کن بخدای تعالی که از این
 همه نگاهدار و بفضل خویش **فصل در دفع حوائق اربعه** حاصل کار آنکه چون نظر کنی
 بعقل خود بدانی که دنیا را بقای نیست و مضرت او بیش از نفع اوست و تبعات او از بر خن
 و مشغولی دل است در دنیا و عذاب در دناک و حساب در از و آخرت پس زبکن در فضول دنیا
 و نگیری از ان مگر مقداری که ادا ان چاره نیست و عبادت خدای تعالی و تعمق و تدبر در ترک گیری
 برای بهشت و بدانی که در خلق و فای نیست پس ترک مخالطت مردمان کنی مگر در چیزی که
 چاره نیست و صحبت با کسی کنی که از صحبت او زیان نشود و بدانی که شیطان چیست است
 و پیوسته در عداوت تست پناه طلبی به پروردگار قادر خود از ان سگ لعین و از خیل ناپای
 او غافل نباشی پس بر او را به ذکر خدا استغاث و باک از ان مدار پس آن آسان است
 چون عزیمت مردان ظاهر شود چنانچه خدای تعالی گفته است إِنَّكَ لَتَكُونُ لَكَ مَلَأُطَانٌ
 عَلَى كَذِبٍ أَمْتُونَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ بِرِسْكَ نِيتِست شیطان را
 بران کسانیکه ایمان دارند و بران کسانی که بر خدای توکل کنند و کما خود بد و تقویض نمایند
 راست گفت ابو حازم رحمه الله علیه که چیست دنیا و چیست شیطان اما دنیا آنچه ازشته
 خوابی بود و آنچه باقی مانده است آرزو است و اما شیطان پس الله اگر طبع شود و نفع کند و اگر عاقل
 شود زیان نکند و بدانی چهل این نفس را و طلب کردن او و چیزی را که صدمه هلاک است
 پس بگری از دی شفتت در کار و بگریستن عقال و عمل که در عواقب امور می گزیند و بگریستن جهاد و کولان
 که نظیر ایشان در ادل امور است و غایت ضرر در نمی یابند و بسبب تمنی دار و ترک میکنند پس گام

اول بر او در باب
توضیح این سخن
که خداوند تعالی
در کتاب خود
فرموده است
و اینست

الحی و ابدی و عالم تقوی و باز داری او را از جمیع آنچه بدان محتاج نیست از فضول نظر و کلام و لباس و همچنین از جمله فضولها از آنکه در گرفتن فضول ضرورتی نیست که خدای تعالی بر بندگان خود هر چه بایست بمانی ایشانرا فریاد کرده است و هر چه ایشانرا در کار و دین حضرت ازان مستغنی کرده است پس چه حاجت است بر گرفتن فضول و بدانکه هرگاه که تو ترک دنیا کردی و ترا نام زاده شد گویی ترا هزار نام ستوده شده و از جمله مستطمان شدی بسوی خدای تعالی و از جمله کسانی شدی که پیش از ازل انشاند بخدای تعالی و هرگاه که تو باشی شیطان محاربه گری از جمله مجاهدان شدی در راه خدای تعالی و از جمله کسانی شدی که خدای تعالی در باب ایشان شیطان را گفته است اِنَّ عِبَادِي لَکِیْسٌ لَّاکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ یعنی نیست ترا بر بندگان من قوتی و چون تقوی کردی از جمله متقیان شدی که مرایش از هر سعادتی دنیا و آخرت و از پیشتری از ملک و تقیبه فاضل شدی چون این همه کردی باین عقبه در از و خست را بریدی چیزی که آن نافع مقصود و تو بود پس با نگرندی و بدانکه این عقبه سخت دشوار است تا بدول نشوی و تری که با غایت خدای تعالی نیک آسان است پس این بود آنچه

خواستیم که در شرح چهار موانع عبادت بگویم و لا تَقْعَبُوا اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ فَهَیْطَلِیْمٌ عَقَبَهُ چارم عوارض است و عوارض آن باشد که پیش آید پس بر تو با دای طالب عبادت بدفع کردن عوارض که مانع اند ترا از عبادت و گفته ایم که عوارض چهار اند یکی از آن مطالبه نفس است بر رزق و دفع کردن آن به توکل است بخدای تعالی و عوارض دیگر توکل میباید و چیز است یکی آنکه تا فراغ حاصل شود و مریز برای عبادت کردن از آنکه اگر توکل نباشی عبادت نتوانی کرد و بسبب مشغولی ظاهر تر بن طلب و کسب و مشغولی زل بجهت و ادرات و فراغ دل از عبادت شرط است و این حاصل نیست مگر

به تو کلان را با ملک من میگویم هر که او ضعیف و ناتوان چیزی موجود نباشد و دلش قرار گیرد کم
 باشد این چنین کسی را کاری بزرگ دنیا و یا اخروی بدست آید از شیخ خود بزرگتر بسیار شنیدم
 که کار با مبر و خاطر در عالم سپهر نشود مگر دو کس را یکی مردی که متوکل باشد و دوم آنکه مشهور یعنی بی باک
 باشد میگویم که این کلام جامع است در معنی خود از آنکه مشهور چون خواهد که در کاری شروع کند
 بقوت تمام شروع کند و به هیچ چیز که او را ازان کار مانع شود التفات نکند پس هر آنکه کار او مبر
 او شود و بمقصود خود برسد و آنکه متوکل است چون خواهد که در کاری شروع کند بقوت تمام
 و پختنی کمال بعهده خدای تعالی شروع کند و او را اضمحان خدای تعالی تمام باشد
 و التفات نکند به آن انسانی که او را ترساند و بشیطانی که او را وسوسه کند پس هر آنکه
 به مقصود و مطلوب خود ظفر ببرد و اما این بیچاره که سست دل است و ناتوان و ابله و در
 تردد و تحیر ماند و هیچ و را از گوش در جایی علف خوردن و مانند مرغ و قفس و یا مانند منظر آنکه در
 خصش بیاید و غورش بیارد کم باشد این چنین کسی که قصد کاری بزرگ کند و اگر قصد کند
 کم باشد که بران ظفر ببرد نه مینی اصحاب همت را از انبای دنیا که مرتبه بلند نیافتند بیکدیگر این
 سر جان و دل برخاستند و ملوک برای گرفتن مملکت از جهان و مال می خیزند و بر خصم می خیزند
 برین قصد که با مملکت حاصل کنند یا ملک شوند گفته اند که معاوید رضی الله عنه روز جنگ با علی
 مرتضی رضی الله عنه چون هر دو لشکر را دید گفت هر که گاردی ببرد طلبد از سر جان بر خیزد
 و بازار گان برای حاصل کردن مال در و یا سوار شوند و سفر حج و بر خشتی بکنند
 و جان و مال خود در خطر است افکنند اما این بیچاره بازاری که دل او ضعیف
 و غریت او سست است و علامت دل را از نفس و اهل و مال قطع نمیتواند کرد و ایما
 از خانه بدکان بجای است کم باشد که بمرتبه شریف برسد مثل ملوک و بازار گان
 بلکه اگر درین دکان درمی حاصل شود یا دانی ببدان نزدیک و کاری عظیم باشد نیست
 حال طالبان دنیا اما طالبان آخرت بدانکه سرای ایشان بخل نیست که او را توکل گویند و قطع

کردن دل از جمیع خلایق از آنکه چون توکل کردند تو هستند که بضرغ باطن بعبادت خدا
تعالی برسند و همه خلایق التفات نکنند و بی باکانه بر روی زمین سفر نکنند لاجرم
مردان دین شدند و در میان مردمان حریت و حرمت یافتند و بحقیقت بادشاه آن
روی زمین ایشانند از آنکه هر جا که خواهند بروند و هر جا که خوش آید فرزند آیند و هر کاری که
بزرگ ترین کار است از علم و عبادت قصد کنن ایشانرا منعی و حاجزی نیست که به جایها
نزدیک ایشان کیسان است و همه زمان نزدیک ایشان یک زمان است و قول رسول است
صلى الله عليه وسلم مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَسِّرْ لَلَّهِ وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ
أَقْوَمَ النَّاسِ فَلْيَسِّرْ كُلَّ عَلَى اللَّهِ وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَغْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا وَكَّلَ اللَّهُ
أَقْوَمَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ یعنی هر که را خوش آید که او بزرگترین مردمان باشد گو تقوی کن هر که را
خوش آید که او قوی ترین مردمان باشد گو که بر خدای تعالی توکل کن و هر که را خوش آید که او توانگر
ترین باشد گو اعتماد کن بدانچه نزدیک خداست از آنچه در دست اوست و سیلیمان خوا
رحمته الله علیه گفته است که اگر مردی بر خدای تعالی بصدق توکل کند بادشاهان و
هر که جز ایشان باشند بوی محتاج باشند و او به کسی محتاج نگردد و چگونه محتاج گردد آن
کسیکه مولای او غنی و حمید است و ابراهیم خواص رحمته الله علیه گفته است که در
بیابان جوانی را دیدم گوی سبک که نقره است گفتم کجا خواهی رفت گفت بکه گفتم بی زاد و
راحد گفتم ای سست یقین کنی که آسمان و زمین ما را بقدرت خویش بحدار و مرالی
زاد و را احد نگزساند ابراهیم میگویی چون بکه رسیدم آن جوان را دیدم که در طواف است چون مرا دید
گفت ای شیخ بنویز یقین تو به چنان سست است و ابو مطیع حاتم اصم را گفت شنیده ام
بیا با آنها قطع میکنی توکل بی زاد و را احد گفتم زاد من چهار چیز است گفت آن چیست
حاتم گفت دنیا و آخرت را مملکت خداست و همه خلق را سبندگان خدای تعالی
سید منم و همه روزیها و سبب نابست خدای تعالی سید منم و حکم خدای تعالی در همه روزی

زمین افندی بایم اسب و ورم که موجب توکل است است که در ترک او خطری عظیم است
 میگویم که خدای سبحان قهار رزق و آفریدن را بجا آورده است و الله حکمکم قدرک و قاکم
 پس معلوم شد که رزق از خدای تعالی است همچون آفریدن تو پس وعده رزق کرده است
 رزق الله هو الرزق و الفوق المتین پس رزق را ضامن شده و ضامن دایم است
 فی الارض الا علی الله سائر فها پس برسانیدن رزق سوگند خورده و فرست
 السماء و الارض ایله کفایت پس توکل نمودن امر کرده و توکل علی الحی الکریم
 کلامی است پس کسی که قول او را اعتبار نکند و وعده او بسند نکند و ضمانت او را نشنود
 و قسم او قانع نشود و فرمان او باک ندارد و بنگرد که حالش چگونه باشد و چه محنت بامداد
 پیش آید بخدای که صیبتی سخت تر از این نیست و اما از ان و غفلت عظیم در رسول الله صلی الله علیه
 و سلم مرابن عمر رضی الله عنهما را گفت چه کنی اگر باقی مالی تا آنکه قومی پیدا شوند که بضیع ایمان
 یکساں رزق ذخیره خواهند کرد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم سعاد الله که من می خلق خدا
 تا ترسان بر منم حسن بصری رحمة الله علیه گفته است که لعنت خدای بر قومی باد که
 پروردگار ایشان برسانیدن رزق ایشان سوگند خورده و ایشان استوارش
 ندارد و چون آیت و فی السماء برزقکم و ما فعدون فقد ربنا السماء و الارض
 را که کفایت فرود آمدن ملائکه گفتند که منی آدم ملاک شد پدر در دگر خویش را در چشم آوردند و
 توشش را استوار نمیشدند سوگند خور و برسانیدن رزق و آویس قرنی رحمة الله علیه
 گفته است اگر عبادت کنی خدای را بچه عبادت بهما اهل آسمان و زمین قول نکند از تو امتداد
 نداری و او را برسانیدن رزق گفتند چگونه استوار داریم گفت به اکمالین باشید از رسیدن
 رزق بهرم بن حمان مراد پس دگر گفت که کجا سکونت کنیم گفت در شام هر گز که حال
 عیش در شام صیبت او پس گفت و ای بنی اهل کجا پراشتک است پس بی نفع و به غفلت و روایت کرد
 که گفتند ای هست ابو زید بطامی رحمة الله علیه بود که ابو زید در حال او پرسید گفت نه اگر کشادم پس بی نفع قبله

ندیدم مگر دو کس را ابو یزید گفت برگردانیدن رومی ایشان از آنست که ایشان خوار و در کار زنی
 استوارند **سوال** اگر گوی که خبر کن ما را از حقیقت توکل و حکم آن آنچه واجبست بر بنده
 از توکل در کار رزق **جواب** بدانکه این ترابه دانستن چهار فصل معلوم شود **بیان** لفظ توکل
و بیان موضع توکل و بیان حد توکل و بیان علاج توکل اما لفظ توکل بدانکه این لفظ
 مشتق است از دو کالت پس توکل کردن بر کسی این باشد که او را بمنزله وکیل کار خود و ضامن صلاح
 خود وانی دینی تکلف بر بسند کنی و اما موضع توکل بدانکه توکل در سه جای باشد یکی در موضع قنیت
 و آن آنست که بر خدای تعالی اعتماد کنی که آنچه قسمت تو کرده است آن از تو فوت شدنی نیست از آنکه
 حکم او بدل نشود و دوم در موضع یاری طلبیدن و آن اعتماد کردنست بر یاری کردن خدای تعالی
 چون در راه او بجا بده کرده باشی سوم در موضع رزق و حاجت و این سوم فرض و لازم است بر بنده
 بدلیل عقلی و نقلی و مقصود ما اینجا از بیان توکل معرفت این توکل است پس معنی توکل رزق مضمون
 یعنی رزقیکه خدای تعالی ضامن آن شده است و بدانکه رزق چهار قسمت است مضمون مقصوم
 و ملوک و موعود و اما رزق مضمون آنست که قوت و غذای آدمی است و بدان قوام مینه است نه
 سایر اسباب و خدای تعالی غرض جل که ضامن شد است این رزق را شده است و توکل کران این
 واجب است بر بنده بدلیل عقلی و نقلی از آنکه خدای تعالی ما را تکلیف کرده است بخدمت و
 طاعت خود پس چاره نیست ارا که بدان قوام مینه باشد تا با عبادت مشغول توانیم شد و یکی
 از شایخ گرامیه بر اصل و مذہب خود سختی خوب گفته است و آن آنست که گفت بر بنده غرض
 واجبست رسانیدن رزق بنده کان سبب سه چیز می آید و سبب است و مانعگان او
 و بر سبب واجب است نفقه بنده چنانچه بر بنده واجب است خدمت سبب دوم آنکه
 خدای تعالی بنده را محتاج رزقی آفریده است و راه طلب او ایشان را نه نموده از آنکه
 نه دانند که رزق ایشان چیست و از کجاست و کی خواهد رسید
 تا بعینه در آنجا و در آن وقت طلب کنند چون چنین باشد واجب است

بروی که ثبوت آن از ایشان کفایت کند و رزق ایشان را بر ایشان رسانند
 سوم آنکه ایشان را به خدمت و طاعت فرموده است و طلب رزق مانع عبادت است
 پس واجب است بر مومن را به کفایت رسانیدن تا به فراغ دل خدمت توانند کرد و
 و این سخن کسی است که بر اسرار ربوبیت مطلع نباشد از آنکه کسیکه بر خدای تعالی چیزی
 واجب گوید خطا گفته باشد و با فساد این سخن و رخن علم کلام بیان کرده ایم و اما رزق
 مقسوم است که خدای تعالی قسمت کرده است هر یکی را از بندگان آنچه خورند و آشامند
 و پوشند هر یکی بر مقدار و وقتی مخصوص و معین که اذن زیادت و نقصان نپذیرد و مقدم
 و موخر گردد چنانکه گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم که رزق قسمت کرده شده است و
 ازان فراغ حاصل آمده به بقعه ای مستقی زیاده شود و نه به تباهی تباہ کار نقصان گیرد و اما
 رزق ملوک که هر یک را در ملک او میکنند از مالهای دنیا چنانکه خدای تعالی هر یک را تقدیر و
 قسمت کرده است و اما رزق موعود است که خدای تعالی مستقیان را وعد کرده است بشرط
 تقوی از وجه جلال بی رحمی برساند چنانچه گفت **يَتَّقِ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**
يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّبِعُوا مَالَكُمْ این بود اقسام رزق و توکل که واجب است در رزق
 مضمون وجوب است و اما **توکل** بدانکه بعضی از علما گفته اند که توکل اعتماد
 کردن دل است بر خدای تعالی به بریدن و نا امید شدن از غیر خدای تعالی بعضی گفته اند که
 توکل ترک تعلیق است و تعلیق فکر قوام نبیه است بجزی خدای تعالی و نزدیک من هر دو
 قول یک اصل باز میگردان اعتماد کردن و استیانت بدانکه آنچه قوام نمیدهد است از خدای تعالی است
 نه کسی دیگر جز او نه بحطام دنیا و نه بسببی از اسباب و خدا ای **توکل** بر خدا یعنی قوام نمیدهد بخدا و غیر
 چون این را در دل بگذرانی و بدان ثابت باشی و دل از مردمان و اسباب بکنی بر کنی تو توکل
 چنانکه حق است حاصل شود و اما چیزیهای که بر توکل باعث میشوند این است که
 ضمانت خدای را بر رزق یاد کنی و قوی ترین علاج ذکر جلال خدای تعالی

و کمال او در علم و قدرت و پاک او از خلف و عده و سهو کردن و محذور نقصان چون بنیزین
از کار مواظبت کند باعث شود او را به توکل کردن بر خدای تعالی در کار رزق **سوال**
اگر گوی روا باشد بنده را طلب رزق بهائی یا **جواب** بدانکه رزق مضمون که غذا و
قوام بقیه است و از آن چهاره نیت ممکن نیست که اثر طلب کنیم از آنکه آن از فعل خدای تعالی است
بر بنده همچون حیات و موت که بنده نه بر تحصیل آن قادر است و نه بر دفع آن و اما رزق
مقسم خود طلب آن بنده را حاجت نیست از آنکه لایذی رزق مضمون است و از آنخوا
خدای تعالی خاص شده است **سوال** اگر گوی که چون رزق مضمون از سبب است روا
باشد که ما طلب آن سبب کنیم یا نه **جواب** بدانکه لازم نیست بر تو طلب کردن سبب
از آنکه خدای تعالی اگر خواهد بسی رساند و اگر خواهد بغیر سبب پس چگونه لازم باشد بر طلب
سبب و نیز خدای تعالی خاص مطلق شده است بی شرط طلب و کسب نیز چگونه روا
باشد که بنده را طلب کردن چیزی فرماید که جای آن نداند از آنکه معلوم نیست که کدام
چیز سبب رزق اوست و کدام چیز نیست که غذای او خواهد شد **سوال** اگر گوی
که رزق به طلب زیاد میشود و به ترک طلب ناقص میگردد یا نه **جواب** بدانکه به طلب
و ترک طلب کم و بیش نگردد که روق هر یکی را در لوح محفوظ مقدر و موقت نوشته اند و حکم
خدای تعالی نپذیرد و قسمت او تغیر نگردد و ازین است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون میزد
را چاره نان داد و گفت هالك لکم تأقیلا ینک یعنی بگیر این را اگر نمی آید این بتوی آید
سوال اگر گوی که ثواب و عقاب به لوح محفوظ نوشته اند یا این همه بر ما واجبست طلب کردن آن
زیاده میشود به طلب نقصان می پذیرد به ترک طلب یا **جواب** بدانکه طلب ثواب از آن واجبست که
خدای تعالی طلب آن بر ما واجب گردانیده است و بر ترک آن وعید کرده و ثواب بی آنکه عمل
صالح کنیم خاص نشده است و قری میانه کار رزق و میان ثواب و عقاب ریک نکته است
و آن آنست که علما گفته اند که هر چه در لوح محفوظ نوشته اند قسم بی قسم مطلق بی شرطی و مطلق بی غیر

بنده نیست و آن رزقها واجبهاست نه بینی که خدای تعالی این هر دو را چه شکل در قرآن مطلق
 ذکر کرده است چنانچه گفت وَمَا جِئْنَا فِي لَذَنِهَا إِلَّا عَلَىٰ اللَّهِ رِزْقَهَا يَعْصِيهِ
 هیچ جنبه و بر روی زمین مگر آنکه رزق او بر خدای است و چنانچه گفت فَأَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ
 لَا يَسْتَنْجِزُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ یعنی چون اجلها سپری شود پس پیش
 نشوند مگر آن اجل را ساعتی و صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم گفته است که چهار چیز است که
 از آن فراغ حاصل شده است یکی صورت ظاهر که آنرا خلق گویند دوم سیرت باطن که آنرا خلق
 گویند سوم رزق چهارم اجل قسم دوم حلق است و شرط به فعل بنده و آن ثواب عقابت
 نه بینی که خدای تعالی این چه شکل در قرآن مطلق به فعل بنده ذکر کرده است که قُلُوا أَتَىٰ أَهْلَ
 النَّارِ كِتَابُكُمْ أَمْ نَعْمَ أَفَعَمَلُكُمْ يَسْتَنْجِزُونَ وَلَا ذَخْرُ لَهُمْ جَنَابِ
 التَّعْظِيمِ ای اگر اول کتاب ایمان آورند و تقوی کنند بر این گناهان ایشان را میا مرزیم و در آریم
 ایشان را در بهشت سوال اگر گویی که اطلبان را می بینیم تو نگردد الدار و تارکان را می بینیم
 فقیر و عاجز جواب بدانکه گویی که طالبی فقیر و محروم نمی بینی و تارکی مرزوق و غنی نه بلکه
 این بسیار است سوال اگر گویی غنی که در دشت و بیابان بی تو شته در رویم و با سنا سوت
 گیریم باین جواب بدانکه اگر قوت داری و بر وعده خدای استعانت و اعتماد داری در روی
 و الا همچو عوام بیچاره و بخلاتی مشغول می باشی و من از امام ابو العالی رحمت الله علیه
 شنیده ام که هر که با خدای تعالی معامله کند بر عادت مردمان خدای تعالی با او معامله کند بر عادت
 مردمان و در کفایت و مستها و این سخن نیک خوب است و در تیر این نواید بسیار است که هر
 که مال کند سوال اگر گویی که خدای تعالی گفته است وَتَزِدُ ذِكْرًا كَانَ خَيْرًا لِّكَ الْإِذِ الْتَقَوٰی
 جواب بدانکه درین دو قول است یکی آنکه مرا تو شته آخرت است و لهذا
 گفت إِنَّ خَيْرَ الْإِذِ الْتَقَوٰی و گفت إِنَّ خَيْرَ الْإِذِ خَطَامُ الدُّنْيَا
 وَاسْتِغْنَاءُ دَوْمِ أَنْكَ قَوْمِي در راه حج تو شته نمی بردند و از مردمان خوشترند و از این می پندارند

امر کرده شد تبوشه برگرفتن بر سبیل تنبیه یعنی توبه برگرفتن از مال خود بهتر است
 از سوال کردن از مردمان و نمیکه کردن برایشان **سوال** اگر گوی که متوکل را روا باشد
 که در سفر توبه برگیرد یا نه **جواب** بدانکه بسا باشد که در سفر متوکل توبه برگیرد
 ولیکن دل او بدان متعلق نباشد بلکه متعلق دل او بخدای تعالی باشد و اعتماد او بر وی بود
 و بسا بود که نیت سلمانی برگیرد و کار در گرفتن توبه و ترک آن نیت ملک کاریست
 باید که دل متعلق نباشد مگر بوجه خداوند تعالی و ضمانت او و آنکه با کس که در سفر توبه
 برگرفته است و دل او با خدا نیست توبه توبه و بسا کس که توبه برگرفته است و دل او با توبه
 نه با خداست **سوال** اگر گوی که رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحاب او و سلف هالحم
 رضی الله عنهم توبه برگرفته اند **جواب** گوئیم من ترا لاجرم توبه برگرفتن بباحث
 نه حرام ملک حرام متعلق شدن دل است توبه و ترک توکل بر خدای عز و جل و نیز چه مکان بر
 بر رسول الله صلی الله علیه و سلم که دلش متعلق طعام و شراب و درم و دنیا بود حاشا
 و کلا که یحیی بن باشد ملک دل او با خدای تعالی بود و توکل او بر خدای تعالی بود و او است که
 جلد دنیا بر و عرض کردند و کلید خزائن روی زمین بر و آوردند و قبول نکرد و این که توبه
 برگرفتنی نیست خیری برگرفتنی نه بسبب سبیل دل توبه و مستبر نیت است **سوال**
 اگر گوی که بهتر چیست در سفر توبه برگرفتن یا ترک آن **جواب** بدانکه این حکم متعلق
 شود به اختلاف حال اگر کسی است که او مقتدر است و میخواهد که بیان کند که برگرفتن توبه
 سپاه است و یا خود بدان نیت خیری کند یا بچنین کس را توبه برگرفتن ادلی ترست و اگر
 تنه است و خود است به خدای تعالی و توبه او را مانع است از عبادت خدای عز و جل یحیی بن کس را ترک
 توبه افضل است نیکو فهم کن و الله الموفق عارض و دوم و آن خطر عاقبت
 کار است و دفع آن در تفویض است بخدای تعالی پس بر تو باد چه
 تفویض کردن در همه کار یا بخدای عز و جل و این بسبب و وجهیست **سوال**

ساکن شدن دل در حال از آنکه چون صلاح و فساد عاقبت کار با نماندنی هر انچه پریشان
دل باشی و چون کار بخدای تعالی تفویض کردی و دانستی که او را نفرماید مگر صلاح و خیر این
شده از خطر دولت ساکن شد در حال داین امن و سکونت راحت دل نعمتی و غنیمتی
عظیم است و شیخ من در مجالس این سخن بسیار گفته که **دع المذنبین الی من خلقکم لکنتم**
یعنی بگذارید بر راب کسی که ترا یا فیر دست و راحت بگیر **سلب** و دوم آنکه حاصل شدن
صلاح و خیر در استقبال است از آنکه عاقبت کار با معلوم نیست ببا شرب باشد که بصورت
خیر نماید و بسازیان در صورت نفع باشد و بساز هر در صورت شرب باشد و تو جاهلی
بعاقبت و بسیار کاری را قطع کرد و بخواهی که آن نزدیک تو نیک است
نزدیک است که در هلاکت افتی **ندانی حکایت** کرده اند که یکی از عابدان از خدای
تعالی بخواست که ابلیس را بدو نماید او را گفتند که از خدای تعالی عاقبت خیر نخواه شنید
و همان خواست چون خدای تعالی شیطان را بر وظاهر کرد عابد قصد آن کرد که دیر باز ندو
ا بلیس گفت اگر عمر تو صبر ساله نبودی من ترا هلاک کردم عابد به قول او مغرور شد
و با خود گفت که هنوز عمر من در از است چند گاه دیگر هر چه خواهم بکنم پس تو کمینم
بقتل مشغول شد و ترک عبادت کرد و هلاک ابد گردید پس این حکایت بیدار کننده
است بر ترک حکم در خواست و بجا کردن در طلب و اما اگر کاری را بخدای تعالی
تفویض کنی و از بخواهی که آنچه خیر و صلاح است آن کند پس نهی مگر خیر و صلاح
سوال اگر گوی که هر کس ما را از معنی تفویض و حکم آن **جواب** بداند که اینجا دو
فصل است که بدان مقصود روشن شود یکی موضع تفویض دوم معنی او و حد او و ضمه او و اما
موضع تفویض بدانکه مراد ما بر قسم است یکی مراد است که یقین میدانی که سر و فساد است در کل
مثل آتش و عذاب همچو کفر و بدعت و حصیت پس همچنین مراد می اصلاح طلبان بنشاید
دوم مراد است که میدانی قطعاً در آن اصلاح است چنانکه بهشت و ایمان و فرض و سنت بدانکه

رواست تر خواستن اینچنین مرادی بحکم و قطع و این جای تفویض نیست از آنکه و طلب
 او هیچ نوع خطر نیست و بی شک خیر و صلاح است سوم مرادی است که میدانی قطعا که در آن
 صلاح است و یا فساد و آن همچون نوافل و مباحات است و این موضع تفویض است و در آن
 متر که آنرا بر سبیل قطع و حکم بخوابی بلکه به استثناء و شرط خیر و صلاح پس چون ارادت
 خود را به استثناء قید کنی آن تفویض باشد پس اگر استثنای کنی و به قطع و حکم بخوابی
 آن طعنه است تا ستوده منتهی پس موضع تفویض بر مراد است که در آن خطر است و آن
 آنست که صلاح خویش در آن به یقین ندانی و اما معنی تفویض شیخ من گفته است که
 تفویض ترک اختیار چیزی است که در آن بیم خطر است بسوی مدبر مختار علیم بمصلحت
 خلق و من میگویم در حد تفویض که تفویض خواستن صلاح است از خدای تعالی در چیزی که
 از خطر او این نه و ضد تفویض طمع است و طمع بر دو نوع است یکی در معنی رجا است و آن
 خواستن چیزی است که در آن خطر نیست و یا خواستن چیزی که با خطر است به استثناء و آن
 طمع ستوده است چنانکه ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه گفت کَا الَّذِی اُخْلِعَ اَنْ
 یَغْفِرَ لَیْ حَطِیْثِیْ یَوْمَ الدِّیْنِ یعنی آن خدای که طمع میدارم از وی که بیا مزدگان
 مراد و زپاداشش دوم طمع مذموم است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است
 بپرهیزید از طمع که آن فقری حاضر است و شیخ من گفته است که طمع مذموم و چیز است
 یکی ساکن شدن دل به منفعتی که در آن شک است دوم خواستن چیزی با خطر بر
 سبیل قطع و حکم و این ارادت است که مقابل تفویض است و اما علاج تفویض
 آنست که خطر عاقبت کار را یاد کنی و امکان فساد در آن تصور کنی و قوی ترین علاج او آنست که غر
 خود را از امتناع بافتاد و در خطر نیاوی کنی چون برین دود که موبالت کنی ترا بدل آن آرد که همه کارها بخدا
 تعالی تفویض کنی و طلب کنی هیچ کاری را مگر بشرط صلاح و خیر سوال اگر گوی که چیست
 آن خطر که بسبب آن تفویض در کار با وجوب است **جواب** بدانکه خطره و جمله و خطرت یکی خطر شک که

باشد یا نباشد و بدان رسی یا نرسی و اینچنین چیز محتاج است به استثنا و دو مخطر فساد از آنکه
 یقین نمیدانی که در آن صلاح نفس است یا فساد و درین محتاج هستی به تفویض کردن بدانکه
 عبارت آنکه مختلف است در بیان خطر بعضی گفته اند که خطر در فعل نیست که فعلی باشد که بی او
 نجات ممکن است و ممکن است که جمع شود به آن گناهی پس در ایمان و سنت و استقامت خطر
 نیست از آنکه ممکن نیست که بی ایمان و سنت نجات شود و جمع نشود به استقامت گناهی پس
 روا باشد خواستن ایمان و استقامت بر تبدیل قطع و حکم شیخ من گفته است که خطر در فعل نیست
 که ممکن باشد که در آن چیزی پیش آید که مشغول شدن بدان پیش آید و اولی تر باشد از اقدام کردن
 بر آن فعل و این در مساحات و من و فرائض اقتدیه بینی کسی را که بروقت نماز تنگ شود و قصد
 ادا کند پس بنده کسی که در آتش می افتد یا در آب غرق میشود و خلاص دادن او را ممکن است پس
 مشغول شدن بخلاص دادن او اولی تر باشد از نماز کردن پس روانیت خواستن مساحات
 و نوافل بیشتر از فرائض بحکم قطع سوال اگر گوی که چگونه روا باشد که خدای تعالی بندگان
 چیزی فرض کند و بر ترک آن وعید کند و در کردن آن صلاح بنده نباشد جواب بدانکه
 شیخ ما گفته است رحمت الله علیه که خدای تعالی بفرماید بنده را چیزی مگر آنکه در آن صلاح او باشد
 چون مجروح شده باشد عوارض و علائق و تنگ نگرداند بر و فعل فرض سجده که نتواند ادا آن
 عدول کردن مگر آنکه در آن صلاح باشد و بسا باشد که خدای تعالی سببی پیدا کرد که بدان
 سبب عدول بیک چیز از دو چیز اولتر باشد از مشغول شدن به دیگری و بنده در آن چیز خدا باشد
 بلکه با جور و تیرک این فرض بلکه بفعل که آن اولی تر بود از امام ابوالقاسم قمی شیرازی رحمه الله
 شنیده ام و درین سلسله که گفت چیزهای که خدای تعالی بر بنده گان فرض کرده است
 از نماز و روزه و مثل آن که در آن صلاح است مر بنده را لا محاله و صحیح
 است خواستن آن بحکم و من نیز در آن متفق شدم پس باقی ماند مساحات
 و نوافل این را بنیکو منسم کن که از مسلم های باریک است سوال اگر گوی

هر که در کار با تفویض کند از هلاک و فساد این گردید و این سراسری محنت است و
جواب بدانکه غالب آنست که با مفوض نمکند مگر آنچه صلاح اوست و بعضی گفته اند که
 ممکن نیست که با مفوض چیزی کند که در آن صلاح او نباشد در کاری که آن بخدای تعالی
 تفویض کرده است **سوال** اگر گوی که واجب است با مفوض چیزی کند که آن افضل است
جواب بدانکه ایجاب واجب گردانیدن باشد و این در حق خداوند سبحانه و تعالی
 و مستحیل است و مریدگان او را بر چیزی واجب نیست و روا باشد که باینده چیزی کند که آن
 اصلح است نه افضل نه مبنی که رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحاب او را رضی الله عنهم دست
 تمام شب خفته داشت تا طلوع آفتاب تا نماز بابد و از ایشان فوت شد و نماز افضل است
 از خواب و بسا باشد که بنده را تو انگری و نعمت در دنیا بدد اگر چه رویشی او را افضل است
 و برن و فرزند سفول کند اگر چه مجرب بودن برای عبادت خدای تعالی افضل است و اوست
 و اما تر به بنده گان خود و این بدان ماند که طیب حادث و نامحرم مرخص و اما اشعیر خوردن باید
 اگر چه شربت افضل باشد از آنکه بدانکه صلاح او را مادر اشعیر است و مقصود بنده نجات اوست
 از هلاکت نه فضل و شرف با فساد و هلاک **سوال** اگر گوی که روا باشد مفوض را چیزی
 اختیار کردن یا نه **جواب** بدانکه صحیح نزدیک علمای ما رحمه الله است که مفوض مختار
 باشد و این اختیار در تفویض اوقات نیست از آنکه معنی اختیار آنست که مراد از صلاح است
 در سفول و افضل و از خدای تعالی نخواهد که او را افضل دهد چنانکه مرخص طیب را گوید که
 و اودی من از شربت کن نه از اما اشعیر چون مراد هر دو صلاح است تا حاصل شود مراد
 هر دو چیز فضل و صلاح همچنین بنده را رواست که بخواهد از خدای تعالی که صلاح
 او در چیزی کرد و آن افضل است تا حاصل شود مراد او را افضل صلاح
 هر دو لیکن بدین شرط که اگر خدای تعالی صلاح او در غیر فضل نهد بدان رضی باشد
سوال اگر گوی که چاره رواست بنده را که فضل را اختیار کند که رویت مراد از صلاح

را اختیار کند **جواب** بدانکه فرق میان این هر دو آنست که بنده افضل و از فضل

بشناسد اما صلاح را از فساد نداند و نیز سنی آنکه رواست خواستن افضل آنست

که از خدای تعالی بجواید که صلاح او در فضل یابد نه آنکه بنده را تحکیمت بر خدا

تعالی در چیزی از ان این را نیکو فهم کن که این از جمله علوم و یقین است و از جمله اسرار است

اگر حاجت تنبیه بودی ذکر مکرومی از آنکه معلوم نگاشته است سبب نیز نزد والد الوافی

عارض سوم قضا است و ورو و الفول ع آل این توبه

برضا دادن بقضای خدای تعالی و آن بسبب دو چیز است یکی آنکه تا ترا فراموشی برای عبادت

کردن حاصل شود از آنکه اگر به قضا راضی نباشی و اینها ممکن مانی و عمر درین بگذرانی

که چرا این شد و چرا این نشد و چرا این باشد و چرا این نباشد پس دل تو بدینها مشغول

باشد چگونه عبادت توانی کرد از آنکه یک دل پیش نگیری و این خود پرازانده و مکرر

پس نماند در دل تو جانی برای ذکر عبادت و فکر آخرت و دوم آنکه فطری است و در ان رضا

دادن به قضای خدای تعالی روایت کرده اند که پیغمبری از پیغمبران صلوات الله

علی نبینا و علیهم سبب مکرر می که بدور سیده بود پیش خدای تعالی شکایت کرد

و می آید که مرا خدای بی آموزی که از من شکایت میکنی و من از اصل نعم و

شکایت نمیکنم این چنین بود اول کار تو در علم غیب پس تو چرا القضا می کنی

راضی نیستی میخواستی که دنیا را بسبب تو بگردانم یا لوح محفوظ را بسبب تو بدل

کنم تا آن شود که تو خواهی و نشود آنچه ما خواهیم و آن شود که تو دوست

داری نه آنکه من دوست دارم به عزت من که اگر بار دیگر این در خاطر تو بگذرد و خلعت پیغمبر

از تو بستانم و در روزی در آرم و باک ندارم میگویم که ای خاقل درین بیاست عظیم و عید میل

یک نظر کن که بانبیا و اصفیا هر گاه که این چنین حال باشد با دیگری چه حال باشد شکایت کند و ال اگر گوی

که چیست سنی رضا بقضا و حقیقت آن حکم آن جواب بدانکه علمای ما رحم الله علیهم گفتند که رضا

سبح

و لقد صدقت
قوله الله
ما ضللت
لما ضللت
نبيه فذمت
ببركة ساعته

ترک خشم است و خشم است که غیر آنچه خدای تعالی قضا کرده است اولی تر و اصلح و انبلی آنکه
 صلاح و فساد او یقین بدانند **سوال** اگر گویی که شرور و معاصی بقضای خداست عزوجل پس
 چگونه راضی شود بنده بشروع معاصی **جواب** بدانکه رضا که وجوبیت بقضاست
 و قضای شر شر نیست بلکه شر خیر است که بدان قضا کرده اند پس رضا بقضا شر نباشد و
مشایخ ما رحمة الله علیه گفته اند که هر چه بدان قضا کرده اند چهار نوع است نعمت و سختی
 و خیر و شر و اما **نعمت** واجبست در آن رضا بحکم کننده و بحکم و بد آنچه حکم کرده اند و
 طاعت و شکر ازین رو که نعمت است و اما سختی واجبست در آن رضا بحکم کننده
 و بحکم و حکم کرده شده و واجبست در آن صبر کردن ازین رو که شدت است و اما خیر
 واجبست در آن رضا بحکم کننده و حکم و حکم کرده شده و واجبست در آن ذکر سنت
 ازین رو که خیر است و بر آن خیر توفیقش داده اند و اما شر واجبست در آن رضا بحکم کننده
 و حکم و حکم کرده شده ازین رو که چیز حکم کرده شده است نه اذن رو که آنچه شر است واجبست
 اذن **استنباط سوال** اگر گویی که راضی طلب زیاده کند یا نه **جواب** بدانکه
 طلب زیادت ^{در حد} است بشرط خیر و صلاح نه بر سبیل قطع و حکم و چون بشرط خیر و صلاح بخوابد
 از مقام رضا بیرون نیاید بلکه آن دلیل است بر رضا از آنکه هر گز چیزی خوش آید و بدان
 باشد هر آینه اذن چیز بیشتر طلب چون شیر پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم آوردندی
 سیکفتی یا رب درین کتاب برکت ده ما را و زیاده کردان ازین ما را و دیگر شکر گفتی و زوی کن
 ما را چیزی بهتر ازین و در هر دو جای چیزی بر عدم رضا بقضا دلیل نمیکند **سوال** اگر گویی که از
 رسول الله صلی الله علیه و سلم استثنای شرط بخیر و صلاح روایت نکرده اند **جواب** بدانکه این
 کار با تعلق بدل دارد و زبان عبارت میش نیست و چون در دل حاصل شد عبارت را اعتباری
 نیست این را نیکو بدان و الله الموفق **عارض چهارم** سختیها و مصیبتها
است و کفایت آن به صبر است پس بر تو باد به صبر کردن درین مواضع

فان بسبب دو چیز است یکی آنکه چون صبر کنی عبادت توانی رسید از آنکه بنای کار هر
 عبادت بهار صبر و تحمل مشقت است پس هر که صبور نباشد از روی حقیقت هیچ عبادت
 از وی نیاید و هر که قصد عبادت خدای تعالی کند و برای آن مجروح شود و او را محنت و مصیبت
 از چهار وجود پیش خواهد آمد یکی آنکه هیچ عبادتی نیست که در آن مشقت نیست ازین
 سبب است این جمله ترغیبات و وعده های ثواب که در کار عبادت می بینی از آنکه عبادت
 نتوان کرد مگر بنحیافت و هوای نفس از آنکه نفس از خیرات مانع است و محالست که نفس در آن سخت
 ترین کار راست بر آید و دوم آنکه چون بنده چیزی بکند به مشقت و اجرت او را استیاض
 کردن تا آن فاسد نشود و صبر کردن بزرگداشتن عمل سخت تر است از صبر کردن بر عمل
 سوم آنکه دنیا و آخرت است پس هر که در دنیا چاره نیست مراد از ابتلا به سختیها و مصیبتها
 و این بر انواع است مصیبت در اهل و اقربان و برادران و یاران باشد بکردن و گرفتن و در
 نفس باشد به انواع مرض و درد و عرض باشد به بدگفتن مردمان او را و خوردن و آشفتن
 و غضب کردن و تهمت نهادن و در مال باشد بر قتل و نقصان شدن و هر یکی را ازین
 مصیبتها میثقی است و عذاب است بنوعی دیگر و بنده محتاج است بصبر کردن بدین همه الا
 خیر و قهر و قاسف او را از عبادت باز دارد چهارم آنکه طالب آخرت را ابتلا به محنت
 بیشتر باشد و هر که بخواهد تعالی نزدیک تر مصیبتها مراد او در دنیا بیشتر ابتلا به سختی تر
 نشنیده که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت سخت ترین ابتلا ما بر پیغمبران باشد پس از آن
 بر اولیا پس از آن بر حبیبان پس از آن هر که بعد از ایشان باشد پس هر که قصد کند خیر و بر
 سلوک را و آخرت مجرب شود و او را این محنت پیش خواهد آمد اگر بران صبر کند و بران تقاضای
 از راه بریده گردد و از عبادت محروم ماند از فضیل عیاض حجت الله روایت کرده اند که گفت
 هر که خواهد که در راه آخرت قدم زند چهار گونه مرگ قبول کند مرگ پتید و سیاه و سبز و سرخ
 سفید و گلی است و مرگ سیاه بدگفتن مردمان است و مرگ سرخ محالست که الفت کردن

باشد طمانت و مرکب و اوقات که از هر جنب اقتدا و م چیز که سبب آن صبری باید کرد است
 که خبر دنیا و آخرت در صبر نهاده اند از انجمله یکی نجات است چنانکه خدای تعالی گفت وَ مَنْ
 يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی هر که برین کار کند
 بصبر کردن خدای تعالی او را از سختیها بیرون شدن بخشد و از آن جمله یکی ظفر یافتن است
 بر دشمنان چنانکه خدای تعالی گفت فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ
 مستقیان راست و از انجمله ظفر یافتن است بر مردمان چنانکه گفت وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْخَشْيَ
 عَلَى بَنِي إِسْرَءِئِيلَ بِمَا صَبَرُوا یعنی حکم پروردگار تو بر بنی اسرائیل تمام شد بر پشت
 بسبب صبر کردن ایشان و از انجمله تقدم و امانت است چنانکه گفت وَ جَعَلْنَا هُمْ آيَةً
 يُعَذِّبُونَ بِمَا صَبَرُوا یعنی بگردانیدم ایشان را پیش روان خلق تا هدایت
 دهند به امر ما چون صبر کردند و از آن جمله مدح و ثنای است از خدای تعالی چنانکه گفت
 إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَرْغَمُ الْعَبْدَ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی مایوب را بنده و صابر را قیمتم نمیکند است
 یوب باز کرده است با و از آن جمله ایشمارت است چنانکه گفت وَ كَثُرَ الصَّابِرِينَ و از انجمله
 محبت است از خدای تعالی چنانکه گفت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ یعنی خداوند تعالی
 صابران را دوست دارد و از انجمله یافتن درجات بلند در بهشت چنانکه گفت أُولَئِكَ
 يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا ایشان را خبر داده شود بلند بها بدینچه صبر کردند و از انجمله کرامت
 بزرگ است چنانکه گفت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ یعنی سلامی بر شما باد بدینچه صبر کردید
 و از آن جمله توانایی بی غایت و بی نهایت است چنانکه گفت إِنَّا لَنُفِي الصَّابِرِينَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ
 یعنی داده شود صابران را اجر بی حساب پس چه بزرگ است آنچنانی که چندین کرامات دنیاوی را خود
 بنده خود را بر صبر یکساعت بدو چون دانستی که خیر دنیا و آخرت بر صبر است پس بر تو باد غنیمت
 داشتن این خصلت شریفه و جهد نمودن در تحصیل آن و الله الموفق بفضلہ سوال
 اگر گویی که چیست حقیقت صبر و حکم آن جواب بدانکه لفظ صبر ز روی لغت صبر است قال الله تعالی

انما الضمیر نقشه ای اخلاقی گفتند و مراد اینجا از صبر حبس کردن نفس است از خرج
 کردن و فرغ نمودن نفس بقول علمای مازحه الله علیهم ذکر عجز خویش است انداختن و بعضی
 گفته اند که خرج اراده خلاص است از سختی بسبیل قطع و حکم و صبر کردن ترک این نیست
اما علاج صبر آنست که بدانی که شدت مقدر بر خرج کردن تو زیادت و نقصان
و پس و پیش شدنی نیست پس در خرج کردن چه فایده و قوی ترین علاج یاد کردن
ثواب خدای تعالی است که در مقابل سختی یاد کرده است فصل بر توبه و قطع
 کردن این عقیقه سخت دشوار بدفع کردن این چهار عارض و الا این عوارض ترا نکند دارند
 که بمقتضای درسی بلکه نکند از آنکه در عبادت نظر کنی از آنکه در هر یکی از این چهار شغولی دیگر است
 و بدانکه سخت ترین این چهار و دشوار ترین آن با کار رزق است و تدبیر آن از آنکه نیست
 آن بلای بزرگ که همه خلق را در رنج داشته است و دلبهای ایشان را شغول کرده
 است و عمرهای ایشان را ضائع نموده و بیهکاری های ایشان بسیار کرده و از درگاه
 خدای تعالی خدمت او باز داشته و بخدمت دنیا و خدمت مخلوقات مشغول
 گردانیده تا در دنیا به غفلت و ظلم و رنج دولت عمر بگذرانیده اند و در آخرت نادم و
 محسوس رفته حساب و عذاب پیش ایشان آمده و نظر کن که چند آیت خدای تعالی
 در کار رزق فرد فرستاده است و چند جای همان وعده کرده است و ضامن
 شده و سوگند و خورده و همیشه انبیا و اولیا و علما مردمان را این نصیحت کرده اند که
 در کار رزق بر خدای تعالی توکل می باید کرد و خلق با این همه ازین نمی پرسیند و دل
 خود را بوجه خدای تعالی ساکن نمیکنند و اصل این همه آنست که در نیات و ضامن
 خدای تعالی و در کلام او و در کلام رسول و اندیشه سنگین و کوشش بسین المیس و جلالان بیدار شد
 برایشان دست یافته است و رسوم و عادات احمقان در دل ایشان حکم شده و ضعیف دل و سست نفس
 مانده اما آنکه خداوندان بصیرت اند و صاحب جهد و اجتهاد اند چون بباب سماوی و طریق شایده

ذکر احوال و کیفیات

کرده اند با سبب ارضی هیچ انتفات نمودند و چنگ بر خدای تعالی زدند و بوسواس
 شیطان و خلق و نفس انتفات نکردند و اگر شیطان یا نفس یا آدمی ایشان را وسوسه کردند
 برفع و به مخالفت آن بهشت تمام قیام نمودند تا شیطان از ایشان ناامید شد و خلق از
 ایشان زوی کردند و نفس فرمان بردار شد و حال ایشان مستقیم گردید چنانکه آورده اند
 که ابراهیم ادهم رحمة الله علیه خواست که در بیابانی بی زاد و راه و بی رفیق رود و شیطان
 برسانید و گفت این بیابانی است مهلک و باتو توشه نیست ابراهیم ادهم غم کرد و نفس خود
 که البته این همه بیابانرا همچنین بی زاد قطع خواهم کرد و در زیر هر سیلی هزار رکعت نماز
 گذارم همچنان کرد که غم کرده بود و آوده سال در بیابان ماند تا گفته اند که مار و کبک
 در آن سال در ماه حج بود ابراهیم را دید که زیر سیلی نماز میگزارد و زد یکبار و گفت
 چو نی یا ابا اسحاق ابراهیم این ابیات بر خواند نرفع دنیا تا بتزیت دینیا فاعلم
 دینیا نای لا ما نرفع فطوبی لعبد الا لله ربی و جاد بدنیاه لما یبقی یعنی چنانم
 که دین را پاره میکنم و دنیا را پیوند میکنم پس نه دنیا باقی ماند ما را و نه دینی که بدن پیوند میکردم
 پیش دی با بونده را که برگزید پروردگار خود را و بخشید دنیا را و از هر چه که امید
 میداشت از پروردگار خود یکی از صلی گرفته است که در بیابان بودم شیطان مرا وسوسه کرد
 و گفت که تو مجسمه دوی توشه هستی و این بیابانی است مهلک و صلا اینجا
 آبادانی نیست و نه مردمان اند بر نفس خود غم کردم که همچنین بیابان را قطع نه
 کنم و ترک راه گیرم تا مرا کسی نبیند بجز نه خدای تعالی و چیزی نه دید
 و چیزی نخورم تا در دین من شمشیر دور و غن نکنند و از راه براه
 شدم همچنین سیر فتم تا دیدم قافله را که
 راه گم کرده بودند خود را بزرگین انداختم تا مرا به بیند
 خدای تعالی ایشان را بر سر من آورد تا مرا بدیدند من چشم

فرد بستم به نزدیک من آمدند گفتند که این سکین را کم کرده است و از گرسنگی و تشنگی بهوش شده
 با یکدیگر گفتند که روین و شمع بسیار میخورن شمع بسیار در دند و خواسته که در دهن کنند
 لب و دندان بستم پس کار دی طلبیدند تا دهن من بکشاید و بچندیدم و دهن بکشادم گفتند که تو
 مجنون گفتی که محمد و خبر کردم ایشان را به بعضی از قصه خود یکی شایع گفتند است رحمة علیه
 که در سفری بودم از سفرهای خود به ایام تعلم در سجده فرو و آدم و مجرب و توشه بودم بر عادت
 او یا شیطان آمد مرا و سوسه کرد و گفت که این سجده است و در از مردمان برخیز و در سجده
 رود کیان مردانست تا ترا به بند و بر کفایت تو قیام نمایند لقمه بخدای که پنجم مگر اینجا
 و خورم مگر حلوائی خبیث و خورم مگر آنکه در دهن من بپزند لقمه نماز خشن بگذارم و در بستم
 چون قدری از شب بگذشت در مسجد کسی کو قفن گرفت جوابش گفتم چون کو قفن بسیار شد در
 بکشادم زالی درآمد و یک دست او طبقی و در دست دوم چراغی و با او پسری طباق حلوائی
 من نهاد و گفت این خدای خبیث را برای این پسر نو دهم یا که درم جوان خود است که بخورد
 سیان ما سختی رفت سوگند خورد که این حلوائی خورم مگر با مردی غریب پس یک لقمه در دهن
 من یکدو یک لقمه در دهن فرزند خود پس هرگاه که درین مثال از مجاهده کردن عساکران یافت
 و مخالفت کردن با شیطان نظر کنی ترا سه نایده حاصل آید یکی آنکه ترا معلوم شود که رزقی
 که ترا مقدر کرده اند به هیچ حال از تو فوت نشود و دوم آنکه ترا معلوم شود که
 توکل کردن در کار رزق از حبس مہارت است از آنکه هر شیطان را در کار رزق
 و سوسه دهنیت عظیم تا جاییکه مثل این بزرگان را ازین خلاص نبود و با چندین
 ریاضات و مجاہدت شیطان از ایشان درین کار نوسید نشد تا سخت حاج
 شدند و دفع او بدین مناقضات و بد آنکه اگر کسی با نفس شیطان منقاد
 سال مجاہد کند و دست از سوسه شیطان و نفس این نتواند شد از آنکه
 چون در سوسه شیطان در عبادت و سوسه کنند چنانکه مستبدی را ملک

چنانکه غافل را که یک ساعت بریاضت و مجاهده مشغول نبوده باشد و گرنوعی بر وظیفه باشد
 فضیحت و بلاکش کنند چنانکه غافلان و مغروران را کنند سوم آنکه معلوم شود و ترا که کام
 تمام نشود و مجاهده تمام ازان بحثایخ سلف ما رحمهم الله ایشان نیز گوشت و خون تن و روح
 بود و اند چنانکه تویی بلکه از تو ضعیف تر بوده اند و در تن و وریک تر بوده اند و استخوان و لیکن
 ایشان از قوت علم و نور یقین و همت بزرگ بود و در کار دین تا بر مثل این مجاهده و قدرت
 یافتند و به حق آن مقامات چنانکه باید قیام نموده اند و نیز مرفض خود را بنگر و ازین درد شکل
 همچنان دو اکن تار استکاری یا بی انت الله تعالی **فصل در نکته های که متعلق است**
 به دفع غوارض و در آخر او ذکر تفویض و رضاست بعد ازین جمله بدان که در هر یکی ازین چهار
 چیز نکته های متقنه خواهم گفت نیکو گوش دارد و بشنو و بران عمل کن و الله الموفق بفضل
اما توکل بشنو دران چهار نکته متقنه نکته اول آنست که بدانی که خدای تعالی رزق
 ترا قبول کرده است و ضامن شده در کتاب خود چه گوئی اگر ملکی از ملوک دنیا ترا عده کند
 که امشب ترا همان خواهم داشت یا افطار خواهم کنانید و ترا بروی کمان آنست
 که صادق است دروغ نگوید و وعده خلاف نکند یا خود ترا بازاری یا جهودی یا نصرانی
 یا مجوسی یا کسبی و دیگر عدل کند آنکه برو عده او اعتماد کنی و بقول ساکن دل باشی و براه
 نمان آنشب غم خواری پس چیست مگر ترا که برو عده خدای تعالی اعتماد نمیکنی و قبول
 او ساکن دل نمئی باشی و بگویند او را استوار نمیداری بلکه برای رسیدن رزق
 پریشان خاطر می باشی زهی فضیحت و مصیبت و بدانکه شک در کار رزق رفتن
 ایشان باز دارد و ازینست که خدای تعالی گفت **وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْ** لئلا
يَكُونَ مِنْكُمْ مَوْجِبِينَ یعنی بر خدای توکل کنی اگر شما مومن آید نکته دوم
 آنست که بدانی که رزق را قسمت کرده اند و قسمت خدای تعالی متغیر
 پس در استقام و طلب چه فائده بجز خواری و لذت در دنیا و شدت

وزیران در اجلاس است و ازین است که رسول الله صلی الله
 علیه وسلم فرمود بر پشت دایه خسته خرمالو نوشته اند که این فلان
 بن فلان است پس حسیس را در حسیس گردان زیاد میشود
 مگر زحمت و شیخ من گفته است رحمة الله علیه که آنچه
 نفع یکرده اند که آن دندان تو شاید دیگر نتواند خائید
 پس رزق خود را شسته بعزت بخاروبی فایده خود را خوار کن و
 تا زایا بکار دنیا و آخرت نگریدی و این نکته بغایت خوب و مفید است مردمان را

نکته سوم

آنست که شیخ من گفته است رحمة الله علیه مرا که در کار تو کل
 نفع کرد این بود که با خود گفتم رزق فرزندان را بکار آید
 و مرده رزق را چه کند پس چون زنده کار بنده رزق
 در خزینه خدای است و بر دست اوست اگر خواهد
 بدهد و اگر نخواهد بدهد پس سعی مرا چه فایده
 این نکته لطیف است و مفید است مراحل تحقیق را

بجای چهارم

آنست که درین فصل گفته ایم که خدای تعالی
 بنده را احسان شده است و این رزق مضمون است که
 خدا و سبب قوام اوست و اما اسباب از شراب
 و طعام اگر باشد و یا نباشد بران التفات نیست

از آنکه خدای تعالی الامواله و اوقات داد نه است
 تا آنکه زنده است بر لے عبادت را و مقصود از رزق همین
 قوام بیش نیست و خدای تعالی قادر است اگر خواهد بدین بنده
 خود را بطعام و شراب قایم دارد و اگر خواهد بگل و خاک قایم
 دارد و اگر خواهد به تبلیل و تبسیح قایم دارد چنانکه بگوید
 اگر خواهد بی این همه قایم دارد و مطلوب بنده قوام و قوت است
 برای عبادت نه اکل و شرب و بسبب این معنی است که زاهدان
 و عابدان بقوت تمام سفر کرده اند و روزها و شبها هیچ نخورده
 اند و نیا شناسیده اند اما بعضی از ایشان ده روز چیز نه
 نخوردند و بعضی از ایشان یک خورند و ندی چنانکه
 از سفیان ثوری رحمة الله علیه روایت کرده اند که
 در راه که نفقه او بآخر رسید پانزده روز یک خود را و ابو
 سعاد و یاسو گفتند که ابراهیم ادریم را دیدم که
 بت روز گل خور و میگویم که ازین سخن تعجب کن که خدای تعالی
 قادر است بدینچه خواهد بکند نه بینی که بسیار بخور باشد که یک ماه چیزی
 نخورد و زنده ماند و رنجور را حال ضعیف تر از صحیح است و اما آنکه از گرسنگی

سیر و آن ازان است که عمر و تمام شده باشد همچون کسی که اندک بسیار بخون میرد و الجوع
 خراگفت که حال من با خدای تعالی آن بود که مرا بعد از هر سه روزی طعام دادی و دختر
 در بیابانی بودم سه روز بگذشت که طعام نیافتم ضعیف شدم و در جایی شستم و از ما تفتی
 شنیدم که گفت یا اباسعید چه چیز دوست داری سبب قوت یا قوت اندیشه کردم که قوت
 برای قوت باشد چون باشد قوت چه کار آید گفتم قوت من چو هم پس در حال بر خاستم
 و دو روز دیگر بی طعام ماندم که در سستی نبودم پس چون بنده به بند که خدای تعالی
 اسباب رزق بر وی جبر کرده است و او مستعمل است یقین بدانم که خدای تعالی بخوابد
 که بی سببی او قوت دهد چنانکه ملائک را داده است پس باید که ازین تنگ نیاید بلکه شکر
 بسیار گوید که آنچه حاصل مقصود است او را روزی کرده است و نعمت و گران و اسطر از میان
 دور کرده و علایق حوادث از او باز داشته و مراد قدرت او را بنموده و حال او مانند حال ملائک
 کرده و بچنان گرامتها او را از شرکت حال بهایم و عام مردمان برداشته پس نیکو تامل کن این
 اصل که این اصل بزرگ است که سو و عظیم یابی میگویم من شایده بگوئی که در کار تو کل سخن بسیار
 گفتی برخلاف شرط این کتاب بدانکه آنچه من در تو کل گفته ام هنوز اندک است از آنکه هم
 ترین کار را در عبادت تو کل است بلکه مدار کار در دنیا برودیت پس هر که را بهست
 عبادت باشد چاره نیست مرا و از تو کل درین کار پس گوشتک کن بر دوش و نگاه دارد
 و الا برگزیده مقصود رسیدن است نه بهد و الله الموفق اما تفقو لیض تامل کن در این اصل
اصل اول آنکه سبب آنی که اختیار کردن در کار باشد یا دیگر کسی را که عالم باشد بکار را
 از هر چیزی ظاهر و باطن در حال دمال و الا عاقبت کار بیم آن باشد که در فساد و مملکت افتد نیز
 اگر دنیای بد بهتانی دهی تا ترا سره کند و ران بیم آن باشد که ترازیان رسد مگر آنکه صراحتی را
 دهی که او را نباشد به سره کردن و این چنین علم محیط بکار را از جمیع وجوه نیست که خدای تعالی را
 پس هیچکس مستحق نیست که کاری اختیار کند بخیر خدای تعالی حکایت کرده اند که یکی از صامی از خدای تعالی

بخواه تا او دشوی گفت تو بهیچیز عالمی و من بهیچیز عالمی چه دادم که مرا چیزی بایست
 آنچه مرا شاید آن بده **اصل دوم** آنکه اگر کسی ترا بگوید که تدبیر همه کارهای تو من خواهم کرد
 و چنانکه خواهی آن است قیام خواهم نمود کارهای خود را بنحو آنکه کن و تو بکار یک ترا مهم است
 مشغول شود و نزدیک تو عالمترین و مشفقترین و درست گوترین و وفادارترین مردمان
 باشد نه آنکه قول او را اعتبار کنی و آن را نعمتی بزرگ دانی و همه کارهای خود بدو حواله کنی و
 همه وقت مشغول گویی و اگر برای تو چیزی اختیار کند که آن بخلاف لغت است از آن تنگ
 نیایی بلکه گویی که او بر مراد من و نام ترست از من تا در زیر این چیزی هست که از خیر
 و دهرانی من که او اختیار کرده است پس چیست مرزا که کار ما بخدای تعالی کنی
 که او تدبیر کننده آسمانها و زمین است و عالم ترست از همه عالمان و قادر ترست از همه
 قادران و حسیم ترست از همه حسیمان تا به کمال تدبیر خود برای تو آنچه خیر است اختیار
 کند و اگر چیزی باشد که تو حکمت آن ندانی بدان راضی باش البته که آن خیر
 صلاح است و الله الموفق اما **رضایه قضایه** تا مل کن در آن دو اصل متفق که بر اینها
زاندیت اصل اول آنکه بدانی در رضا فائده حال مال هست اما فائده حال
 فراخ دست و کم شدن اندوه بی فائده چنانچه پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم
 ما من سواد راضی الله عنهما که کم کن اندوه خود را آنچه مقدر کرده شده است بیاید و آنچه
 رزق تو نیست بنویسید اما مال ثواب خدای تعالی در رضای دست چنانکه گفت تو که تعارضی
 الله عنه و رضوان الله یعنی راضی شد خدای تعالی از ایشان و رضای شدن ایشان
 از وی **اصل دوم** آنکه بدانی که در سطح خطر عظیم و بیم ضرر و کفر و تفاوت تا مل کن در رضی
 خدای تعالی گفت ایست که لا یؤخرون حتی یحکموک فیما شجبتهم شر
 لا یجحدوا فی انفسهم حرجا فیما قضیت لیسلام من التسلیما انفی کرد ایمان را بگویند
 از کسی که او بقضای رسول صلی الله علیه و سلم راضی بود پس چنانچه حال کسی بقضای خدای تعالی

راضی نباشد و روایت کرده اند که حسدای تعالی گفت هر که راضی نشود بر قضای
 من و صبر نکند بر بلاهای من و شکر نکند بر نعمتهای من پس گو که گیر حسدای خیرین گویا
 که این راضی نیست که ما پروردگار او باشیم از آنکه بقضای ما راضی نیست پس باید
 که حسدای دیگر بگیرد که بدان راضی باشد و این غایت وعید و تهدید است و اندکسی
 که بداند و اما صبر بدانکه صبر داروی تلخ است و آشامیدن و ناخوش آینده است و
 و شیرینی است بر نفس مکروه و مبارک است و کشنده جلد نفع ماست و دفع جلد مضرتها
 و چون دارو بدین صفت باشد واجب است مرعاف را که نفس را اگر آه کند بر آشامیدن
 آن و صبر کند بر تلخی آن که تلخی یک ساعت است و راحت یک ساله بلکه بیشتر اما نفع های
 که صبر است بدانکه صبر چهار نوع است صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر
 از فضول دنیا و صبر بر محنتها و مصیبتها و چون بر تلخی صبر درین چهار موضع تحمل
 کند حاصل شود و مراد از طاعت و استقامت و ثواب بسیار و رعایت و
 این باشد از اقتادان در معاصی و از بلاهای آن در دنیا و از عقوبت آن در آخرت
 و اما دفع مضرتها که در صبر است بدانکه اول فایده او دفع مضرت جزع و فزع و سختیها
 او در دنیا پس از آن خلاص است از عقوبت او و حقیقی بدانکه هر که از صبر کردن عاجز باشد و جزع
 کند همه منفعتها از وفوت شوند و همه مضرتها بدو لاحق گردانند از آنکه هر که بر شقت طاعت صبر کند
 طاعت نتواند که و هر که بر نگذاشتن عبادت صبر کند طاعت او جبط شود و هر که بر موافقت کردن بر
 عبادت صبر نکند بر نسلتی شریف و رفیع نرسد و درجه استقامت نیابد و هر که از معصیت احتراز نکند و بر
 اقتدای فضول دنیا صبر نکند یا خوشدل شود و هر که بر مصیبت صبر نکند ثواب صبر نیابد پس در ادب و مصیبت
 یکی فوت شدن آن چیز و دوم فوت شدن اجر صبر و گفته اند که محروم شدن از ثواب صبر
 ترست از مصیبت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مردی را تعزیر کرد و گفت پنج تقدیر بود آن باشد که صبر کنی اگر بجا
 و اگر جزع کنی بزه یابی پس ازین بشنو حاصل سخن بدانکه برین غلاتی چیزهای بدی در آن است که باشد و ترک عبادت

بتوکل کردن بر خدای تعالی و ترک تدبیر در کارها و تقویض کردن بخدای تعالی و رضا دادن
 به قضاء و خیر کردن بر بلا و باز داشتن نفس را از سخط علاجی است سخت و کاری است
 دشوار و باری است گران و لیکن راهی است ستیم و عاقبتش ستوده و چه گوئی در پدرش
 غنی که چون منع کند و باز دارد و فرزند عزیز خود را از خوردن خرما و یا سیبی در آن حالت که در و چشم
 دارد و تسلیم کند به معلم و دست و به برادر او را حجامت کند یا این همه از آن خلست
 نی نی چگونه از آن خل باشد که او بیگانه کان را میدهد از فرزند عزیز خود چگونه باز دارد و لیکن چون
 صلاح او در آن دید و دانست که بدین رحمت اندک بجز بشار و نفع عظیم خواهد رسید
 بسبب آن باز داشته پس چون ترا بسختی سبب تلا کرده است یقین بدان که او از امتحان تو
 نیازست و او بر تو مشتق و رحیم است و ترا بدین سختیها مبتلا نکرده است مگر بسبب صلاح که
 ترا در آن است و تو از آن سبب و چون خدای تعالی از تو گرفته مان و یاد دهری باز دارد و یقین
 بدان که او ملک است مرمی و خواهی و قادر است بر ساندن آن تو و حال تو میداند و عاقل
 و بخیل نیست چه حقیقت باز داشته است از تو مگر به سبب خیر و صلاح که ترا در آن است
 و ازین است که انبیا و اولیا و اصفیا بلا شتر چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت
 چون قومی را خدای تعالی دوست گیرد ایشان را به بلا مبتلا گرداند پس چون نبی
 که خدای تعالی دینار از تو باز داشت و ترا به سختیها و بلاهای بسیار مبتلا داشت
 بدانکه نزدیک او غرضت داری و بدانکه معاملة که با دوستان خود کرده است میخواهد
 که بتوان معاملة کند **فضل** فی بحب که چون یقین دانستی که خدای تعالی
 به رزق تو خاص شده است برو توکل کن و از علائق دست بردار از آنکه علاقه مفید
 نیست رساننده رزق خدای است و همین ترک تدبیر کن در کارها و حواله کن بخداوند
 آسمانها و زمین و همچنین راضی باش بدانچه خدای تعالی قضا کرده است مرنده و همچنین
 چون مصیبتی تو رسد صبر کن بر آن اگر هستی و اری در کار عبادت چون این همه

کس بران اگر تپتی اداری در کار عبادت چون اینجه که گفتیم کردی هر چهار عوارض از نفس
 خود دفع کردی و از جمله متوکلان و صابران و مفوضان و راضیان شدی حاصل شده
 سه نفس ترا منت دل و جان در دنیا و ثواب بزرگ و فراوان در عقبی و حاصل شد مترتبه دنیا
 و آخرت و مستقیم شد مترتبه طریق عبادت و این عقیده که سخت و دشوار است قطع کردی و الله
 الموفق و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **عقیده پنجم بواعث**
و بایعث بر انگیزنده را گویند پس ازین بر تو باوای برادر بر نفس در راه عبادت
 چون مستقیم شد ترا راه و عوائق مرتفع شد و عوارض زایل و میسر نشو و مترتبه نفس و در راه
 عبادت مگر بخوف و در جهاد اما وجوب خوف به سبب دو چیز است سبب اول آنکه تا ترس خوف از
 سحاصی باز دارد که این نفس فرامیده است به بدیاد میل کند و دست ببقعه او باز نماند نیز
 مگر ترس ایندن قوی و تهدید عظیم و تدبیر در کار او آنست که دایما بتنازع و خوفش
 میزده باشی قولاد فدا و فکر آچنانچه از بعضی صاحبان روایت کرده اند که نفس او را به
 سحیتی خواندند و برفت جامه کشید و در میان ریگ کرم غلطید و نفس خود را گفت که
 این را پیش آتش دوزخ ازین گرم تر است ای مردار در شب دای بد کردار در روز
سبب دوم آنکه بطاعت و عبادت عجب نه کنی که در عجب هلاک نشوی بلکه باید
 که دایما مذمت و عیش کنی چنانچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند
 که گفت اگر بگیرند مرا و برادرم عیسی را با بنده این دو کس کرده اند و اشارت
 بدو انکشت خود کرد و عذابی گفتند ما را که هیچکس را مثل آن عذاب نکرده اند از حسن حجت
 الله علیه روایت کرده اند که گفتی چگونه ایمن باشد از با کسی از آنکه احتمال دارد و اگر گاهی
 کرده باشد و بسبب آن در امرش بروی بسته شده و او نداند و او بی حاجت عملی
 میکند و رحمت می بیند این سماک رحمت الله علیه نفس خود را عتاب کردی و گفتی ای نفس سخن
 سیکوی زاده از عمل میکنی منافقان و بهشت طمع داری به بهات و بهشت را قومی دیگرانده ایشان را

علمای است جز این عمل که تو میکنی پس این و امثال این واجبست بنده را که بنفس
 خود بگوید و بار بار تکرار کند با طاعت عجب نکند و در رعایت نیفتد اما **و چوب جا**
 نیز سبب و چیرست سبب اول آنکه تا ترا بحث شود بطاعت از آنکه طاعت کردن
 آشوبست نفس را و شیطان از کردن آن مانع است و هوای نفس بضدان داعی است و
 و ثوابی که بدان وعده کرده شده است از چشم غایب است و وقت رسیدن بدل ثواب
 در کمال بنده بعید است پس چو حال بدین صفت باشد نفس را برای طاعت کردن حشیش
 نباشد و در آن رغبت نکند مگر چیزی که برابر آن موافق نباشد بلکه بران زیادت انانیت
 مگر امید و رحمت خدای تعالی و ترغیب از حسن ثواب او و شیخ من گفته است رحمه الله
 علیه که اندوه از طعام باز دارد و ترس از گناه کردن باز دارد و امید بطاعت کردن تقویت
 دهد و یاد کردن مرگ در فضول دنیا زد کند **و سبب دوم** آنکه تا بر تو تحمل کردن سختیها و مشقتها
 آسان شود از آنکه هر که بشناسد قدران چیز را که می طلب آسان باشد بروی هر چیزی که بر او
 امید بدو هر چیزی که کسی را خوش آید برای او سختیها تحمل کند و به مشقتها می که در راه اویش
 باک ندارد و هر که کسی را دوست دارد محنت او تحمل کند بلکه از محنت او لذت گیرد و بینی ششاق
 شمر را که هیچ برنش از نبود التفات ندارد و بسبب شیرینی شکر و همچنین مزدور به بالا
 رفتن و نرسیدن و آمدن از نردبان التفات نمکند و بار کران در روز دراز گرما به
 سبب آن دو در می که شایانگاه خواهد یافت و همچنین مزارع تحمل گرما و سرما
 و سختیها میکند بسبب غله که حاصل خواهد شد همچنین انی برادر عابدانی
 که ایشان اهل اجتهاد اند چون بهشت و انواع نعیم او از حور و قصور و طعام
 و مشرب و حله و پیرایه و جمیع آنچه که خدای تعالی اسباب داده کرده است یاد
 کنند آسان شود و برایشان جلد رحمتی که در عبادت می بینند و جلد مشقتها می
 که از فوت شدن لذت دنیاوی بدیشان میسرند **حکایت** کرده اند که صحاب

سفیان نوری رحمه الله علیه مراد را گفتند که یا دوستا این خوف و محابده و مشتقها
 که تحمل میکنی اگر چیزی کمتر کنی بهم اسیدست که مراد خود بیایی سفیان گفت رحمه
 الله علیه چگونه اجتهاد میکنم شنیده ام که اهل بهشت در منازل خود باشند نوری چنان
 بدو عرض کرد که هر بهشت بهشت را روشن کند بدانند که آن نور خدای است عزوجل سجده کنند
 ندا کرده شوند که سر مبارک را دید آنچه شما کمان می بینید آن نیست این نور و ندان آن کسیرگی
 که با شوهر خود خنجریده است این و امثال این همه غره مجاهده است میگویم که چون مدار کار عبادت
 بر دو چیز است یکی قیام کردن بطاعت دوم باز بودن از خصیت و این هر دو در نیاید
 ازین نفس سرمانده به بدیها مگر به ترسانیدن و اسیدوار کردن از آنکه دایه حرون به
 محتاج باشد بکشتنده که او را بکشد و براننده که او را براند چون در راهی تنگ آفتی
 با باشد که بتاز یا نه زنی از یک جانب و بنمای او را حوار جانب دیگر تا برود و بچد
 از آنجای و خلاص یابی از آن تنگه پس بچین نفس دایه ایست حرون و در هوا
 دنیا و بلاد افتاده است و خوف تا زیاده و راننده اوست و اسید وجود کشنده
 اوست پس ذکر نار و عذاب ترساننده اوست و ذکر جنت و ثواب آن میذار
 گفته اوست و ازین است که واجب است بر بنده که او طالب عبادت است
 که نفس خود را از دو رخ بترساند و بر بهشت اسیدوار گرداند و الانفس لعبادت
 موافقت نکند و ازین است که خدای تعالی در قرآن مجید هر دو را ذکر کرده است
 و عده و وحید و ترفیب و ترهیب و در هر یکی مبالغه نموده تا از ثواب چندان کرده است
 که ازان صبر ممکن نیست و از عقاب چندان کرده است که بران صبر ممکن نیست پس بر تو
 باد به لازم گرفتن این دو معنی تا حاصل شود و ترا مراد تو از عبادت و آسان شود احتمال
 مشقت دایه و التوفیق سوال اگر گویی که چیست حقیقت عباد خوف چیست حکم آن
جواب بدانکه خوف در جائز یک علمای رحمه الله علیه از قبیل خواطر اند و مقدر و ریزنده است

خوف در جاست دور حد خوف گفته اند که خوف لرزه است که در دل بنده حلول
 شود و گمان رسیدن مکر و بی و مقدمات **خوف** چهار است **اول** یاد کردن
 گناهان گذشته و بسیاری خصمان که فردا هر یکی طلب حق خود خواهند کرد **دوم** یاد
 کردن سختی عقوبت خدای تعالی که بدان طاقت نداری **سوم** یاد کردن ضعیفی نفس
 خود را از تحمل آن **چهارم** یاد کردن قدرت خدای تعالی بر تو هر وقت که خواهد و هر
 چو که خواهد و اما رجائیس آن خوش شدن دل است بمعرفت فضل خدای
 و راحت یافتن و بسبب فراخی رحمت خدای تعالی و این همه نیز از جمله خواطر است
 و مقدر و بنده نیست در جای دیگر است که آن مقدر و بنده است و آن یاد کردن فضل
 خدای تعالی و فراخی رحمت اوست و مراد از این باب همان اول است یعنی خوش شدن
 دل بمعرفت فضل خدای تعالی و خدا را جانومیدی است دآن تصور کردن فوت حرمت
 خدای تعالی است غرور و جل و فضل او و قطع کردن دل از ان و این سه صفت مختص است و
 مقدمات **رجا چهار است اول** ذکر نعمتهای سابقه که خدای تعالی بعبیر تحقیق
 و شفیع داده است **دوم** ذکر آنچه وعده کرده است از ثواب بسیار و اگر است
 بزرگ **سوم** ذکر بسیار نعمت خدای تعالی بر تو در دین و دنیا بعبیر تحقیق و بعبیر
چهارم ذکر فراخی رحمت خدای تعالی و سابق شدن رحمت او بخصم چنانچه
 فرموده است سَبَقَتْ رَحْمَتِي عَلَى غَضَبِي چون موافقت کنی برین دو نوع
 از کار حاصل مژده خوف و رجاء و امداد الی التوفیق **فصل پنجم** بر تو با جدای مردم قطع کردن این
 عقبه به احتیاط تمام از آنکه این عقبه ایست باریک و خطرناک به سبب آنکه طریق او میان و طریق
 که آن برود خوف و مهلاک اندکی طریق امن و دوم طریق نوسیدی و طریق رجاء و
 خوف طریق عدلست میان این برود نوع از آنکه اگر بر تو امید غالب شود و بشایستی که البته خوف نماند و
 و طریق امن افتی آیه لَا تَأْمَنُ مَعَ الْإِنْفِقِ إِنَّهُ الْيَسُورُ و اگر بر تو خوف غالب شود و بشایستی که اگر رجاء

مانند در طریق نویسی آیه ^{وَأَنذَرْتُكُمْ لَآ إِلَهَ إِلَّا أَنَا} من سرفراز الله الا القوم الکافرین
 و اگر میان خوف و رجاء جمع کنی آن طریق عدل و مستقیم باشد پس ظاهر شد مترادف طریق
 درین عقیده یکی طریق اس و دوم طریق نویسی سوم طریق خوف در جا که میان
 این سه دوست پس اگر تقدیمی سوی چپ و راست میل کنی در ملکات افقی و بال ملکات
 شدگان ملک شوی و دشوار آن است که در طریق مبالغه آسان تر اند از طریق عدل از آنکه
 اگر جانب اسن نظر کنی مبنی رحمت خدای تعالی چند آنکه با او اصلا خوف ندارد پس تکیه بر
 خدای تعالی کنی و امین شوی و اگر جانب خوف نظر کنی مبنی سیاست و هیبت خدای تعالی
 و غایت سنا عتبه او با اولیا و اصفا چندانکه اصلا سنا امید ندارد پس یک بار سگ
 نویسی دشوی پس محتاج هستی بدین که تنها بسوی رحمت خدای تعالی نظر کنی و تنها بسوی
 عذاب و هیبت نظر کنی بلکه سوی هر دو نظر کنی دیگری بعضی از آن و بعضی ازین و ازین هر دو
 راهی باریک بسازی برای خود و در آن راه روی تابلاست مانی پس نیکو تامل کن این
 جلد را که گفتم و چست و بیدار شو برای این کار که آسان نیست و بدانکه توفیق که این نفس
 کاهل و شوخ را از معصیت منوعات و باز داری و بواسطه او کس طاعت کنی بگریه او
 کردن است اصل بر سیل و دام یکی یاد کردن فرمودای خدای تعالی و ترغیب و ترهیب
 و دوم ذکر افعال در کوفتن و عقوبت کردن سوم یاد کردن جزای خدای تعالی بر بندگان
 را روز قیامت از ثواب و عقاب تفصیل بر اصل این سه اصل و دانستن درین کتاب
 تنبیه الغافلین تصنیف کرده ام ولیکن درین کتاب بکلماتی که مقصود بدان حاصل شود نشان
 کنم اصل اول و احوال خدای تعالی
 تامل کن ای مرد آنچه در کتاب خود گفته ام از آیات ترغیب و ترهیب و خوف
 و رجاء اما آیات رجاء چنانکه فرمود لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یعفو عن
 الذنوب ^{بما یوقر} یعنی نویسی دشوید از رحمت خدای تعالی بدستی که خدای تعالی بیا مردگان

را و دیگر و من یقین که الله یعنی کمیت که بسیار و کثرت از اوست خدای
 تعالی و دیگر غافر الذنب و تأویل لقوب یعنی خداوند تعالی آمرزنده گناهان و قبول
 کننده توبه است و دیگر و هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو عن السيئات
 یعنی اوست خدای تعالی که توبه را از بندگان و عفو کند از بدیها و دیگر و یستجیب
 الدعوات یعنی بخشنده رحمت یعنی بخشت پروردگار شما بر نفس خود رحمت را و دیگر
 و یرحم من یشاء کُلَّ شَیْءٍ فَمَا کُتِبَ لَهُم مِّنْ شَیْءٍ یعنی رحمت بر شایسته
 همه چیز را از او باشد که رحمت کنم مرگانی را که تقوی کرده اند و دیگر و الذین
 یؤتوا الزکوة یعنی خدای تعالی بر دامن مهربان بخشاننده است و دیگر و الذین
 یؤتوا الزکوة یعنی خدای تعالی رحیم است بپسندیدن و مثال این
 آیات رجاست و اما آیات خوف و سیاست قوله تعالی یا عباده
 قالوا یقین یعنی بندگان من بترسید از من قوله تعالی انما خلقناکم عبداً
 یعنی پیدا کردیم شما را برای بازی آفریده ایم قوله تعالی انما یخسب الله انسان ان یشکر
 بندگی یعنی می پندارد آدمی که بگذشتش شود قوله تعالی من یعمل سوءاً ینجزیه یعنی
 هر که عمل بد کند بدان جزا داده شود قوله تعالی فکذبتا ربی ما عملنا من عمل
 فیکفنا فکذبنا فکذبنا یعنی بر سریدیم بر اسید واران بلی که کرده بودند و از ارباب
 منشور کردیم اما آیاتی که چاه است میان خوف و رجاست
 قوله تعالی انما المؤمنون الاکابر یعنی بزرگان ایمان کنندگان مرا که از آمرزنده و بخشنده ام
 و در عقب آن گفت قوله تعالی انما المؤمنون الاکابر یعنی بزرگان ایمان که عذاب
 من عذاب ابدی در دناک است تا یکبارگی رجاست ولی شود قوله تعالی شدید العذاب
 یعنی خداوند سخت عقوبت کننده است و در عقب آن گفت قوله تعالی انما المؤمنون
 الاکابر یعنی اوست خداوند فضل تا یکبارگی خوف است ولی نشود و عجب تر از این که

گفت و یَحْذَرُ مِنْكُمْ اللَّهُ نَفْسُهُ یعنی حذر میکند خداوند تعالی شما را از نفس خود
و در عقب آن گفت وَاَللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادَةِ یعنی خدا مهربان است به بندگان و عجب
تر ازین آنکه گفت مَنْ خَشِيَ الْقَحْطَ بِالْغَيْبِ یعنی هر که ترسد از رحمت غیب سیدان
را به اسم رحمت متعلق گرد و به اسم جبار و قهار و منتقم و شکبر نکرده تا خوف بازگشت
باشد و خوف دل ترس یکبارگی به پرانند چنانچه گویند از مادر مهربان خود ترسی و از پدر مهربان
خود ترسی و از اسیر کریم ترسی و مراد ازین آیات آنست که بر طریق عادل باشی نه بر
طریق اسن و قنوط اصل دوم آنست که در افعال خدای تعالی و مسامحه او نظر
کنی اما از جانب خوف پس بدانکه اربعین شستاد هزار سال عبادت کرد تا یاد
گفته اند که بروی زمین جای نگذاشت مقدار یک قدم که آنجا سجده نکرد پس یک فرمان
خدای تعالی را ترک کرد و از خود و براند و عبادت هشتاد هزار ساله بر روی او باز نداشت و روز
قیامت لعنتش کرد و عذاب سو بد برای او مهیا کرده تا روایت کرده اند که رسول الله صلی الله
علیه و سلم جبریل را دید دست سحلق به پرده کعبه میگفت ای نام مرا متغیر کن و
جسم مرا بدل کن پس آدم صلوٰه الله علی نبینا وعلیه را بیا فرید او را بدست قدرت خود
و ملائکه را سجده کنانید و در جوار رحمت خود ای تامل کن فردا و در یک کتاخی کرد و یک خورده
خورد که در آن اجازت نبودند اگر ندانش که در همسایگی من نباشد هر آنکه بغیرانی من کند و نفوذ ملائکه
را که از آسمان با آسمان بیرون کردندش تا آنکه بر زمین انداختند و قبول نکرد و توبه او را بگرفت بدست
سال پیش آمد او را از خواری و رنج و بلا آنچه پیش آمد و از فرزندان او تا بدو رنج بماند پس
شیخ المسلمین نوح صلوٰه الله علی نبینا وعلیه تحل کرد و کار خود از شقت آنچه تحمل کرد و گفت
ای یک کلمه بغیر وجه بدایش آید خواه از من چیزی بگوید یا من ترا و خط سینم که از جلا جان ساقش آید
کرده اند که چهل سال از شرم آن نظر بوی آسمان نکرد پس بر اسم علیه السلام نبود از وی یک کلمه ترش چندان
تضرع کرد و چندان برید و بنا لیه تا روایت کرده اند که از ترس آن چند روز گریستن گرفت

پس خدای تعالی جبریل را برود فرستاد و گفت ای ابراهیم هرگز آید که دوست مر دوست
 خود را عذاب کند بآتش ابراهیم گفت که ای جبریل چون گناه خود را یاد میکنم دوستی او
 فراموش می شود پس موسی بن عمران صلوات الله علی نبینا وعلیه نبود از وی برگشت زدنی
 از غضب چندان ترسید و دستتغفار کرد و گفت رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لَی
 پس هجدهم در زمان او بلعم با عور را حال چنان بود که چون نظر کردی عرش را دیدی میل
 سوی دنیا و اهل او کرد و ترک حرمت دینی از او لیائی الله کرد و معرفت خود را از دست نمود و
 همچون سنگ را انداخته گرانید و در دریای هلاکت و ضلالت انداخت تا اید از عالمی
 شنیده ام که حکایت کرد اول کار بلعم با عور چنان بود که در مجلس او دو از ده هزار دینار
 بود و مستعملان را که از وی علم می نوشتند چون خدای تعالی او را براند اول کتابی که
 تصنیف کرد این بود که گفت عالم را صانعی نیست تَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ سَخَطِهِ بَلْکَ دُوسْتِی
 دنیا و شویت او عالمان را پیچیدگیست پس بیدار شو که کار بزرگ است و بسیار و عمر
 اندک و در عمل تقصیر و تا فدا بصیر او و علیه السلام که خلیفه او بود بر روی زمین یک گناه کرد
 بران چندان بگلیت که از آب چشم او گیاه برست و چون گفت الهی برگریه و زاری کن
 رحمت نمایی جواب شنید که ای داود فراموش کردی گناه را و یا میکنی گریه را تا چهل روز
 گریه و قبول نکرد بعضی گفته اند که چهل سال پس یونس علیه السلام که یک عضبی بگرد و غیر غفل
 جس کرد او را در شکم ماهی در قعر ده یا چهل روز او را سنجاسی گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ تَنْجُوْهُ
 اِنَّیْ کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ و ملائکه صورت آدمی شنیدند گفتند یارب صوتی محروف از منشی
 مجهول می شنویم خدای تعالی گفت که این صوت بنده من است یونس پس ملائکه شفاعت کردند
 و باین مهناش بگردانیدند و النخل خواندش و پچنین می آئی تا رسید المرسلین
 صلوات الله علیه که عزیزترین و مکرم ترین همه خلق او بود و راه را گفتند کَا شَقِیْمٌ کَا اَعْرَفٌ
 وَمَنْ تَابَ مَعَکَ یَا لَّا تَطْعَمُ اِنَّهٗ یَمَّا تَطْعَمُ فَاَنْتَ لَبِیْطٌ مِّنْیَیْ بِاِیْتِیْ جَانِیْ فَرَمُو

شده و تو هر که باست و بیفرمانی کنی که خدای تعالی بدو آنچه شما می کنید بی ناست تا آنکه رسول صلی
 علیه السلام گفت مرا سوره نهد پس کرد و چندان قیام شب کرد که پاهای مبارک ورم کرد گفتند
 یا رسول الله خدای تعالی گمان گذشته و آینده تو آمرزیده هست این صیحت گفت که بنده
 شکر کننده بنیاشم پس صحابه رضی الله تعالی عنهم جمیع ایشان بهترین قرون است بودند
 و هجده شصت و نهم سیکر و نداین آیات این آیت فرو آمد **لَا تَأْتِي الْقُلُوبُ بِفَهْمٍ**
تَأْتِيَهُمْ لِكَيْلَا يَذْكُرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا يُرْسِلُونَ یعنی وقت نیامد مگر ساقی را که ایمان آورده اند آنکه از خدای تعالی
 بترسند و با آنکه این است بهترین است اند و مرحوم اند چندان حد و سیاستها بر ایشان
 بنهاد تا آنکه یونس بن حبید گفتی این شوا از آن کسی که برای پیچ ورم دست تو میدردن گفته است
 شاید که فردا عذاب او نیز بخین باشد و اما از جانب رجا سیگوری از رحمت فراخ
 خدای تعالی هر چه توانی و گیت که غایت و نهایت او را تو اندیشه شناخت یا و صفا و بتواند کرد
 چه و صفت کنند رحمت خدای تعالی را که کفر مفتاح ساله با میان یک ساعت بخشند نه بی بی
 که ساحران فرعون برای آن آمدند تا با موسی حرب کنند و به دشمن او سو کند خوردند و ایشان را
 مگر آنکه بصدق گفتند **أَمَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ** چگونه قبول کرد ایشان را و بخشید ایشان را
 و جمیع گمان گذشته و ایشان را سر بر شیبان گردانید و پر پشت و این بود محال
 او با کسی که او را یک ساعت بشناخت و یکی گفت او را بعد از کفر و ضلالت چندین ساله
 پس چگونه باشد محال او با کسی که همه عمر در توحید او گذرانید و هست نه بینی که محاب
 گفت همه عمر کفر بود چون **رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** گفتند چگونه قبول
 کرد ایشان را و چگونه عزیز و مکرم گردانید ایشان را چگونه خرم و مهابت داد ایشان را
 و با گفت مر برترین خلق را **وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فِيهِ تَحْتَفِظُونَ** و **فَرَأَى الْمَلَأْتُ**
مِنْهُمْ سَخِرَ مِنْهُمْ یعنی اگر مطلع شوی تو بر ایشان هر یک که روی برگردانی از ایشان بر
 هر یک که در آن دین شوی از ترس ایشان بلکه چگونه مکرم کرد و سکی راستای ایشان

تا آنکه ذکر کرد و او را در کتاب عزیز چند بار یافت فضل و کرم او با سبکی که گاهی چند برفت یا تو
که او را شناخته بودند پس چگونه باشد فضل او با بنده موسی که هفتاد سال خدمت او کرد
و اگر هفتاد هزار سال بزیدهم عبادت او کند و شنیده که چگونه عتاب کرد و نوح علیه
السلام را بسبب دعا کردن بر کناه کاران بپلاک ایشان و چگونه عتاب کرد موسی علیه
السلام را در کار قارون و گفت که قارون بنو فریاد کرد و فریادش نرسیدی به عزت
خویش اگر از من منسوب یادخواستی بنیراوش رسیدی و در گذشتی و چگونه عتاب کرد یونس
علیه السلام در کار قوم او گفت اندو گین شوی بر درخت که دو که در یک ساعت رویانیدم و در یک
ساعت خشک کردم و اندو گین نمیشوی بر صد هزار کس یا زیاده از این پس چگونه عتاب کرد مسعود
المرسلین صلی الله علیه و سلم را چنانکه روایت کرده اند که از باب بنی شیبه در مسجد حرام درآمد
قومی را دید که می خندیدند گفت چرا می خندید درین خیر بنی بنیم چون نزدیک حجر اسود
رسید بپای پس سوی ایشان بازگشت و گفت که جبریل آمد و مرا گفت خدای تعالی
سیکریه ای محمد بنده گان مرا از رحمت من نویسد مکن بیا کایان مرا که من غفور و
رحیمم و در خبر شهو دست از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت خدای تعالی را صاحب
جنت است یکی از ان در دنیا میان ادسیان و پریان و بهائم قسمت کرده است و دوز
جز برای رحمت کردن بر بندگان در روز قیامت ذخیره داشته و به آنکه چون خدای تعالی
ترا معرفت خود داده است و از جلالین است مرحوم گردانید و معرفت سنت و جماعت
و مفتیهای ظاهر و باطن داده است پس میدست از فضل محبت او که آن را تمام کند و از ان
دوزخ جز رحمت که ذخیره کرده است نصیبی کامل ترا از رزاقی فرماید اصل سوم
در ذکر وعده و وعید که در قیامت کرده است یا دکن درین چهار حالت
۱- مرا که و گور و قیامت و پشت و دوزخ و آنچه در هر مقامی هست از خطا و طمعان و عاصیان
و مقصران و مجتهدان اما هر ک یا دکن در و حال دوم و یکی آنکه از این شبهره روایت

است که گفت ما شعبی های پسریدن مردی بنحور فرستم و او در سکرات بود نزدیک
 او مردی بود که تلقین کلمه شهادت میکرد شعبی آن مرد را گفت که نرم گوی مریض گفت
 اگر مرا تلقین کنند تا بکنند من ترک آن نخواهم کرد شعبی گفت حمد مرخدا را که یار ما باشد
 و او دوم حکایت شاکر و فضیل عیاض رح گفته اند که او را شاگردی بود وقت سکرات
 صوت فضیل برآمد و نزدیک سر او پادشست و سوره یس خواندن گرفت شاکر گفت
 که ای اوستاد این سوره خوان فضیل رح ساکت شد پس تلقین کلمه شهادت کرد و یمن
 گفت نخواهم گفت که آنرا بیزارم و همبرین بر و فضیل رح در خانه رفت و چهل روز
 میگریست پس او را در خواب دید که بسوی دوزخ می برند گفت رح بچه چیز خدای مفرقت
 خویش از تو بستاند و تو عالتیرین شاگردان بن بودی گفت بسبب چیزی که غازی یعنی
 از آنچه تو مرا سیقه بریاران خلاف آن میگفتم دوم حسد سوم مرا عتی بود و مرطبی
 گفت اگر هر سال یک قوح شراب بنحوری عتی بر دوش یک قوح خمر بنحوری بعد
 ازین یاد کن حال دو مرد دیگر یکی آنکه عبد الله بن مبارک رحته الله علیه حکایت کرده است
 که مردی بود وقت سکرات نظر سوی آسمان کرد و بجنید و گفت ایشل هکذا فلیعقل
 الفاعلیون یعنی از برای مثل این چیزها عالمان عمل کنند دوم آنکه روایت کرده اند از مالک
 دینار رحته الله علیه که گفت برهسایه خود وقت سکرات در فرستم مرا گفت ای مالک دو
 کوه آتش پیش خود مجیم مرا برای رفتن بران جبر میکنی از اهل او پرسیدم که حاشا چه بگفتند
 و پیمان داشت یکی خریدی و دیگری بفروختی هر دو را بنحواستم یکی را بر دیگری زدم تا
 بشکستم پس آن مرد را پرسیدم که حال چیست گفت زیاده زیاده اما کور و حال آن
 بعد از مرگ یاد کن در آن حال دو مرد یکی آنکه صامی گفته است که سفیان ثوری را بعد
 مرگ در خواب دیدم گفتم که چیست حال تو یا ابا عبد الله روی از من برگردانید و گفت این
 وقت کنیت نیست گفتم چیست حال تو ای سفیان گفت پروردگار خود را مسانه

کردم و دیدم مرا گفت که کور باد و مرا تر بار خضای من اباحید و در شبها تا یک چشم گریان
 بهشتیاق تمام قیام میکردی پس مرا تر هست این ساعت که اختیار کنی بر قصر که خواهی
 و مرا زیارت کنی که من از تو و زنیستم دوم آنکه بزرگی گفته است که مردی را در خواب
 دیدم رنگ رویش برگردیده است و هر دو دست برگرویش بسته گفتم که خدای تعالی
 با تو چه کرد گفت روزگار یک ما در آن بازی میکردیم گذشت اکنون این روزگار است
 که با ما بازی میکنند و یاد کن حال دو مرد دیگر یکی آنکه صاحبی حکایت کرده است که مرا پس
 بود شب شد شبی که عمر بن عبدالعزیز وفات یافت او را بخواب دیدم گفتم ای پسر
 تو مرده بودی گفت فی شمس و بودم و نزدیک خدای تعالی زنده ام رزق داده
 می شوم پس گفتم چیست که چندین مدت ترا ندیدم گفت در میان اهل شامان
 مذاکره که ای جلا انبیا و اولیا و صدیقان و شهیدان در نماز جنازه عمر بن عبدالعزیز
 حاضر شوید پس من آدم و نوح و جنات و ملازمه بگذاردم پس از آنجا آدم تا بر شما سلام گویم
 اما دوم آنکه هشام بن حنان گفته است که مرا پسری جوان بمرد و خوابش دیدم پرسید
 گفتم ای پسر این پیری چیست گفت چون فلان بر ما رسید دوزخ برسد
 او با ننگ زد که هیچکس از ما جوان نماند همه پیر شدند اما قیامت تا مل کن
 در آن دو قول خدای تعالی که گفت یَوْمَ نَخْتُمُ النَّفْسَ الْتَّائِقِينَ فِي الرُّحْمِ وَفَلَّاقَ
 كَسْفًا الْجَحِيمِ مِنَ الْإِلَهِ جَهَنَّمَ وَشَرَّكَائِهِمْ رُحْمًا رُحْمًا حَشَرْنَاهُمْ فِي رُحْمٍ رُحْمًا
 که سواران باشند بر ناقهای بهشت گروه گروه و برانیم گناه کاران را بسوی دوزخ در
 حالی که تشنه باشند پس یکی باشد که چون بیرون آمد از گور براتی میند بر سر گور خود و حاجی
 و حله پس بپوشد و سوار شود و بسوی بهشت خرا آمد از غرغرش بگذرانند که بپای خود در بهشت
 رود دیگری از گور بیرون آید میند بر سر گور و بانه و عقوبتها حاضر شده آن بخت را بگذرانند بپای
 خود در دوزخ رود و بکشدش بر دوی سود و زح و از عالمی شنیده ام که گفت روایت است

اند رسول الله صلی الله علیه و سلم که چون روز قیامت شود قومی از گورهای خود بیرون آیند
 و ایشان را بستانان باشند با پر تا بران سوار شوند و در عرصات قیامت بزنند و بروند
 نامی بهشت فرود آیند چون ملائکه ایشان را بپرسید هر یک را بگویند که ایشان کیانند بگویند
 منیدانیم که از است محمد صلی الله علیه و سلم باشند پس بعضی از ملائکه بیایند و ایشان را
 پرسند که شما کیانید و از است کیستید ایشان بگویند که ما از است محمد صلی الله علیه و سلم
 ملائکه گویند حساب کرده شدید گویند فی گویند که علمای شما وزن کردند گویند فی گویند که شما
 خود خواندید گویند فی ملائکه گویند باز گردید که اینها شمارا در پیش است ایشان گویند شما
 چیزی مارا داده اید که بدان حساب کرده شویم پس منادی ندا کند که بنندگان راست گفتند
 قوله تعالى مَا عَلَى الْحَبِثِينَ مِنْ سَبِيلٍ و اما حجت و ما تامل کنین
 بروایت از کتاب خدای تعالی بگویند گفت و سَمِعْتُمْ شَرَابًا ظَلُمُوا فِيهِ
 نبوشانند مرا ایشان را پروردگار ایشان شراب ظهور و هم ان هَذَا كَانَ لَكُمْ
 جَزَاءُ فِى كَانِ سَمِعْتُمْ مَشْكُورًا معنی نیست جزای سخی شما است سخی شما
 پسندید و هم آنکه حکایت کرده است خدای تعالی از طایفه دوزخیان و گفته است يَا حَبِثُهَا
 مِنْهَا قَاتِلْ عَذَابًا نَا أَنَا ظَلُمُونَ قَالَ اخْشَوْا فِتْنًا و لَا تَكْفُرُوا بِغِي طائفه
 از اهل دوزخ گویند ای پروردگار ما بیرون آر ما را اینجا اگر بگردیم و ایمان نیاریم پس ظالم
 باشیم خدای تعالی بگوید بشمید در این آتش از رحمت نا امید و سخن بگویند با من روایت کرده
 اند که چون خدای تعالی دین بگوید همه گم گردند و در دوزخ بطریق سگان بانگ کنند خدایتوا
 ما به را این خواری و خذاب نگاهدار که مصیبتی است سخت یحیی بن معاذ از روی رحمت الله علیه گفته است
 ندانم که کدام مصیبت ازین پرورد قوی تر است فوت شدن نعمت بهشت یا فقر و دوزخ
 اما بهر حال فوت نعمت آسان تر است از تحمل کردن دوزخ و مصیبتی عظیم و هولناک از فقر است
 از آنکه اگر وقتی منقطع شدنی بودی همه کار آسان تر بودی ولیکن دشواری در ابدی آخر است

پس کدام دل انرا تحمل تواند کرد و کدام نفس بران صبر تواند کرد و ازین است که عیسی صلوٰۃ الله
 علی نبینا وعلیه و آله سلام گفته است که ذکر خلوت و ناله های خائفان را می برود با حسن رحمت الله
 گفته که آخرین کسی که او را از ان نشد و در خون بیرون آرند مردی باشد که نام او خداست و او را
 هزار سال عذاب کرده باشند بعد از هزار سال فریاد کند و گوید یا حَتَّان یا مَنَّا پس
 حسن گبریت گفت کاشکی آن خدا من بود می ازین سخن تعجب کرد و گفت چه عجب
 میکنند نه آنکه وقتی او را بیرون خواهند آورد و میگویم که همه کاریزین که مهمل حاج شد و آن که است
 که پشت ما را می شکست و روی ما را از روی میکند و دلهارا می برد و جگر ما را میگذارد و چشم
 ما را میگیرد و آن خوف سبب معرفت است اینست غایت نهایت خوف خائفان می
 ازین خائفان گفته که غم ماست است غم طاعت که قبول کند یا نکند و غم محبت که آمرزد یا نه
 نیا مرزد و غم معرفت که بسا داسلب کند و مخلصان گفته اند که غم می پیش نیست و آن غم سلب
 معرفت است و بر غمی که جز این غم است اهل است از آنکه منقض شدنی است و روایت کرده
 اند که یوسف اسباط گفت رحمت الله علیه که پیش سفیان بودم دیدم که هر شب گریست
 و گفتم چرا گریه میکنی بگداین همه گریه تو بسبب گناهانت پس یکای از زمین برداشت گفت
 که آمرزیدن گناهان بر خدای تعالی ازین آسان تر است ولیکن می ترسم که بسا دامن معرفت
 سلب کند سوال اگر گوی که میان دو طریق کدام راه سلوک کنم طریق خوف یا طریق
 رجا جواب گویم که تر طریق مرکب از هر دو طریق نیکوست از آنکه گفته اند هر که بر وی
 رجا غالب شود و او از جمله مریدان باشد و هر که خوف بر او غالب شود او از جمله پیران
 باشد و مقصود آنست که میان هر دو جمع کند سوال اگر گوی که در هیچ حال یکی ازین
 بر دو راجح تر و فاضلتر باشد یا نه جواب چون بنده تویی و محسوم باشی
 خوف اولی تر و چون ضعیف و رنجور شود و خاصه وقت سکر است رجا اولی تر چنانچه بنده ام
 از عالمان میگویم این از آنست که خدای تعالی فرمود است که من نزدیک شکت و لا غم ترس

من پس در وقت مرک سگرات رجا اولی ترازانکه دل و دیرین وقت شکسته است بسبب
 ترس گناهان که در حالت صحت کرده است **سوال** اگر گوی کنه در گمان نیک بودن
 بخدای تعالی اخبار و اوست **جواب** بدانکه یکی از گمان نیک بودن خدرا کردن از
 معصیت خدای تعالی است و ترسیدن از عقاب او و جهد کردن در طاعت او
 و بدانکه اینجا اصل است بزرگ و نکته است باریک که بیشتر مردمان
 در آن غلط میکنند و آن فرق کردن است میان رجا و تمنا رجا بر اصل باشد و تمنی بی
 اصل شالش آنکه هر که زراعت کند و زحمت میندیش بگوید که میشمارم که ما را ازین عرصت
 صد پیمان حاصل شود این آرزو رجا است و دیگری باشد که زراعت نکند و همه وقت
 بخسبد و همه سال غافل ماند چون وقت در و دن آید بگوید که اسید میدارم که مرا صد پیمان
 حاصل شود و او را گویند از کجا ترا این آرزو حاصل شود این تمنا باشد بی اصل همچنین
 بنده چون جهد کند در عبادت خدای تعالی و از معصیت باز ماند و بگوید که اسید میدارم
 که مرا این اندک را خدای تعالی قبول کند و این تقصیر تمام گرداند و ثواب عظیم دهد
 و زایل عفو کند این آرزو و تمنا رجا باشد اما چون غافل ماند و ترک طاعت گیرد و معصیتها
 از تکاب کند و چشم خدای تعالی پاک ندارد و برضای او التفات نکند و بوعده وعید او پرتا
 نکند پس بگوید که اسید میدارم از خدای تعالی بهشت و نجات از دوزخ این تمنا باشد بی
 اصل که در آن حاصل نیست و از جهل خود آنرا رجا و حسن ظن نام کرده است و این
 خطا و ضلالت است میگویم که سوید این اصل است آنچه روایت کرده اند از رسول صلی
 علیه و سلم که گفت عاقل کسی است که بالنفس خود حساب کند و برای مرک عمل نکند و چون
 کسی است که پیروی نفس کند و از خدای تعالی طمع سفرت دارد و دیرین سنی حسن بصری جمیع
 حیل گفته است که قومی را تمنای سفرت از عمل کردن باز داشت تا از دنیا برون رفتند و ایشان را
 حسنه نبود گفتند که ما ظن نیک داریم بخدای تعالی و دروغ گفتند اگر ایشان را ظن نیک بود سی

به عمل مشغول شدیدی چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است **وَإِلَیْكُمْ طَلَعَتِ الْكَوْنِ**
ظُلْفَتُمْ بر توبه بکنم آنرا و بکنم هرگز **الْمُحْسِنِينَ** یعنی شما پروردگار خود گمان
 برده بودید در دنیا آن گمان شما را بپاک کرد پس شستید شما از زیان کاران جعفر صبیحی میگویی که با
 میسر و عابد را دیدم پیله وایش از غایت مجاهده بیرون آمد که بگویم که چندین مجاهده چرا میکنی
 رحمت خدای تعالی ندرخ است و خشم شد و گفت چه دیدی از من که آن دلیل بر
 نوبیدی باشد **قوله تعالی اِنَّ رَحْمَةً اللّٰهِ قَبْرٌ یَّیْسٌ مِنَ الْمُحْسِنِیْنَ** معنی رحمت
 خدای تعالی نزدیک نیکو کارانست جعفر گفت که این سخن او مرا بکریا نید پس نگو
 قسم کن این نحت را و از خواب غفلت بیدار شو و الله الموفق **فصل حاصل**
 جمله کار آنکه چون فراخی رحمت خدای تعالی یاد کردی بعد از آنکه تا از جمله است
 مرحومه مستی پس غایت فضل و کمال او ذکر کردی و عنوان کتاب او که سوسه
 تو فرستاده است **بسم الله الرحمن الرحیم** دیدی پس بسیاری نعمتها که او ترا
 داده است بی شفیعی دیدی و از جانب دیگر کمال جلال و عظمت و هیبت او دیدی
 پس غضب او که آسمانها و زمین را طاقش ندارد دیدی پس غایت غفلت
 و بسیاری گناهان خود دیدی پس خطر عالمه در غلبه دیدی این همه ترا بخوا
 و در جا آورده دهاده حدک اسلوک کردی و از هر دو جانب مهربان شدی یعنی از من و ماست
 مغرور خوشگوار خودی و از برودت رجای صرف و از حرارت خوف صرف خلاص یافتی و
 بمقصود رسیدی و از علتین سالم گذشتی و یافتی نفس خود را چست شده برای طاعت گذرانند
 در خدمت شب روز بی فوری و غفلتی از خاصیه بیک بار خلا یافتی و از جمله اصفیا خواص و عابدان شد
 و این عقیده با خطر را پس گذشتی **وَلَا تَحْزَنْ وَلَا تَأْتِیَ الْاِلَٰهَ بِاللّٰهِ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ** قسم قوا و قوا
 عیب کنند را گویند پس این توبه را ای بادر به گناه داشتن خود را چیزی که منفه و بطل عمل است
 ایم که آن دو خیرت یکی ریاده و هم محجب اما ریاده آنکه اجتناب از ریای واجب است بسبب

دو چیز سبب اول آنکه چون در عبادت ریائی قبول افتد بدان ثواب بسیار
 حاصل شود و الا بر تور کند و از جمیع ثواب و یا از بعضی محروم بمانی چنانکه روایت کرده
 اند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی گفت من توانگر ترین تو انگر نه از شرک یعنی
 هر که عمل کند و در آن کسی را جز من شرک کند من عمل او را قبول نکنم مگر آنچه خالص باشد برای
 من و گفته اند که فردای قیامت خدای تعالی هر بنده را گوید وقتی که بنده در خواست ثواب
 عمل کند در مجلسها تا بجای بلند نشاید نماند ترا در دنیا مهتری دادند و نه چیز مایهست تو
 از آن فروختند سبب دوم که موجب جناب از ریاست است که در ریاضت سخت و ضرر عظیم است
 یگویم که بعضی از خطر ریاست است که در ریاضت و فضیلت است و در ریاضت
 اند و نصیحت یکی نصیحت سرست و آن ملاست است پیش ملائکه چنانکه روایت کرده اند
 که ملائکه عمل بنده بالا برند خدای تعالی گوید که بر برید و در چین اندازید که مقصود او ازین عمل
 من نبوده ام پس نصیحت شود و دوم نصیحت علانیه است و آن روز قیامت است پیش
 همه خلایق چنانکه روایت است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت مرا ی را بر دوز
 قیامت چهار نام خوانند ای کافر ای فاجر ای مکار ای زبانکار سعی تو باطل شد و جرت
 بیاورفت که امروز ترا نصیبی نیست طلب کن اجزا کسی که عمل برای او کردی و روایت
 کرده اند که روز قیامت منادی ندا کند چنانکه همه خلایق بشنوند کجا اندا ملائکه مردمان را می
 پرستیدند بر خیزند و اجزای خود ایشان بگیرند که من قبول نکنم عملی را که با چیزی آمیخته
 باشد و اما نصیبت یکی آنکه بهشت از دست رود چنانچه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود که بهشت سخن گفت که من حسد امم برنجیل و مرا ی و این حدیث را
 در معنی است یکی آنکه مراد از بنجیل آن باشد که او به گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله
 بنجیل کرده باشد و مراد از مراد آن باشد که به ایمان و توبه
 برآورده باشد و این قول ضعیف است و سنن دوم آنکه نفسش خود

را از ریاضت پاک نکرده باشد پس چنین کس را بیم زوال ایمان باشد پس در کفر فرو
 آید و بهشت او را از دست رود و صحبت و دم دخول نارسد از آنکه ابوهریره روایت کرده
 از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت روز قیامت اول مردی را بیاورند که قرآن خوانده
 باشد و مردی را بیاورند که در راه خدای تعالی کشته شده است و مردی را بیاورند که
 مال بسیار داشت و در راه خدای تعالی خرچ کرده است پس خدای تعالی گوید من خواننده
 قرآن را ترا آنکه تو حتم آنچه بر رسول خود صلی الله علیه و سلم فرود ستادیم گوید بی یارب خدا
 تعالی گوید چه کردی در آنچه دانستی گوید یارب شب و روز خواندم برای تو خدای تعالی
 گوید دروغ سیگویی ملائکه گویند دروغ میگویی میگوید بلك مقصود تو این بود که گویند فلان خوان است
 و آن خود گفتند پس صاحب مال را بیاورند خدای تعالی گوید نه آنکه بر تو نعمت فرخ کرده بودم
 و کسی محتاج نکر دانیدم گوید بی یارب خدای تعالی گوید چه کردی بر آنچه ترا دادم گوید یارب
 صله رحم بچا آوردم و صدقه دادم خدای تعالی گوید دروغ میگویی ملائکه گویند دروغ
 میگویی خدای تعالی گوید بلك مقصود تو این بود که گویند فلان سخی است و آن خود گفتند
 پس آنرا بیاورند که در راه خدای تعالی کشته شده است خدای تعالی گوید چه کردی گوید
 یارب مرا جدا کردن فرمودی و در راه تو جدا کردم تا کشته شدم خدای تعالی گوید
 دروغ میگویی ملائکه گویند دروغ میگویی خدای تعالی گوید بلك مقصود تو این بود
 که گویند فلان دلیر است و آن خود گفتند و این همه کس را بر روی اینها کشیده بدلت و
 خواری در دوزخ اندازد ابوهریره رضی الله تعالی عنه میگوید که رسول الله صلی الله
 علیه و سلم اینجار سید دست برداروی سن زد و گفت ای بریره ایشانند
 از خلق خدای تعالی که اهل آتش و دوزخ بدیشان بفرودند این عباس رضی الله
 عنها گفت که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که دوزخ و اهل دوزخ از این بافریاد
 گفتند گفتند یارب رسول الله دوزخ چگونه است که از کفری آتش که ایشان عذاب خواهند کرد سوال اگر گوئی

که خبر کن ما را از حقیقت ریا و اخلاص و حکم اینها و تاثیر آنها در عمل **جواب** بدانکه اخلاص
 نزدیک علمای ما دو اخلاص است یکی اخلاص عمل دوم اخلاص در طلب اجر اما اخلاص
 عمل ارادت قربت است بخدای تعالی و تعظیم امر او و اجابت دعوت او و باعث برین
 اعتقاد صحیح است و اما اخلاص در طلب اجر ارادت نفع آخرت است بر عمل خیر و
 رسول الله صلی الله علیه و سلم را از اخلاص پرسیدند فرمود اخلاص آنست که گویی +
 پروردگار من خدای است عزوجل پس چنانچه فرموده است بران راست باشی ^{بشی}
 بهو و نفس خود را نه پرستی و عبادت کنی اگر پروردگار خود را و در عبادت مستقیم باشی
 چنانکه فرموده شده و این اشارت است به قطع کردن از هر چه بخیر خدای تعالی است
 اینست اخلاص حقیقی و ضد اخلاص ریا است و ان اراده نفع دنیا است بعمل آخرت و
 آن بر دو نوع است ریا محض است و ریای تخلیط ریای محض آنست که همین اراده نفع دنیا باشد
 لا غیر ریای تخلیط آنست که اراده بر دو باشد نفع دنیا و آخرت اینست ضد اخلاص ریا
 اما تاثیر این ما در عمل بدانکه اخلاص در عمل فعل را سبب قربت گرداند و اخلاص در طلب اجر
 فضل را مقبول و او را لاجر گرداند و نفاق عمل را حبط گرداند و بیرون آورد عمل را از آنکه
 او قربت باشد و باطل کند استحقاق ثوابی را که بران عمل وعده کرده اند و نزدیک بعضی
 علما از عارف ریا محض نباشد اگر چه مبطل نصف ثواب است و نزدیک بعضی عمل ممکن است
 که از عارف ریا محض نباشد و او مبطل نصف اعناق است و ریای تخلیط مبطل ربع
 اضعاف است و نزدیک علما را صحیح نیست که از عارف ریای محض نباشد باید که در آن آخرت و
 لیکن با سهو افتد و مختار آنست که اثر ریا رفع قبول و نقصان در ثواب است و مقتدریت بر نصف
 و ربع و شرح این سائل در آنست در کتاب احیاء العلوم و در کتاب اسرار معاملات اینست ^{بشی}
 گفته ایم سوال اگر گویی که مواضع اخلاص کدام است و در کدام طاعت اخلاص واجب است **جواب**
 بدانکه اعمال نزدیک بعضی علمای ما اندکی آنست که در هر دو اخلاص باشد و آن عبادت ظاهری است

و قسمتی آنست که در هر دو اخلاص نباشد و آن اعمال باطن است اصل و قسمتی آنست که در هر دو
 اخلاص طلب اجر افتد و اخلاص علوی آنست که برای قوام گیرند و شیخ من گفته است رحمه الله
 علیه هر عملی که احتمال دارد که او را برای غیر خدای تعالی کنند از عبادات اصلی در آن اخلاص عمل
 باشد پس برین قول در اکثر عبادات باطن اخلاص عمل باشد و اما اخلاص طلب اجر شایع کرامیه
 گفته اند که اخلاص طلب اجر در عبادات باطن نباشد و اگر بجز خدای تعالی کسی بر آن مطلع نیست
 پس در آن ریا نتواند بود و لا جرم به اخلاص طلب محتاج نباشد و شیخ ما گفته است رحمه الله که چون
 مریدی از خدای تعالی بعبادت باطن نفع دنیا خواهد آن نیز ریا باشد مگر بگوید مریدیت
 که در بیشتر از عبادات باطن برود و اخلاص باشد و همچنین در نوافل واجب است
 برود و اخلاص وقت شروع اما مناجات که برای قوام گیرند درود اخلاص طلب اجر باشد و اخلاص
 عمل از آنکه صلاحیت آن ندارد و که بنفس خویش قربت باشد بلکه آنیست برای قربت
 سوال اگر گوی که این موضع اینها بود بیان ما را وقت اینها از عمل جواب بدانکه
 اخلاص عمل به افعال مقارن باشد لا محاله و از و متاخر نباشد و اما اخلاص طلب اجر
 با باشد که از عمل متاخر باشد و نزدیک بعضی از علمای معتبر در آن وقت فراغ است که
 چون فارغ شد به اخلاص یا بر ریا کار تمام شد و تدارک ممکن نیست و نزدیک عابدان
 که از شایع کرامیه بودند ما دام منفعتی که مطلوب باشد از ریا نیافته است اقامت اخلاص
 در آن عمل ممکن است چون مطلوب یافت اخلاص فوت شد و بعضی علماء گفته اند که در فیضه
 اقامت اخلاص ممکن است تا وقت مرگ و اما در نوافل ممکن نیست و فرق این گفته اند که بنا
 بر فیضیه یا بر خدای تعالی کرده است پس در فیضه انقض از و اسید فضل
 باشد و اما نفل بنده بر مراد خود کرده است پس بطلند از وی حتی آنچه تکلیف
 کرده است بنفس خود من بگویم که درین سائل فایده است و آن آنست که هر که ریای
 کند و یا ترک اخلاص کند و عملی تدارک او ممکن باشد بر یکی ازین وجوه که گفتم و ما از نقل

بندهای مردمان دین و قائل آن بود که راه بر بستن در کار عبادت آسان شود اگر کسی
 قول ملت خود را و انبیا بدو قول دیگر یا بدینگو فهم کن این را سوال اگر گوی که هر عملی
 محتاج است به اخلاص علیچه و یا نه **جواب** بدانکه دین خلاف کرده اند بعضی گفته
 اند روا باشد که اخلاص متنازل شود و مرحله عبادت را پس عملی که در ارکان بست مثل وضو
 و نماز و سینه است دین بایک اخلاص از آنکه بعضی از آن به بعضی متعلق است اندو
 صلاح و فساد سوال اگر گوی که اگر کسی عمل خیر کند و مراد او مدح مردمان و نفع از
 ایشان نباشد ولیکن مراد و نیادی باشد از خدای تعالی آن نیز ریای باشد یا نه **جواب**
 بدانکه این محض ریای باشد علمای گفته اند رحمة الله علیهم که اعتبار در ریای مراد راست نیست
 بلکه مراد و طلب پس چون مراد تو از عمل خیر تقص و نیادی باشد تلقین بدیاست خواه از خدا
 متعالی طلبی خواه از مردمان چنانچه خدای تعالی در کتاب خود میفرماید **مَنْ كَانَ**
يُحِبُّ يَدَّ حَرْثِ الدُّنْيَا لَوْ تَوَدَّ مِثْمَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ یعنی هر که مراد او
 کشتن تر و دنیا باشد بدینم و از ازان دنیا شد مراد او در آخرت بهره پس لفظ ریای است اتفاق
 خود از سستی رویت متعبر نیست و آنکه این اراده فاسد را نام ریای کرده اند بدان سبب است
 که بیشتر از قتل مردمان رویت ایشان اقد و نیکو فهم کن این را سوال اگر گوی که انبیا و اوصیاء
 کردن از خدای تعالی میخواهد برای آن میخواهد که محتاج مردمان نباشد و او را بر عبادت تقویت
 شود هم ریای باشد یا نه **جواب** بدانکه مستعین شدن از مردمان در بسیاری حال مجاب
 نباشد بلکه در قناعت باشد و اعتماد کردن بر خدای تعالی و اما تقویت بر عبادت اگر
 مراد او این باشد ریای نیست و همچنین هر چه تعلق بکار آخرت دارد و خواستن آن بعل خیر ریای
 و همچنین اگر مراد از آن باشد که تر از مردمان تعظیم کنند و دوست دارند و مراد تو از این باید بد
 حق باشد و نشتر علم و بر این محقق مردمان بر عبادت این هم ریای نباشد اما اگر مقصود تو شرف نفس تو باشد یا
 دنیا آن ریای باشد بدانکه من از بعضی مشایخ خویش پرسیدم که اولیا در ایام حسرت بوده واقعه خوانده اند و مراد

ایشان از خواندن این سوره آتی بود که خدای تعالی از ایشان سختی دفع کند و چیز از دنیا برده
ایشان فرارخ کرده اند پس چگونه روا باشد که متلع دنیا به عمل خیر بخوابد مر خواب گفت که
مراد ایشان آن بود که خدای تعالی ایشان را قناعت و هدایتی که بدان عبادت توانند کرد
و علم توانند خوانند و این از جمله اراده خیرست نه اراده دنیا و بدانکه خواندن این سوره در کار
سختی رزق از جمله سیرت های سلفست و درین باب اخبار و آثار از رسول الله صلی الله علیه
و آله و صحابه رضی الله تعالی عنهم دارد دست تار وایت کرده اند که بن مسعود را از چون
عقاب کردند در کار فرزندان او بدان سبب که از برای فرزندان از دنیا چیزی نگذاشت
جواب گفت که سوره واقعه برای ایشان گذاشته ام و این که علما و شایخ سلف
رحمته الله علیهم خوانده اند ازینجاست و الا بعد الله به سختی و متعلی مای دنیا ایشان با
التفات نیست بلکه این طائفه کسانی اند که سختی مای دنیا را خفیت دارند
و از خدای تعالی منت الحارند اگر چیزی از دنیا برای ایشان فرارخ شود بترسند و ناخوش
شوند و آن را از خدای تعالی استدراج دانند قول ایشان آنست که اگر سنگی سرمایه است
دنیای مذہب اہل تصوف برینست و مذہب بن و مذہب شیخان من نیز همینست
و جمله سلف برین بوده اند اما تقصیر بعضی از متاخرین را اعتبار نیست و ما که اینجایین فصل
ذکر کردیم بسبب آن بود که نباید که مخالفی بر مقصود این قوم مطلع نشود درین غلط کند و یا
مستبدی ساده لوح که از علم حق آن نگرفته باشد در غلط افتد به آنکه گوید چگونه لائق باشد
ای خال بجال اہل زہد و تجرد و ارباب صبر و ریاضت بدانکه این چیز نیست ما خود از سنت
و نیز مقصود حصول قناعت و تقویت بر عبادت نه آنکه مقصود سر و شہوت است
و یا تنگ آمدن از تحمل سختی و اگر سنگی در پیشتر است که در عقب خواندن این سوره
در دل پیدای شود و حرص بر سنگی دفع میگردد و دل را از طعام تسکینی حاصل میشود بدانکه
کسی که استخوان کرده باشد قاضی دوم محجب است بدانکه وجوب بر بنیادین عجیب

و در چیز است **سبب اول** آنکه آنکس که عجب کند از توفیق محروم ماند از آنکه عجب کننده
 مخدول است و چون از بنده توفیق منقطع شود و نزدی هلاک شود و ازین است که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمودست چیز هلاک کننده است بخلی که پیروی آن کنند و هوای کاتباع
 آن کنند و عجب کردن آدمی به نفس خود **سبب دوم** آنکه عجب منفی عمل صالح است
 و ازین است که عیسی علیه السلام گفت ای جماعت حواریان بسا چراغ که او را باد
 بپیرانیده است و بسا عابد که او را عجب فاسد کرده است و چون مقصود فائده همین
 عبادت است و این خصلت محروم میکند بنده را از عبادت و اگر حاصل شود اندکی از
 عبادت عجب منفی آن عبادت است پس واجبست خدا کردن از چنین خصلتی و بعد
 الموفق **سوال** اگر گوی که چیست حقیقت عجب و معنی آن چیست تا تاثیر حکم آن
جواب بدانکه حقیقت عجب بزرگ داشتن عمل صالح است و تفصیل آن بنزدیک
 علماء ما ذکر کردن بنده است حاصل شدن شرف عمل صالح به چیزی جز خدائی تعالی یا
 به روان یا به نفس یا به چیزی دیگر و گفته اند که عجب شلث باشد و آن آنست که عمل صالح را
 ازین سه چیز دانند نقص و خلط و دشتی دیگر و دشتی باشد و آن بدان باشد که اگر کند حصول عمل صالح را
 از دو چیز و موحد باشد و آن آنست که اگر کند حصول عمل صالح را از یکی و ضد عجب و کرد
 مست است و آن آنست که بدان که حصول عمل صالح به توفیق خدائی تعالی است که او را
 شرف کرده اند و ثواب و اجر و قدر او عظیم گردانیده و ذکر مست فرض است وقت
 و ادعای و خطرات عجب و تغلب است در جمیع اوقات و اما تاثیر عجب در عمل صالح بعضی علماء گفته اند که
 آنکه عجب کند عمل واجب شود و اگر پیش از مرگ توبه کند عمل او بسلامت ماند و این است اختیار
 محصای از مشایخ کرامیه و ضبط شدن عمل نزدیک و آنست که بکلی در آن توانی باز و در قول غیر ضبط
 شدن فقرات ضراف است نه رفتن کل **سوال** اگر گوی که چگونه پوشیده شود بر بنده عارف تا نداند که
 توفیق عمل صالح از خدائی تعالی است **جواب** بدانکه اینجا بحث است لطیف آن آنست که بدانی که مردمان عجب

سه صنف اند اول صنفی با عجب اند و در همه حال و ایشان مستقر اند و قدریه اند و کسانی که مرخصی
 بر خویش در فعل سنتی نمی بینند و عنایت و توفیق و لطف خاص را منکر اند و آن سبب است
 که بر ایشان ستولی شده است و صنف دوم آنست که با ذکر سنت اند و در همه حال ایشان تنزل
 استقامت و ایشان را در هیچ عملی عجبی نیست و آن بسبب بصیرتی است که خدای تعالی را
 کرامت کرده و صنف سوم مخلطان اند و ایشان عامه اهل سنت و جماعت اند و وقتی بیدار شوند
 و مت خدای تعالی را یاد کنند و وقتی دیگر غافل شوند و عجب کنند و آن سبب غفلت عارضی باشد
 و سستی در اجتهاد و نقصان در بصیرت **سوال** اگر گوی که چیست حال قدریه و مستقر
 در افعال ایشان **جواب** بدانکه درین اختلاف بعضی گفته اند که همه اعمال ایشان حبط
 است بسبب اعتقاد ایشان و بعضی گفته اند که هیچ عمل بر اعتقاد ایشان را حبط نشود و از ایشان
 تا مخصوص نباشد هر عملی عجبی چنانکه اعتقاد اهل سنت و جماعت مانع عجب نیست در هر عملی
 باشد بذكر سنت **سوال** اگر گوی که خبر یا و عجب دیگر قادی است در عمل یا **جواب**
 بدانکه خبر این دو قوادح بسیار است و لیکن این هر دو را که مخصوص ذکر کردیم سبب آنکه اصل
 و مدار کار بر اینهاست بعضی شایخ گفته اند که بر بنده واجبست که عمل را از دو چیز نگاهدارد اتفاق
 و بر یا و تحلیط و من و اذی و ندامت و عجب و حسرت و تهاون و خوف ملامت
 مردمان و تشخیص بر خصیصه را ضدی گفته است که ضد اتفاق اخلاص است ضد
 ریا اطلاق طلب اجبر است ضد تحلیط تفرید عمل است ضد من تسلیم عمل است بحد
 عزوجل و ضد اذی نکاب داشتن عمل است و ضد ندامت ثابت داشتن نفس است ضد
 عجب ذکر منت است و ضد حسرت نصیحت داشتن خیر است و ضد تهاون
 تقطیع داشتن توفیق است و ضد خوف ملامت مردمان ترس است از خدای تعالی بدانکه
 اتفاق عمل را حبط کند و یا عمل را در کند و من و اذی صدقه را حبط کند بکلی در حال فریاد بعضی
 شایخ من و اذی حبط کند اصناف را و ندامت حبط کند عمل را بر قبول به شایخ و عجب اصناف عمل بر و

حسرت و تهاون و خوف طاعت عمل بیک کند و گرائی او پیر و میگوید که حاصل قبول و رد و باز
میگرد و نوعی از تعظیم و استخفاف و ضبط کردن باطل کردن لغت‌های است که آن به فعل باشد و این
باطل گردانیدن وقتی به البطل ثواب باشد و وقتی به البطل تضعیف و ثواب منقضي است که فعل
بعینه منقضي است تضعیف زیادت است برین و گرائی فعل زیادتی است که بقیرنه احوال
در فعل حاصل آید چنانچه احسان کردن در حق یکی از اهل خبر پس از آن در حق مادر و پدر پس از آن
در حق پیا سبزی از پیغمبران و در شیر نیز گرائی است ولیکن تضعیف نباشد اینست تهذیب
و خلاصه آنچه در غنیمت تحقیق کرده‌ام نیکو فهم کن این را و الله لوفق **فصل** بر توبه و توبه قطع این عقبه
به جبهه تمام که درین عقبه خوف بسیار است از آنکه صاحب طاعت همه عقیبات را برید و
شکل این همه شش است که تا در ابصاعت عبادت حاصل شد و خوفیت بر عبادت مگر
ازین عقبه پس حذر کردن ازین واجب آمد و ما ذکر کنیم در هر یکی ازین دو قاعده اصول
ما را ما را یاد کن و در آن چهار اصل **اصل اول** خدای تعالی گفته است **اللَّهُ الَّذِي**
خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَنْزَارُ فِيهَا نُبَاتٌ لِيَنبُتَ مِنْهَا النَّارُ
عَلَى كُلِّ نَبْتٍ ثَلَاثُ زُفْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ كَانَ حَاطِبَ كُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا یعنی خدای تعالی که بیافریدست
آسمان را و زمین را و مثل آن سیر و دمار و میان اینها و حکم و ملک او نافذ است در ایشان
تا بداند که خدای تعالی هر چه چیز قادر است گویای فرماید که من آسمان را و زمین را و آنچه در میان
اینهاست بیافریدم ایچندین عجایب و بدائع و بنظر تو بسنده کرده‌ام تا بدانی که من قادر
عالمم و قادر و رکعت نماز با چندین عجب و تقصیر میگذاری و بنظر من و علم من و شناسی من
شک من کفایت نیلنی و میخواهی که عمل ترا خلق بدانند تا ترا میگویند روا باشد هیچ عاقل این را بپسندد
اصل دوم هر که را جبری باشد بغیر می تواند که در مقابل آن هزار هزار و سیارستان پس آن بغیر
نبرد شد و آنکه این زیادتی عظیم باشد و دلیل قاطع باشد بر کم همتی و تصور علم در کاکت
عقل می بینیم بر چند بنده را از مدح خلق و حطام دنیا حاصل آید به نسبت آنچه در از رضای ب

العالمین و ثناء و ثواب و شکر و حاصل شود کمتر از خلقی است به نسبت هزار هزار دینار بلکه به
 نسبت تمام دنیا پس اندا که این خسران عظیم باشد که آن چندین کرامات عزیز و شریف بدین کار را
 حقیر دنیاوی از خویش فوت کند و اگر البتة از این جهت سیس هم چاره نباشد ترا هم باید که از
 عبادت قصد آخرت باشد که دنیا هم پس او بیاید بلکه همین خدای را بطلب تا هر دو سرای
 ترا بدد از آنکه او هر دو را مالک است چنانکه گفت من کائناتیرند لکن انا فی عین الله
 کنا انا لکن دنیا و الاخری یعنی هر که ثواب دنیا میخواهد پس نزدیک خدا ثواب نیا و آخرت
 هر دو و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خدای تعالی بجهل آخرت دنیا بدد لیکن بعد دنیا
 آخرت ندهد پس اگر نیت را خالص کنی و همت برای آخرت مجرّد کنی دنیا و آخرت ترا هر دو
 حاصل آید و اگر همین دنیا طلبی آخرت در حال از تو فوت شود و بماند که دنیا هم نیایی و اگر بماند
 خود بر تو باقی نماند پس دنیا و آخرت هر دو را زیان کرده باشی **اصل سوم** آنکه بدانی که بخو
 که برای او عمل میکنی در رضای او میطلبی اگر بدانند که تو برای او عمل میکنی ترا دشمن گیرد و عمل
 عمل کند عاقل برای کسی که اگر آن کس بداند که عمل کننده در رضای او میطلبد او را دشمن گیرد
 پس عمل گیرد پس عمل کن ای مسکین برای کسی که چون برای او عمل کنی در رضای او طلبی
 ترا دوست گیرد و از بهر استغنی گرداند این اصل است مفید برای کسی که فهم کند **اصل**
چهارم آنکه کسی را که چیزی حاصل شود و می تواند که بواسطه آن چیز رضای ملک معظم در دنیا
 حاصل کند پس اگر ترک آن گیرد و بواسطه آن چنین طلب رضای
 کنای حسنی کند و آن دلیل بر ذلت و حماقت او باشد و او را گویند
 چه حاجت داشتی که رضای کناییتی میطلبی با اسکان قدرت بر طلبیدن
 رضای ملک پس از تو هر دو خوشنود و فوت شد از این سوره سوره عاوان
 سوره سوره این است حال آنکه چه حاجت دارد در رضای مخلوق حقیر
 ضعیف و او قادر است بر حاصل کردن رضای پروردگار و چه بسیار اینان

و اگر البته نتوان که ترک طلب رضای مردمان گیری طریق توانست که ارادت خود را مجرب کنی
 و همین رضای خدای تعالی طلب تار رضای مردمان نیز ترا حاصل آید ازانکه همه دلبا
 بدست اوست چنانکه خواهد گرداند حسن بصری رحمه الله علیه گفت که مردی سوگند خورد و و
 گفت بخدای تعالی که بعبادت کنم خدای را که بدان مشهور کردم پس اول کسی که در سجده
 درآمدی او بودی و آخر کسی که از سجده بیرون آمدی او بودی و هرگز ندیدی کسی او را مگر
 ایستاده و نماز پنجگانه بوقت ماه یازدهمین مدت برخطائش که بگذشتی گفتندی که این مردی چنانکه
 میزانی چنین گفت پس بخویشتن بازگشت و با خود گفت که بعد ازین عمل برای خدا
 تعالی کسب کنم بی آنکه بر عملی که میکرد چیزی بیفزاید بجز اگر دانیدن نیت چنان شد که بهر
 طائفه که بگذشتی گفتندی رحمت باد بر فلان که بخیزی مشغول است چون حسن رحمه الله علیه
 این حکایت تمام کرد این آیت بخواند اِنَّ الْاَنْفُسَ لَاصْغَارُ وَ عَلُوا الصَّالِحَاتِ سَبْعُ مِائَةٍ
 لَقَدْ اَلَمْنَا الْخَشْنَکَ وَ کَذَٰلَکَ یَسْنِیْ اَنَّ کَسَائِکَ اِیْمَانٍ اَوْرَدَهُ اَعْلَیْ صَالِحٍ کَرُوْا اَنْذَارِیْتُ اَنْ اَخْذَکَ
 تعالی دوست گیرد و در دلهای سوسنان نیز دوست گرداند اما **عجب شوق** که
 و **ر آن سه اصل است اصل اول** عمل بنده را قیمتی و مقداری که باشد
 ازان باشد که خدای تعالی انرا قبول کند و بدان راضی شود و زمینی که مزد و پادشاه را کند
 به دو درم و پاسبان همه شب بیدار باشد بسبب دو دانگ و پنچین جمله در باب صناعت
 و حرفت بر یکی کار خود ها کند شب در روز قیمت عمل ایشان در نهایی معده دوه باشد پس
 اگر فعل خود را صرف برای خدای تعالی کنی و برائی او مثلاً روزه داری بگوید اَللّٰهُ اَبُوکَ
 اَللّٰهُ اَبُوکَ اَللّٰهُ اَبُوکَ یعنی ما بهیم صابران را اجر حساب داین آن روزی است که قیمت
 او دو درم بود با تخیل پنج پادشاه و با آنکه نان با دانه و شبانگه خورد و
 چنین قیمتی او را پیدا شد و اگر شبی بخیزی و آن اعمال برای خدای تعالی کنی گویند اَللّٰهُ
 نَفْسُ مَا اَخْفٰی لَهُمْ مِنْ مُّکْرَةٍ اَعْلٰی جَزَاءُ مَا کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ یعنی ندانند هیچ نفسی که

من چه پنهان داشته ام برای ایشان از خلکی چشم جزای آنچه عمل کرده اند پس این بیان
 شب است که اگر کار دیگری میکردی قیمت او و انگ یاد و درم بودی که مرا و این چنین قدر
 و قیمت پیدا شد بلکه در ساعتی اگر از آن شب یار و دوست غایب بگذارد
 بلکه در ساعتی از آن بگوید لا اله الا الله خدای تعالی فرموده مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ
 ذَكَرٍ اَوْ اُنْفَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ قَالُوا لَنْ يَكُنْ لَكَ يَدٌ تَخْلُوقُ الْجَنَّةَ يَوْمَ تَرْفُوفُ فِيهَا بَعْضُهُمْ
 بَعْضًا بِمَنْ عَمِلَ نِيكَ كُنْزٌ مَرْدُوزٍ و او سلمان است ایشان در آینه در بهشت در روزی
 داده شوند در بهشت بی حساب این یک ساعت بود از ساعات تو و نفسی بود از انقباض تو که
 از آن نزدیک اهل دنیا قدری وقتی نیست و نه نزدیک تو و مثل این چندین ساعتها را در آن
 ضائع کرده پس بدان قدر ساعات و انقباض خود را و قیمت او و بیقراری پس واجب است
 از عاقل را که حقارت عمل خود بداند و قدر عمل خود و شرف آن از خدای تعالی تصور کند و
 چه بیزاری از کردن عمل بروجی که او را صلاحیت آن نباشد که تسبیل خدای را شاید که بهم به
 اصل خود بازگرد و قیمتش به هیچ باز آید مثال او خوشه باشد از انگور و یا دسته باشد از ریاضات
 و قیمتش در بازار یک و انگ باشد و اگر آن را بوجه بدیهه بیادشایی بدی و آنرا قبول کند
 با باشد که هزار دینار رد عوض آن بختد و اگر در حضرت او قبول نیفتد و آنرا رد کند هم
 بدان قیمت خیس خود باز آید هم چنین کار عبادت است پس بیدار شو فهم کن **اصول دوم**
 آنست که بدانی چون ملکی در دنیا یکی را وظیفه معین کند از طعام و یا لباس و یا درم شب روز
 او را به انواع خدمت فرماید و با خواری و مذلت و او بسا باشد که پای او از کثرت ایستادن و
 اماس گیرد چون سوار شود در کباب وی پیاده و دود بسا باشد که بادشمن او جنگ کند و
 و خود را بکشد چنین خدمت و مشقت و مذلت و مضرت همه بجهت
 آن منفعت حقیر فانی است که آن از روی حقیقت بهم از خدای است بخل پس
 خدای تعالی است که ترا بیا فرید پس ترا بپاید پس مرا نعمت های ظاهر و باطن دینی و دنیاوی

داده و نقی عطا فرموده چنانکه هیچ منی بکنه آن نرسد و در رکعت نماز با چندین عیوب نوشت
 گذاردی با چندان قنای که تکرار خواهد داد آنها بزرگ پند آوی و بران عجب کنی این کا عاقل
 باشد اصل سوم آنکه اگر پادشاهی باشد که رسم و آنت که ملوک و امرار خدمت
 فرماید پیش او اولیا و حکما استند و عقلا و علمای پیش سپ دی بدوند و چون آن پادشاه
 مراد از سی را و او با و مقانی را بگوید بسبب مرحمتی که در باب او دارد که برابر این ملوک رسالات
 و اکامه و فاضل به استند و بسوی خدمت پر عیب او به چشم رضا نگرد پس اگر این مردمان
 خدمت پر عیب بزرگ منت بند هرگز نگویند که این دیوانه است چون این مقرر شد
 بدانکه خدای تعالی با دشاهی است که آسمانها و زمین را و آنچه درینهاست او تسبیح میگویند
 و از جمله خدام او جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش و کرد بیان درو
 حانیان اند که عدد ایشان کسی نداند مگر خدای تعالی و مَا یَعْلَمُ جُلُودُكَ بِأَنَّكَ إِلَّا كَلْبٌ
 پس بعد از ایشان از جمله خدام او آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد رسول الله صلی الله علیه
 علیه و سلم بهترین عالمیان و جمیع انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین اند با مراتب بلند و مناقب
 عزیز و شریف و مقامات کریم و عبادات عظیم و پس ایشان علماء و ائمه و دیگر وزما و
 بادلهای پاک و عبادت نامی خالص و خوارترین خادمان بر در او پادشاهان دنیا
 و جباران اند پس او با چندین عظمت و جلال تملک حاد است کرده است که او را عبادت
 کنی و بران و در رکعت نماز پر عیب که خواهی گزار و چندان ثواب و عده کرده است
 و با این همه بدان و در رکعت عجب کنی و ان را کاردی وانی چه تبا و بنده باشی و چه
 جاهل شخصی باشی و اَللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ وَ اَلَيْهِ الْمُسْتَشْكٰی مِنْ هَذِهِ النَّفْسِ الَّتِيْ حَبَسَهَا لِتَبْتَ
 وَ عَلَيْنَا الشُّكْلَانِ فصل تخیل وی بر وجه دیگر آنست که پادشاه بزرگ چون
 اجازت کند به آوردن همه پهلای خویش از جواهر و نقایس و اسباب اگر قبالی یکدست تربیه و تنهایی
 یک خوشه انگور که بهای او انکی باشد بهر حضرت آن پادشاه در دوزخ طعم بزرگان و ضیاع شود بکلی از قیصر و دیگر

این بدید را قبول کند و بسوی او نظر رضا و قبول بگرد و او را خلعتی نفیس فرماید تا کلیان از روغایت
 فصل و کرم باشد پس اگر این فقیر برین ملک منت نهد و بدان دسته ترب یا خوشنما گوید و عجب
 او را بگویند که این مجنونست بی عقل پس اکنون چون شبی بر خیزی در کتبی چند بگذرانی در آن
 ساعت فکر کن که چند کس در بر و بحر و شهر و دویا با نه از صد یقان و خائفان و شتاقان
 مستقر عان نموده اند و بر و رخدای تعالی بعبادت ایستاده بانفسهای ترسان و دلبهای بریان
 چشمهای گریان و زبانهای پاک و نماز تو با آنکه در آن بقدر امکان جهد کنی و اصلاح نما
 لائق حضرت این ملک معظم نباشد و شیخ سن گفته است رحمة الله علیه برین ای غافل بزرگ نزاری
 سوی خدای تعالی فرستاده که خوا پنجه سوئی یکی از تو بکران فرستی و ابو بکر و راق رحمة الله علیه
 که چون سن از نماز فارغ شوم مرا شرم محنت تر از آن زن آید که او از نماز فارغ شده باشد
فصل بیگویم که بعد از این جمله بیدار شوای مرد از خواب غفلت خود درین عقبه والا از جمله زیان
 کاران باشی که این عقبه دشوار است و تنگ است و صعب است و زیانکار ترین عقبات که تر از این
 راه پیش آید اینست از آنکه فاعله جمله عقبات گذشته اینجا ظاهر خواهد شد اگر درین عقبه
 سلامت ماندی سودا کردی و الا جمله سعی تو باطل شود و همه عمر تو بباطالت گذشته پس
 ازین بدانکه درین عقبه است خیر جمع شده است که آن سبب دشواری است اول آنکه کار
 باریک است و دوم آنکه زیانی سخت است سوم آنکه خطر عظیم است اما باریک کار از آن است که
 جابجایی زیاد عجب در علمها بنایت دقیق و پنهان است هرگاه که حال چنین باشد مطلع نشود
 بران مگر عالمی دانا و بصیرت در کار دین و مبادی دول و احتر از گفته چون چنین است چگونه
 مطلع شود و بدو جاهل غافل یکی از علما اینست پدور مرا حکایت کرد در عطا و سلسله
 علیه جامه بیافت و در بافتن آن بقدر اسکان احتیاط کرد پس در بازار برد چون
 بر هزار عرض کرد و بر آنرا قیمت اندک کرد و گفت درین جامه چندین عیب است عطا کرد
 و بسیار بگریست چنانکه بازار پشیمان شد و به معذرت پیش آمد و گفت که بهای این هر چه مطلوب

تحت بستان عطا گفت گریه من ازین نیست که تو گمان میبری من این صفت را
 نیکو دانم و بقدر امکان درین جاده احتیاط کرده ام تا درین هیچ صیبی نباشد چون
 بر کسی عرض کردم که عیسایان را نبود چندین عیب در وی پیدا کرد که من از داخل
 بودم پس چگونه باشد عملهای ما چون عرض کنند بر خدای تعالی فردا چندین عیب
 و نقصان در وی پیدا شود که امروز از آن ما غافلیم و یکی از صلی گفته است رحمة الله علیه کسی
 بوقت سحر بالای بام که نزدیک شایع عام بود سوره طه میخواند چون تمام کرد مردم از خواب
 شدیم شخصی را دیدم که از آسمان فرو آمده و در دست او کاغذی پیش من از
 بکشت او دیدم که سوره طه نوشته است و در زیر هر کلمه ده حبه شنبه گشته مگر زیر یک
 کلمه گفتم والله که این کلمه نیز خوانده ام چرا در زیر این ثوابی ثبت نیست آن شخص گفت
 راست میگویی خوانده و مانیر ثواب آن ثبت بودیم ولیکن منادی ندا کرد از زیر درخت
 که آنرا حکم کنید پس آنرا محو کردیم آن مرد گفت که هم در خواب بگریستم
 و گفتم چرا چنین کردید گفت چون بدین کلمه رسیدی مردی در شایع عام میگذاشت
 بسبب آواز خود درین کلمه بلند کردی ثواب این کلمه بسیار دردت اما سختی زیان داشت
 که ریاضت عظیمی در یک لحظه واقع شود و بپاشد که عبادت نود ساله را باطل
 کند حکایت کرده اند که مردی سفیان ثوری و اصحاب او را مهمان خواند پس آن مرد خود
 گفت طبقی که در حج اول آورده بودم بیاید بک آن طبق که در حج دوم آورده ام بیاید
 چون این گفت سفیان هم سویی او بیدید و گفت ای سکین دو حج را بدو کلمه باطل کرد
 اما خطر عظیم از چهار وجهه است یکی آنکه خدای تعالی ملکی است که عظمت جلال او را
 نهایت است دوم مراد را بر تو نعمتهاست بشمار سوم آنکه ترا بدنی است سیویب عیبهای
 پنهانی و آلوده بافتبهای بسیار چهارم کارهای مخوف اگر واقع شود در آن زلتی با شایع نفس
 سویی دست پس محتاجی بیرون آئی عمل سانی سالم از بدنی سیویب نفسی مائل به شر بر وجهی که

حضرت خدای تعالیٰ را شاید تا جلال و عظمت او و کثرت نعم او بر تو باقی ماند والا فوت
 شود مزارع عظیمی که هیچ نفسی بقوت شدن آن سماعت نتواند کرد بلکه باشد که در صحبتی
 افقی که طاقت آن نداری و این واسطه که کاری عظیم است اما جلال و عظمت خدای تعالیٰ
 بشاقتی است که ملائک مقرب شب روز در خدمت او ایستاده اند و خدمتش میکنند بعضی
 از ایشان از روزافزینش در قیام اند و بعضی در رکوع اند و بعضی در سجود اند و بعضی در تسبیح
 اند و بعضی در تهلیل اند و قیام قیام خود تمام کند و در رکوع رکوع و در سجود سجود و در تسبیح تسبیح
 و در تهلیل تهلیل تا نفع صورت و چون از چنین خدمت عظیم فارغ شوند اندکنند یکبارگی و گویند
 بِسْمِ اللَّهِ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ خَيْرُ الْعَالَمِينَ
 علیه وسلم میگویند لا اُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ یعنی نتوانیم ثنا
 گفتن بر تو چنانچه توستای خویش خود گوی اما نعمت خدای تعالیٰ بجدی است که شمار آن ممکن
 نیست چنانکه گفت وَ إِنْ نَعُدْ وَارْتِجَاءَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْنَ هَآءُ وَ آیت کرده اند که مردمان را
 بر سه دیوان عرض کنند یکی دیوان نیکی دوم دیوان بدی سوم دیوان نعمتها پس نیکیها
 برابر نعمتها دارند تا جمیع نیکیها و در مقابلہ نعمتها برود و بدیها باقی ماند و حکم در آن هر خدا یار است چه
 خواهد بکند اما عیبهای نفس و آفات آن دامن خود هر یکی را پیش ازین در محل خود ذکر
 کرده ایم و کار دشوار آن است که بنده هفتاد سال زحمت بیند و عبادت او
 و او فاضل باشد از عیبهای خود با باشد که هیچ یکی ازین قبول نیفتد و بسا
 باشد که سالها زحمت بیند و یک ساعت همه را باطل کند و بزرگترین خطا ازین
 همه آنست که بسا باشد که خدای تعالیٰ سوی بنده نظر نکند و او مشغول است بر یاد
 کردن و عبادت ظاهر خود را و خدا یار کرده است و باطن خود را برای خلق پس براند
 او را از در خود و راندنی که باز بخواند از عالمی شنید ام که حکایت کرد از حسن و حسن
 رحمتہ اللہ علیہ که او را بعد از مرگ و خواب دیدند از حالتش پرسیدند گفت که خدای تعالیٰ

مرویش خود به ایستادن و گفت حسن یاد میداری آن روز را که در مسجد نماز گزار دس
 چون دیدی که مردبان سوی تومی نگرند نماز بهتر گزارون گرفتنی تا اگر اول نماز تو برای من مخلص
 بنودی امروز از در خود ترا براندازی و یکبار از خود ترا قطع کردی و بسبب باریکنی کار و صعوبت
 خداوندان بصیرت بر خود بر سر سیده اند تا بعضی از ایشان به جمیع عمل خود که مردمان آن را
 دانسته اند اعتبار نکرده اند حکایت کرده از رابعه بصریه رضی الله تعالی عنها که گفت هر عمل که از آن
 من بظاہر شود انرا در حساب نگیرم و دیگری گفته است که نیکی بانی خود را چنان پنهان دار که
 پریهای خورا پنهان سیداری و دیگری گفته است اگر توانی که چیزی بکبی پنهان کن پس
 ازین چنان مصلحت می بینم که خبری مرویش از رسول الله صلی الله علیه و سلم اینجا ثبت کنم
 روایت کرده اند از ابن مبارک از مردی که آن مرد معاذ را گفت رضی الله عنه بگوشت
 من حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و سلم که شنیده و یاد گرفته و هر روز آنرا میخوانم
 بسبب شدنی و وقتی که در آن است معاذ رفعت میگویی پس بگویی که استن
 دراز و گفت و اشواقا الی رسول الله و ابی لقاظه پس گفت که وقتی نزد یک
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بودم پس سوار شد و مرا پس خود سوار کرد و چون حذر
 برستم رسول الله صلی الله علیه و سلم سر سوی آسمان کرد و گفت حمد مرخدا می بخور
 که حکم کند در مخلوقات خویش هر چه خواهم پس گفت یا سعاد گفتتم کبیک یا کبیک
 المن سبیلین گفت حدیثی میگویم ترا اگر آنرا نگاهداری ترا نفع کند و اگر ضائع کنی
 حجت تو نزد یک خدای تعالی بریده گردد ای معاذ خدای تعالی پیش از آنکه آسمانها
 بیافرید بهشت فرشته بیافرید و بر هروری اندر دانی آسمان یکی را از ایشان
 دربان کرد و چون کرامت کاتبین که ایشان رقیب اعمال بندگانش عمل بنده که از آباد
 تمشبکها عبادت کرده باشد به آسمان بزند چون نور خورشید چون آسمان اول
 رسد بر کردار آن بنده تمشبکها بسیار گویند فرشته که در آسمان اول است گوید که این عمل

بروی آن بنده بازینید که من فرشته غیبت ام مرا خداوند من فرموده است
 که کسی که مردمان را غیبت کند کذا را عمل او را راه نده که از تو درگذرد پس اگر ارم کاتبین
 عمل بنده دیگر بر بند که غیبت نکرده باشد چون به آسمان دوم رسند فرشته که موکل
 است بر آسمان دوم گوید که آن عمل بر روی آن بنده بازینید که مراد او ازین عمل عرض
 دنیاوی بود و مرا فرموده اند که عمل او را نده که او بدین عمل دنیا طلب کرده است
 پس اگر ارم کاتبین عمل بنده دیگر بر بند صدقه و روزه و نماز و حج عبادت و صلح و رحم
 فرشتگان طلبه آسمان دوم بر آن عمل ثنا گویند چون به آسمان سوم رسند فرشته
 آسمان سوم گوید به ایستید و این عمل بر روی وی بازینید که من فرشته تکبر ارم او در میان
 مردمان تکبر کردی مراد استودی نیست که عمل او را راه نده پس عمل بنده دیگر همچون ستاره
 درخشان از قبیل و تایل و نماز و حج و عمره بر بند چون به آسمان چهارم رسند فرشته
 آسمان چهارم گوید به ایستید و این عمل بر روی او بازینید که من فرشته عجب
 نگذارم که عمل وی از من درگذرد که او هیچ کاری نکرده است که عجب در میان آوردی
 پس عمل بنده دیگر بر بند همچون عروس آریسته که او را چلوه کنند فرشته آسمان
 پنجم گوید که این عمل بر روی او بازینید که من فرشته رحم ارم او
 کردی بر خلق به نیت وی رحم کردی بر کسی که عمل ناموفق عمل او را راه ندهم که از من
 درگذرد پس عمل بنده دیگر بر بند تا به آسمان ششم همچون آفتاب از نماز و روزه
 و حج و عمره و زکوة و بر روی ثنا گویند فرشته آسمان ششم گوید که آن عمل بر روی او بازینید
 که او بر یکس رحمت نکرده و بر بدادن خلق شادی ننمودی من فرشته جبرم ارم
 که عمل او از من درگذرد پس عمل بنده دیگر بر بند تا به آسمان هفتم از نماز و روزه و حج
 و تقوی و مجاهده فرشتگان آسمان ششم با ایشان موافقت نموده بر آن عمل ثنا گویند و این عمل
 آفتاب روشن می درخش چون بسمان هفتم رسند فرشته آسمان هفتم گوید ایستید و این عمل بر روی او بازینید که

من فرشته جا بهم و صاحب این عمل جا و مراد بود و نزدیک مردمان نگذارم که این دو
 عمل از من درگذرد که من ماسورم بر آن که بر عمل که خاص برای خدای تعالی نباشد آن را
 راه مده پس عمل بنده و دیگر بنده از نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و خلق حسن و خاموشی
 و ذکر خدای تعالی سیرگاه که یحیی بن علی ملائکه بگذرانند از بهشت آسمان و همه حجابها بریزند
 تا برسند بخدای تعالی و پیش خدای تعالی بایستند و برین بنده بد عمل صاحب گواهی
 دهند خدای تعالی گوید شما نگهبان بودید بر عمل بنده و من نگهبانم بدانچه در دل
 دوست و مراد او ازین عمل من نموده ام و میدانم که مراد او ازین عمل چه بود و با بهشت
 من که آدمیان را مسرور گردانید و مرا مسرور نتواند کرد و من غیب دارم و بدانچه در واپاست
 مطلع ام پنهان و آشکار میدانم بر و با بهشت من و لعنت ملائکه بهشت آسمان و زمین و همه
 هزار فرشتگان که با او بوده اند بگویند یا رب بر و با بهشت تو و لعنت ما همه و لعنت کنندگان
 سپس سعاد بگریست و نعره زد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ازین چگونه نجات باشد که تو گفتی گفت یا معاذ بنی سبیخه خود کن در یقین معاذ
 گفت تو رسول خدای و من معاذ مملو چگونه نجات و خلاص باشد گفت ای معاذ
 اگر در عمل تو تقصیر باشد زبان خود را نگاهدار از غیبت گفتن و بیسی که در آن سبب تلام
 باشی دیگری را عیب کن و بخوار کردن دیگری خود را عزیز کن و بعمل خود ریا کن و در دنیا
 چنان مشغول شو که کار آخرت فراموش کنی و خود را از مردمان بزرگ علان که از خیرات
 دنیا و آخرت بریده مانی و در مجلس غش گویا مردمان از خلق بد تو اجتناب میکنند
 و تنای مردمان را بریان پرده مکن بنگار و روز ترا پاره کنند گفتم یا رسول الله که طاعت را در این جمعیته
 را گفت ای معاذ آنچه من ترا گفتم آسانست بر کسی که خدای تعالی بر او آسان کند و بسند است که مرا
 این یک خصلت که مردمان را همان خواهی که خود را و آنچه خود را آنچه را از آنجا که چون یک دلی سالت مانی آن را بگو
 که سعاد بنده این حدیث چندین قرآن بخدای این حدیث را پس ای مرد و چون این حدیث صبیتم آن که گذارنده

و لها و بکنند و پشت و پهلوا بکشند و چنگ بکنند بخدای خویش زن و به تضرع و زاری ملازم و راوا
 باش که ازین کار نجات نیست مگر برحمت او و سلامتی نیست مگر بتوفیق و عنایت او پس بیدار
 شو از خواب غفلت تا ملاک نشوی **فصل** السیاحل چون نیکو نظر کردی و قدر طاعت خدا
 تعالی ویدی و عجز و ضعف و جهل خلق مشاهده کردی پس بدیشان التفات کن و ترک نشا
 و مدح و تعظیم ایشان گیر که در آن هیچ فائده نیست و چون خست و حقارت و سرعت به
 زوال انیا دیدی بطاعت خود و ضیاع را میخواه و گوی که ای یغیث شای پروردگار عالین
 بهتر و یا حطام دنیای فانی و ای نفس ترا ممکن است که بدین طاعت نعمت ابدی را حاصل
 کنی پس کم متهی کن بزمینی که چون کبوتر بلند پرنده باشد چگونه قیمت او زیاده شود پس بلند متهی بلند
 پری کن و برای خدای تعالی مجروح شو و همچنین هرگاه که نیکو تامل کردی و نعمت بزرگ خدای
 تعالی بر خویش دیدی بتوفیق دادن بطاعت و به دفع کردن موانع و گوی که ای نفس منت مر
 خدای راست که این همه از لطف و کرم اوست و شرم دار از التفات کردن بمعل
 خود پس چون مواظبت کنی بدین اذکار و بر دل خود مکر کنی و از خدای خود استقامت
 طلبی ترا از التفات کردن به خلق و عجب کردن بمعل خود باز دارد و در محض اخلاص
 بر انگیزد و طاعت پاک و عبادت مقبول حاصل آید پس تامل کن ای سکین و از جمله غافلان بشو
 و چون چنین کردی که گفتم از جمله مخلصان شدی و سنت مر خدای را دانستی و این عقیده با ترس
 را پس انداختی و از اقامت باسلامت ماندی نجات یافتی و الحمد للفق و لا حول و لا قوة الا بالله
 العلی العظیم عقیده هفتم و این عقیده حمد و شکر است بر تو باوای طالب عبادت
 بعد از قطع کردن این عقبات و تطهیر آفتن بقصودات از عبادت سالم از آفات حمد و شکر گفتن مر
 خدای را بدین نعمت عظمی و عطیه کبری و وجوب حمد و شکر به سبب و چیرت یکی برای اولم
 نعمت دوم برای حصول زیادت امداد و امدت پس بدانکه شکر قید نعمت است که بدو امدت فایم
 ماند و تبرک دی ز اهل شود و خدای تعالی عزوجل در حق تویی گفت کَلِمَاتٍ بِالنَّعْمِ اللَّهُ فَأَذِاقَهَا اللَّهُ

لباس الحجب والحرث بما كافي ايضنغون يعني كافر شدند به نعمتهای خدای تعالی
 پس بچشایند ایشانرا خدای تعالی لباس گرنگی و ترس بسبب کفران ایشان و رسول گفت
 صل الله علیه وسلم که نعمت وحشی است پس قید کنید او را بشکر و اما حصول زیادت نیست
 از چنانکه شکر قید نعمت است شمر زیادت هم هست خدای تعالی گفت لئن شکرتکم لازیک
 انکم یعنی شکر گوید شمار نعمت زیادتر میشود و سید حکیم چون بنده را به بند که بحق نعمت
 قیام نمودست بند مرا و را بدادون نعمتی دیگر و الا نعمت داده از و باز ستاد و کفران نعمت
 سبب تلافی گرداند پس ازین بدانکه نعمت مابرو قسم است دنیاوی و دینی دنیاوی برود
 نوع است نعمت نفع و نعمت رفع غم است که ترا مصالح و منافع داد و منافع برود
 نوع است یکی صورت تمام باسلامت و عافیت الهام تدبیر دوم لذتها از طعام و شراب لباس
 و کساح و غیران و نعمت رفع غم است که دفع کرد از تو مضرتها را و مضرت برود و دفع است یکی
 در نفس بدینکه سلامت و هشت ترا از جای ماندگی و جح آفات و عتبات که در نفس باشند
 دوم دفع کردن مضرتها که از انواع عواقب بتولاحق شود مثل قصد کردن دشمن از آدمی
 پری و سبل و هدام و غیران و اما نعمت دینی برود و دفع است نعمت توفیق و نعمت
 نعمت توفیق آنکه داد بتواکل بر اسلام دوم بر سنت سوم بر طاعت و نعمت عصمت
 آنکه عصمت داد ترا اهل از کفر و شرک پس از غلالت و بدعت پس از سار سعا سی
 و تفصیل این نعمتها اند و شمار تواند کسی بجز خدای تعالی که ترا داده است چنانکه گفت تبارک
 تعالی لا یغنیها الله لا یخصها یعنی اگر خواهید که نعمتهای خدا را شمار کنید نتوانید پس بدانکه
 دوام این همه نعمتها که گفتم و زیادت ازین بر هر یکی که دهم اسباب نرسد متعلق به یک چیز است و آن
 حمد و شکر است پس خصلتی که مرا و را چنین قیمتی باشد و در و چنین فایده بود و واجب بود از وی سپرد
 حالی غافل نباشی که جوهری قیمتی و کمیای عزیز است و الله الموفق سوال اگر گوی که چیست
 حقیقت حمد و شکر و چیست معنی این هر دو جواب بدانکه علما فرق کرده اند میان حمد و شکر که

است و شکر قبضه مالک و لکن کفر تمام عاقلان شکرت

اسباب

حمد از قبیل تسبیح و تهلیل است پس از اعمال ظاهر باشد و شکر از قبیل صبر و تقویض است
 پس از افعال باطن باشد و دلیل دیگر بر فرق گفته اند که حمد مقابل لوم است و شکر مقابل
 کفران است و دلیل دیگر گفته اند که حمد عاشر و بیست و شکر خاص و اندک تر است
 چنانکه خدای تعالی گفت *وَلَقِيلُ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ* یعنی اندک اند از بندگان من
 شکر بخوارنده پس ثابت شد که بر یکی از اقسام حمد و شکر معنی دیگر است پس حمد گفتن ثنا است
 بر کسی بفعل نیکو این بود مقتضی کلام شیخ من رحمه الله علیه و اما شکر در معنی او سخن بسیار گفته
 اند ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که شکر اطاعت کردن است بجمع جوامع مبرور و کار
 خود را در سر و علانیه و یکی از مشایخ ما گفته است رحمه الله علیه که شکر او کردن طاعات است
 در ظاهر و باطن پس رجوع کرده است و گفته که شکر اجتناب از معاصی است و ظاهر و باطن
 و دیگری گفته است که شکر نگاه داشتن دل و زبان و جمع ارکان است تا بخیری ازین سه
 چیز پیغمبر و جمیعیت کند و فرق میان قول و قول شیخ من آنست که این نگاه داشتن
 را معنی داده داشته است بر اجتناب کردن از معاصی و اما اجتناب پس نیست
 آن اجتناب مگر این که گناهی نکند وقت دو اعمی آن بی آنکه در نفس معنی موجود و محصل
 باشد که گفته بدان مشغول باشد و از کفران بدان معصوم و شیخ من گفته است که
 شکر تعظیم منعم است بر مقابل نعمت او بحدیکه از جفای منعم و کفران او مانع شود و اگر نه
 بگویم که تعظیم محسن است بر مقابل احسان تا صحیح شود و شکر از خدای تعالی مرئیه
 هم نیکو است و در شکر تفصیل است که در کتاب احیاء العلوم شرح کرده ام ولیکن
 حاصل آنست که شکر از بنده عبارت از تعظیم است که مانع شود از جفا کردن کسی را احسان
 کرده است بسوی او و آن بیاد کردن احسان محسن است و آن حسن حال شاکر است در
 شکر و وقیم حال کافر است در کفران و گفته من کترین چیز که منعم است بغفت دادن آنست که گفت او را
 سبب محبت او سازد و جتاه است حال کسی که گفت منعم را صلاح حیال او سازد پس آنچه بر بنده از

گویند طاعت ظاهر است
 سوره شکر کرد
 بطن است

شکر فریضه است آنست که باشد و روز تقییم خدای تعالی آن مقدار که حاصل شود میان او و
 میان معاصی بجز یا کردن نعمتهائی او چون این کرد آنچه اصل است در شکر بجا آورد پس
 باید که دطاعت نیز جد و جهد ببلین نماید و بجدت قیام کند و اذ آنکه آن نیز از حقوق نعمت است
 اما از لنگها بداشت و در معاصی چاره نیست و الله الموفق **سوال** اگر گویی که موضع شکر کدام است
جواب بدانکه موضع شکر نعمت های دینی و دنیاویست اما سختیها و مصیبتها در دنیا و
 نفس و اصل و مال درین سخن گفته اند که اینجا بر بنده شکر واجب است یا فی بعضی گفته اند
 که در سختیها و مصیبتها شکر واجب نشود ازین رو که مصیبت است بلکه صبر واجب است
 اما شکر بر نعمت باشد و بعضی گفته اند که هیچ شکر فی مصیبتی نیست که در مقابل آن خدا
 تعالی را نعمتی نیست پس شکر واجب شود بدان نعمت که مقرر است بر مصیبتها نه بر
 نقص مصیبت و آن نعمتها که در مقابل مصیبت است آنست که ابن عمر رضی الله تعالی عنهما
 گفته است مستلزم نشدم به بلای مگر آنکه خدای تعالی را بر من در آن چهار نعمت بود یکی
 آنکه آن بلا در دین نیفتاد و دوم آنکه بلائی ازان سخت تر نیفتاد و سوم آنکه از رضا دادن بهلا محروم
 نکرد و چهارم آنکه اسیر ثواب و ارم بر بلائی او به صبر و بعضی دیگر گفته اند که یکی از نعمتها این است که
 بلا تا قیام نیست و ثواب او دایم است پس واجبست مر بنده را شکر نعمتها که مقرون به
 بلاست و ادلی نزدیک شیخ همین است که بر شد آمد و پیا شکر واجبست اذ آنکه شد از روی
 حقیقت نعمت است اذ آنکه بنده را در مقابل آن در عاقبت ثوابی است که در مقابل آن این شده اند
 باخیر است و کدام نعمت باشد بزرگ تر ازین و این کسی باشد که دارد وی سخت تر از آنچه از او بیا تر افسد و یا
 حجامت کند بسبب علتی که در دست و ازان علت خلاص یابی پس شکر نیست که آن خوراندن
 دار و میر و آن و آن خون بفضد و حجامت نعمتی است بزرگ اگر چه از روی صورت مکره است و طبع
 از وی تنفر است و حکم شده اند دنیا بهین که خدای تعالی فرمودت *نَفْسِیْ اَنْ تَكْرَهَیْ شَيْئًا وَ یَجْعَلِ اللهُ لَیْلًا*
کَیْ تَنْزِیْهِ یَعْنِیْ شَیْءٌ کَیْ یُزِیْرُ اَوْ شَیْءٌ کَیْ یُزِیْرُ اَوْ شَیْءٌ کَیْ یُزِیْرُ و این خیر بسیار شده است **سوال** اگر گویی که شکر

افضل است يا صبر جواب بدانکه بعضی گفته اند که شکر افضل است از آنکه خدای تعالی
گفت **وَلْيُكَلِّمُنِي عِبَادِي الشَّاكِرِينَ** یعنی بنده گان شکر گوینده من اند که باشند پس
شاکر آنرا انحصار خاص گردانید و حق تعالی در لوح لوح علیه السلام گفت **إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا**
یعنی لوح بنده من شکر گذار بود و در حق ابراهیم علیه السلام گفت **شَاكِرًا لِّمَا آتَيْنَاهُ خَشْيَةً**
یعنی ابراهیم شاکر بود بر نعمتها برگزید خداوند تعالی و دلیل دیگر آنکه شکر بهتر از انعام است و اینها بر گ
گفته است اگر نعمت دست دشمن کنم دوست ترازان دارم که بلا دهند و صبر کنم و بعضی گفته اند
که صبر افضل است از آنکه در صبر شکر بسیار است پس ثواب او بسیار باشد و مرتبه او بلند تر و
خدای تعالی گفته است در لوح ایوب **إِنَّا نَجِدُكَ نَافِلًا صَابِرًا نَقِمُ الْعَبْدَ إِنَّهُ أَوَّابٌ** یعنی یافتیم
ما ایوب را صابر نیکو بنده ایست ایوب باز گردنده سجده ای و گفت **إِنَّمَا كُنَّا مِنَ الصَّادِقِينَ**
أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی داده شوند صابران مژدی بی حساب و خدای تعالی گفته است
وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ یعنی خدای تعالی دوست دارد صابران را گفت من که شکر گویند
به حقیقت نباشد مگر صابر و صبر کننده به حقیقت نباشد مگر شاکر از آنکه شاکر در دار محنت و
خالی نیست از محنتهای که بران صبر خواهد کرد و صابر خالی نیست از نعمتهایی که بران شکر خواهد
کرد که بالا گفته ام که سختیها به حقیقت نعمت است پس چون صبر کرد بر سختیها گوی که به حقیقت شکر
گفت و دلیل دیگر آنکه شاکر منع خواهد کرد نفس خود را از کفران و این صبرست بر صبر
و نیز صابر منع و باز خواهد داشت نفس خود را از جزع و این شکرست **فصل** بر ثواب وای
مرد و بقطع کردن این عقبه اندک سوزن بسیار بجهت تمام قاتل کن درین دو اصل یکی آنکه
نعمت کسی را دهنی که او قدر داند و قدر نعمت شاکر داند و دلیل برین آنست
که خدای تعالی حکایت کرد از حال کفار و در کرد و است برایشان **أَهْلُوا لَعْنًا مِنَ اللَّهِ**
عَلَيْهِمْ مِنْ بَنِي النَّاسِ اللَّهُ يَأْكُلُهُمُ الشَّكْرُ یعنی چنان باشد که این جابلان
گمان برند که نعمت عظیم و منت کریم کسی را دهند که او را مال بسیار باشد و بزرگ زاد و باشد پس

بگفتند که چیت خدای تعالی این فقیران را چندین نعمت دینی عظیم داد و ما را اندوخت
گفت بدین سخن که اَللّٰهُمَّ اِنَّا عَاثِرُكَ بِالْاَشْكَارِ بِرَبِّكَ تَقْدِيرُ كَلَامِ جَنِينٍ اَسْتَكَسِيدَ
کریم نعمت کسی را بدید که قدر او کسی شناسد که بر تن و جان روی بدو آورد و او را بر همه چیز
گزیند و از مشقه‌های که در راه اوست تحمل کند و تنگ نیاید و همیشه بر در او ایستاده شکر
گوید و در علم سابق مایه بود که این ضعیفان زحمت نخواهند داشت و بشکران قیام خواهند نمود
پس ایشان اولی تر باشند بدین نعمت از شما پس تو انگری مال و جابه شمار است و
حسب شمار در دنیا اعتبار نیست از آنکه شما نعمت خطام و نیار نعمت میدیدید
نه دین حق و معرفت را و همه جهان و مال خود را فدای جاه دنیا میکنید و اما این ضعیفان
خود را می‌کشاند و جانهای خود را در راه ما بدل میکنند و بدان پاک نیکند تا بزرگیشان
قدر نعمت ما دانسته اند و مستحق این نعمت عظیم و سنت کریم شده اند و من میگفتم که ما
همه مردمان که خدای تعالی ایشان را به نعمتی مخصوص گردانیده است از نعمت این علم یاد
عمل چنین است یعنی هر یکی را از ایشان یا بی عارف به بزرگی نعمت و تعظیم گفته اند آن
و چه کند و در تحصیل آن قیام نمایند بشکران و هر کرامتی از نعمت محروم کرده یا بی
مراد را جا بل به بزرگی نعمت و خافل از شکر آن از آنکه اگر تعظیم علم و عبادت در دل
بازاریان عوام انچنان بودی که در دل علما و متعبدان است بازار را بر علم و عبادت بر
نیکزیدند یعنی اگر نقیسی باشد که سبب مشکل مانده او را حل شود و چگونه خوش شود و چنان
پندار که چندین هزار دینار یافت و بسا باشد که در سلسله دینی سال تفکر کند بلکه بسا باشد
که ده سال و بیست سال و زیادت تفکر کند و این را بسیار شمر و مولی نگردد و چون معلوم شود
منتهی عظیم نعمتی بزرگ و اندوخت و از بدین تو انگری تو انگر آن تصور کند بلکه بسا باشد که بازاری یا محفل
کابل را که خود را در غیبت محبت علم همچوادی پندار و مثل این سلسله شکل حل شود و حق آن نماند
باشد که اگر بر دهن و از کهنی مول شود و چون بختاید این را کاری بزرگ نه شمار و همچنین کسی که بخندید

این جمله خطای نیست
که بدین سخن می‌گوید

خدای تعالی در مقابل خدمت دین کمتر است از پرستش پس همچون ملکی باشد که قدر اکرام از امانت
 نداند و همه کرامت در پاره نان و استخوان که سوی او اندازی تصور کند و آنکه او را بر تخت نشاند
 یا میان خاک ایستاند نزدیک او برابر باشد پس این بنده تباہ کار چون قدر نعمت ماند است
 و حق کرامت ماند شناخت و هدیه های حقیر و لذت خفیس او مشغول شد پس نظر کردیم سوی
 وی بنظر سیاست و حاضر گردانیدیم او را در میدان عدل و حکم کردیم و در حکم جبر و است
 پس سلب کردیم از او خلعت های کرامت های خود و بدین بر اویم از دل او معرفت خود و دیگر دانیدیم
 او را از جمیع فضائل و کرامت های خود و بگردانیدیم او را همچون سنگ رانده و شمشیر طانی از
 رحمت و در مانده نمود و بالمدین خطه پس اینجا قناعت کن بشال ملکی که بنده از بنده گان خود
 را کم کند و جانه خاص خود را بسوختاند و بخود او را نزدیک گرداند و مرتبه او بالا تراز همه
 خادمان و خاجان کند و بفرماید او را بلام لازم بودن بر در خود و در موضع دیگر برای او قصری بماند
 با مالک و کثیر گان و غلامان تا چون از خدمت باز گردد اینجا ملک و مخدوم شده و بشنید
 پس اگر این بنده بجانب در بان ملک یا بجانب خرمنده ملک بیند که نامی میخورد یا ملکی بایند که
 استخوان می خاید پس ترک خدمت ملک گیر و سوی او بنگردد و دست دراز نکند و پاره نان از
 خرمنده و در بان بستاند یا استخوان از سنگ بر باید نه آنکه ملک در خیالت او را گوید که این شعله ایست
 که حق کرامت ماند است و قدر اعزاز ماند شناخت این مروتا قضا القدر و عظیم اجل و بی شریک
 جل و خلعتا از دستمانید و از ورس برانید این است حال عالم چون بیل کند بسوی دنیا و
 این است حال عالم چون بپرسد هوا کند بعد از آنکه خدای تعالی خود را به علم و عبادت شرف
 گردانید پس بر تو بادای مروجی کردن تمام در شناختن قدر نعمت خدای تعالی و
 چون ترا نعمت و هدیه دینی بر تو باد که سوی دنیا التفات نکنی نمی شنوی که خدای تعالی
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سُبُحَاتِ الْفَافِ وَالْفَرَانِ الْعَظِيمِ
 لَا تَحْزَنْ عَلَيْكَ إِلَى مَا مَشَقْنَا بِهِ أَسْمَاءَ أَجْمَانِهِمْ وَلَا تَحْزَنْ

علیهم تقدیر کلام چنان باشد که هر که او قرآن می خواند واجبست بر او که فطر سوی و نیای حقیر
 کند و رغبت نماید که طعام دنیا خدای تعالی بر سه کافران و فرعونیان و مصلحان و زندیقان
 و جاهلان و فاسقان که خوارترین خلق اند سیریزد تا سجده یک در آن خلق شود و از پیغمبران صدیقان
 و عاقلان و عابدان که عزیزترین خلق اند باز سیریزد تا سجده یک بسا باشد که پاره نان و پاره چای
 نیابند و بدان بر ایشان سنت می نهد چنانچه موسی را گفت اگر خواستی شمار ازت
 دنیا چندان دادی که چون فرعون آن را بدیدی دانستی که او از مثل آن عاجزست و لیکن دنیا را
 از شما و رسیدارم و من با اولیای خود همین کنم و ایش را از نعمتهای دنیا چنان نگاهدارم
 که شتر بان مشفق شتر خویش را از کم شدن نگاهدارد و اینکه من ایش را دنیا نمیدهم
 بهیچ خاری ایشان است بلکه از برای آنکه من ایشان را فردا نصیبی کامل کراست
 کنم پس اگر بصارتی داری درین کار باریک نظر کن و بر نعمت مانی خدای تعالی
 حمد و شکر گوی خاصه بر نعمت اسلام که این نعمت بزرگ است و حقیقت بدانکه
 اگر تو در اول آفرینش دنیا آفریده میشدی و شکر نعمت اسلام میگفتی از آن وقت
 تا ابد هم حق آن نگذارد و بگویند کرده اند که چون بشیر بر یعقوب علیه السلام آمده و
 بشارت یوسف علیه السلام بداد یعقوب گفت بر کدام دین گذشته گفت بر دین
 اسلام یعقوب گفت اکنون نعمت تمام شد پس اینها را از شکر گفتن بر نعمت اسلام غافل
 نشوی و بر اسلام حالی ایمن مباش که اعتبار آخر کار نباشد و آیت کرده اند که سفیان
 ثوری علیه الرحمته و الغفران گفته است هر که از زوال ایمان ایمن باشد البته اسلام از وی ب
 کند و فرج من گفته رحمة الله علیه چون حال کفار و مخلو و ایشان در روز فرج بشنیدی بقرص خود
 ایمن مباش ندانی که عاقبت کار تهیست سفیان ثوری رحمه الله و آیت الله علیه السلام چنانچه
 کسی در کشتی کوید وقت بیم غرق شدن و از عارفی شنیده ام که گفت پیغمبری از خدای تعالی بیا رسید
 از حال بهم با عور و راندن او با چندان آیتها و کرامتها خدای عزوجل گفت چندان نعمتهای

کس اور ادا دم گیر و زبهم شکر من کلفت اگر در همه عمر یکبار شکر کردی هرگز آن نعمتها از دست
 نکر دی پس بسیار شوا میرود از شکر غافل شود و بقدر اسکان بر نعمتهای شکرگویی تا بلای
 زوال نعمت مبتلا نشوی که در بعد از قبول و فراق بعد از وصال سخت دشوار است لکن لطف
فصل حاصل کار آنکه چون در نعمتهای خدای تعالی نیکو نظر کردی و این عقبات صعب
 بریدی و علمها حاصل کردی و از گناهان پاک شدی و موانع پس انداختی و عوارض دفع کردی
 و بر بدعت ظفر یافتی و از توافج سلامت ماندی بسیار حاصل شد مرزا از خلعتهای شریف
 و مرتبههای بلند پس تامل کن در آن بقدر عقل خود و شکرگویی بقدر طاقت خود و مشغول کن
 زبان خود را بحد و ثنای او و پر کن دل خود را بعبادت او و باز میباش بقدر اسکان انصافیت
 او هرگاه که از شکر غافل شوی باز کرد و شکرگویی و گویی ای خداوند کهیم چنانکه در ادل فصل و
 بی استحقاق تمام گردان بفضل خود غیر استحقاق و با صلاح دست بالا کن و گویی رَبَّنَا
 لَا تُزِمْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا يَا هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ
 الْغَفَّارُ ای پروردگار ما میل کنان و لهای ما را بسوی غیر خود بعد از آنکه راه راست
 نمودی بچش ما را از نزدیک خود حتی که تو بخشیده و پیوسته تا نوازل شدن این نعمتها
 خائف باش که خطر بزرگ است حکیمی گفته است که مصیبت بخت در عالم پنج چیز است یکی
 زنجوری و در غربت دوم در ویشی و در پیری سوم مرگ و جوانی چهارم کوری بعد از مینای
 پنجم فراق بعد از وصال و همچنین در هر نعمتی که خدای تعالی ترا داده است شکر میگوی
 چون این همه کردی از جمله عارفان و عالمان و ثمانیان و طاهران و زاهدان و مجردان
 و قاهران بر نفس و شیطان متقیان و ناصحان و صابران و خائفان خاشعان و متواضعان
 و راضیان و راجیان و مخلصان شدی که لا حول و لا قوه الا بالله العلی
سوال اگر گوی که چون کار بدین سختی و دشواری است پس
 کم باشد یک عبادت کند و بدان بمقصد رسد و کدام کس را قوت آن باشد

بسیار است
 در این باب

که این شرایط بجا آرد **جواب** بدانکه خدای تعالی گفته است **وَقُلُوبُ عِبَادِي**
الشَّكُورُ **لَا يَكُنْ كَثْرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ لَا يَشْكُرُونَ لَا يَعْقِلُونَ**
 یعنی بیشتری مردمان ندانند و شکر نگویند و باین هم آسان است بر کسی که خدای تعالی
 بر او آسان کند بر بند جبهه کردن و بر خدای تعالی راه راست بخون چنانکه گفت **وَالَّذِينَ**
جَاهِدُوا فَاِنَّا لَنَهْدِيْهُمْ سُبُلَنَا وَاِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْخٰئِبِيْنَ یعنی کسانی که مجاهده کنند
 در راه ما راهی کنیم ایشانرا و بدرستی که ما بانی که را نیم چون بنده ضعیف بدانچه
 بر او است قیام نماید بکمان بری به پروردگار قدیر و غنی و رحیم که ترا ضائع گذارد هرگز نبود
اِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِلُّعَاجِزًا **سوال** الهی گوی که عمر کوتاه است و این عقوبات
 و از سخت است پس چگونه عمر وفا کند که آدمی همه شرایط بجا آرد و این عقوبات را قطع کند
جواب ای جان بدانکه هر آینه عقوبات پس دوازده است و شرایط در سخت دشوار
 ولیکن چون خدای تعالی خواهد که بنده را برگزیند راه دراز را و کوتاه کند و دشوار
 را و آسان گرداند بروی تابعد از قطع این عقوبات گوید چه نزدیک است این راه و چه
 کوتاه است و چه آسان است این کار و من نیز همین گفتم چون بدین غایت رسیدیم
 کسی باشد که این عقوبات را در هفتاد سال قطع کند و کسی باشد که در بیست
 سال و کسی باشد که در ده سال و کسی باشد که در یک سال قطع کند و کسی باشد که در یک ماه
 قطع کند بلکه در هفته بلکه در یک روز بلکه در یک ساعت قطع کند تا کسی باشد که قطع کند
 بتوفیق خاص الهی که یک خط پیش نبود و منی که اصحاب کبف را بدت ایشان یک خط
 پیش نبود که چون در ملک خود و قیافه تغییر دیدند گفتند **رَبَّنَا رَبِّ السَّمَوَاتِ**
وَالْاَرْضِ حَاصِلُ شَيْءٍ اِشَانِ را معرفت و پدید انداخته درین راه است از دقایق حقایق
 و قطع کردند این راه را و از جمله مغوضان و متوکلان و مستیمان شدند و این همه راه
 ایشانرا مقدار یک ساعت یک خط حاصل شد و منی بخیره فرعون را که بود مدت ایشان

ملیک لحظ چون بدیدند سجزه موسی علیه السلام را گفتند امانا یارب العالمین عزت من
 و هکذا رفت و راه بدیدند و قطع کردند و در ساعتی بلک کمتر از ساعتی باز جلد عارفان شدند
 دراضی شدند به قضا و صابر شدند بر بلا و شاکر شدند بر نعمتها و شستاق شدند به لقای
 خدای جل و علی تا بیکبار ندا کردند لا یموت و انا الی سرینا منقلبین یعنی نیست زیانی
 بکن هر چه میخواهی که ما بوسی پروردگار خویش باز گردنده ایم حکایت کرده اند که ابراهیم او هم
 بود چنانکه بود از کار دنیا روی برگردانید و این راه بصدق سلوک کرد و گذشت هر دو یکی
 مستداری که از بلخ تابر و مرسید چنان شد که مردی از پل در آب می افتاد اشارت
 کرد که به ایست آن مرد و در جواب ایستاد و خلاص یافت و از آنجا بصیرت کثیرکی بود و در بصر
 آمد و در بازار بصره میفرودختند کسی در و در غبت نیکو و بسبب آنکه عمرش بسا آمده یکی از
 بازارگان بدو حرم کرد و بمقدار صد درم بخرید و از او کرد و راجعه این راه اختیار
 کرد و عبادت پیش گرفت یک سال تمام نشده بود که عابدان بصره و علما بزیارت
 او آمدن گرفتند بسبب بزرگی و منزلت او اما آن کسی که خدای تعالی در باب جوانیت
 نکلند و او را به نفس او باز گذارد و بسا باشد که در یک شاخ از شاخهای یک عقرب بمقدار سال بماند
 قطع نکند و نبالد و فریاد کند که چه باریک است این راه و چه مشکل است این کار پس بدانکه
 همه کار بیک اصل باز میگردد و ذلک تقدیر القدر العظیم العادل الخکیم **سوال** اگر گویی
 که چرا این یکی مخصوص شد بتوفیق خاص و این دیگر محروم و هر دو در بندگی مشترک
جواب بدانکه چون این سوال کنی از سرافات جلالنداشنوی که ادب نگا دارد و سرش
 بر بویبت شناسن حقیقت بندگی بر آن که خدای تعالی چه کند پیرید شود و قوله تعالی لا یستعمل فیهم
 یستعملون یگویم که حال این راه مثل بطوط است تا کسی که اذان چون برق بگذرد و کسی باشد
 که همچون پرند بگذرد و کسی باشد که همچون اسپ تیز رو بگذرد و کسی
 باشد که همچون پیاده بگذرد و کسی باشد که چون دوزخ بشنود و

بیفته و کسی باشد که سگان او رخ اورا گیرند و در دوش اندازند پس تخمین است حال این راه
 در دنیا پس اینها در صراط است صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا مردها است و هوایا
 او اهل بصیرت بینند و صراط آخرت مرفهها را است و هوایا او اهل بصیرت بینند و اختلاف
 احوال سالکان در آخرت بسبب اختلاف احوال ایشان است و در دنیا پس تامل این
 را نیکو بدان و الله الموفق **فصل** پس ازین بدانکه حقیقت درین کار آنست که این
 راه در درازی و کوتاهی همچون راهی است که آنرا بپا قطع کنند بلکه این راه روحانی است
 و قطع آن بدل است برب عقیده و بصائر و اصل آن نور سادای و نظری است که در دل
 بنده افتد که بدان نظر کار هر دو سرای یقین بیند پس این نور را بسا باشد که بنده صد
 سال بطلبد و نیاید و اثری از آن نه بیند و این بسبب خطای او باشد در طلب و
 تقصیری که در آن او در اجتهاد و جهل او و بطریق کار و دیگری در پنجاه سال بیاید و دیگری
 در بست سال بیاید و دیگری در ده سال بیاید و دیگری در یکروز بیاید و دیگری در
 ساعتی و در یک لحظه بیاید بغایت رب العالمین ولیکن بنده ماسور است باجتهاد
 پس بر او واجب است که آنچه فرموده اند بکند تا بیاید آنچه وعده کرده اند و کار
 نیز مقسوم و مقدر است و پروردگار حاکم و عادل است **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُخَلِّمُ مَا يَشَاءُ**
سوال اگر گویی که چه عظیم است این خط و چه دشوار است این کار و چه بسیار است
 چیزهای که بنده درین راه بدان محتاج است پس تحصیل چندین شرایط و چندین
 عمل برای چه چیز است **جواب** بدانکه این گفتی که کار سخت است و دشوار و خط عظیم است
 راست گفتی و اینست که خدای تعالی گفت **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ**
 آدمی را در مشقت و رنج و ازین است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اگر
 بداند شما آنچه من سیدانم بسیار مگر سید و اندک بخندید و ازین است که ابو بکر صدیق رضی الله تعالی
 عنه فرمود کاشنکی سبزه بودی که مراد او آب بخورد و ندی و ازین است که فضیل گفت رحمه الله علیه

تعلیم کامله
 فلیکلیه هر که

من آرزو کنم بر حال هر شمس مقرب و نه پشمیری مرسل و نه بند و صلح ملک آرزوی حال آن
 کسی برم که آفریده شده است و ازین است که عطای سلمی گفت اگر آتشی آفرودند و بگویند که
 بر که خود را درین آتش بسوزد ما چیز و معدوم محض گردیم آن باشد که از فرست بیم پیش
 از آنکه بر آتش رسم پس ای برادر کار و شوارست چنانکه گفتیم بلکه سخت تر و عظیم تر است
 از آنکه در گمان و دهم نشئت ولیکن کاریت که خدای تعالی تقدیر کرده است و قلم بر آن سوخته
 پس حیل نیست بنده را مگر بقدر اسکان جهد کردن و در عبودیت و چنگ زدن بکرم خدای تعالی
 و نالیدن و تقصیر تا باشد که به فضل و کرم او سلامت مانی و اما اینکه گفتی که این همه جهد و عمل
 برای چه چیز است این سخن است که دلالت میکند بر غفلت عظیم ملک صواب این است که
 بگوئی آنچه بنده ضعیف میطلبد به آن همه عمل و جهد در مقابل آن چه چیز است سیدانی که بنده ضعیف
 چه میطلبد اول انچه آدمی طلبد علی الحکله و چیز است یکی سلامت در هر دوسری دوم ملک در
 هر دوسری اما سلامت دنیا از آنکه و واقعاتی او چنانست که ملائک مقرب از او سلامت
 مانند چنانچه حکایت مارت و مارت شنیده باشی تا بعضی روایت کرده اند که چون مروح
 بنده را به استخوان برند ملائک آسمان گویند به تعجب که چگونه نجات یافت این از برای
 که بهترین ما سجاهاک شدند و اما سلامت در آخرت هوای و سختیهای او بجدیست که انبیا و
 رسل نفسی نفسی فریاد کنند و بگویند میخواستیم امروز از تو مکر نفس خود را تا روایت کرده که اگر مردی
 را عمل متفاوتی نباشد که آن هر دو خلاص نخواهد یافت پس کسی که از چنین دنیا با دین اسلام
 سلامت بیرون آید و چنین روزی ناز هوای او سالم ماند و در بهشت رود این کار
 اندک نباشد اما ملک و کرامت دنیا به اندک ملک تفاوت و تصرف و شیت است و این
 به تحقیق در دنیا و اولیای خدای راست که راضی اند بقضای او و در بحر و زمین ایشان را
 یکسان است و سنگ و خشت ایشان را از ر و فقر است و آدمیان و پریان
 و بهایم و طيور سخرا ایشان را هر چه خواهند آن شود و از آنکه خواهند مگر آنچه

خدای تعالی خواسته است و می شود و از کسی ترسند و هیچکس را خدمت نکنند و همه ایشان را
 خدمت کنند و ملوک این دنیا را عیسی در این مرتبه میسر نیست اما ملک آخرت خدای تعالی
 سیفر مایه اذ اسرایت کثر رایت بهیمنان ملک کان پندار یعنی چون به بینی انتخاب بینی نعمتی و
 ملک بزرگ پس بزرگ دار ملکی را که پروردگار عالیشان آنرا بزرگ فرماید تو سیدانی که همه
 دنیا قلیل است و نصیب یکی از ما قلیل است از ان قلیل با این قلت بدل مال و جان می کنی
 تا بران قلیل ازین قلیل نظیر مالی و سبا باشد که نیایی و اگر بیایی با عذاب بسیار و کدورت
 بی شمار است و آنچه در آن خرج کنی از نفس و مال بسیار کرده بینی پس چگونه باشد
 که ملک بگیرد و در انعم محض طلب کنی و در مقابلد اینچنین ملک و در کثرت نماز گذاردن و یا
 و در صدقه کردن بسیار شماری چه چهل و قیصری باشد بلکه آدمی را که هزار هزار فقر
 باشد و هزار هزار روح باشد و هزار هزار عمر باشد بچند عمر دنیا ملک بیشتر این همه را
 برای این مطلوب عزیز بدل کند اندک باشد و اگر مطلوب فقر باشد آن غنیه
 حقیقه باشد پس بیدار شو از خواب غفلت بعد ازین گوش کن که چون بنده خدای تعالی
 را طاعت کند و خدمتش لازم گیرد و این همه عمر سلوک کند خدای تعالی
 او را عطا بجز چهل کرامت و خلعت عنایت فرماید بخت از ان ده دنیا و بخت
 از ان در حقش اما کرامت ما و خلعت های دنیا اول آنست که خدای تعالی او را ایاد
 کند و بروی ثنا گوید ز سبب بنده باشد که پروردگار عالیشان در شمای او باشد
 و هم آنکه خدای تعالی او را شکر گوید و تعظیم کند اگر مخلوقی ضعیفی مثل تو ترا شکر گوید و
 تعظیم کند بدان شرف کردی پس چگونه شرف باشد هر کسی را که پروردگار عالیشان او را شکر
 گوید و تعظیم کند سو هم آنکه خدای تعالی او را دوست گیرد و اگر رئیس محلی یا امیری
 ترادوست گیرد بدان سبب است که سنی و سفاخرت جوی و نفعها گیرای پس چه گوی
 در محبت رب العالمین تعالی و تقدس **چشم** **ارم** آنکه خدای تعالی

وکیل او شود و کارهای او را تدبیر کند پنجم آنکه رزاق او را کفیل شود و بی رحمتی
 در بنی بدو رساند ششم آنکه خدای تعالی یاری ده او شود و دفع کند از وی دشمنان
 او را هر که از آنها به بدی قصد کند هفتم آنکه خدای تعالی بونس او شود چنانکه به هیچ حال
 مستوحش نشود هشتم آنکه غرکش حاصل شود که بخدمت کردن دنیا و اهل او
 ذلت نوزد و بیک راضی نشود که ملوک و حیا برده دنیا او را خدمت کنند نهم آنکه
 سبب بلندیش حاصل شود تا اندک ملوث شدن بنجاست دنیا و اهل او بکرامت کند و
 بلند می جوید و هم تو انگری دل او را حاصل شود پس تو نگر ترین تو انگران
 باش در دنیا و دنیا محوش دل بود و به هیچ شیئی ننگین نگردد و یازدهم نورش
 حاصل آید که تا بدان بر علوم و اسرار و حکمت مطلع شود که غیر او بر یکی از ان آگاه نشود و گبر
 بجهت سخت و عمر دراز و وارز و هم آنکه فراخی دل در وی پیدا شود که تا به هیچ چیز از
 محن دنیا و مصائب او دل تنگ نگردد سیزدهم مهابتی در وی پدید آید که بیگان و
 و بدان او را حرمت دارند و جلالتش بران و سرکشان از او ترسند چهاردهم
 محبت در دلها که خدای تعالی او را در دل همه دوست گرداند پانزدهم برکت عام
 در کلام و در نفس و در فعل و جامه و مکان تا آنکه بجای که بران رفعت و بقا میسر بران نیست
 و بیاد می که او را دیده است مردمان بزرگ کنندشان و هم سحر شدن سحر و برتا اگر خواهد
 بر روی آب رود و اگر خواهد تمام روی زمین را بکثر از یک ساعت قطع کند هفدهم
 تسخیر حیوانات از سباع و وحوش و هوام و غیران و مراد را اجابت کنند و شیان و
 مراو کنند و برایشان پیچد هم ملوک او کند کلیدهای زمین تا هر کجا که فرو و آید مراد را
 گنجی است اگر خواهد و هر جا که پای نهد مراد را چشمه ای است اگر محتاج باشد و هر کجا که فرو و آید
 مراد را مانده است اگر قصد ان کند نوزدهم جاه است بر در خدای تعالی تا خلق بواسطه
 خدمت او وسیله کنند بواسطه جاه و برکت او از خدای تعالی حاجات خواهند بستم

ستجاب شدن دعا مال پس هر چه خواهد از خدای تعالی استجاب شود و اگر گرفتار
 کند بپزیرد و اگر بر خدای تعالی سو کند خور و او راست کند و اگر بگوید اشارت کند و زمان
 زائل شود و اگر چیزی در خاطرش بگذرد و در زمان حاضر شود اینست کرامات دنیا و
 اما کرامات عقیقی اول آنکه خدای تعالی سکرات موت بروی آسان کند و این خیریت
 که دل‌های همه پیغمبران ازلان در بیم است تا باشد که مرگ او را بمنزله شربت زلال است
 مرگش را و دوم آنکه او را خدای تعالی بر معرفت و ایمان ثابت دارد و هر خوبی
 و فرعی که هست ازین است سوم آنکه خدای تعالی رسولان را بر روح و راحت
 و بشارت و امان فرو فرستد تا ترسد از چیزی که او را در عقیقی و پیش است و
 اندوه گین نشود بر چیزی که در دنیا پس گذارد چهارم مخلد بودن در بهشت و چهار
 پروردگار عالمیان پنجم آنکه جلوه دهد روح او را بر ملائکه سموات و اکرام
 و الطاف و انعام و سرور و علانیه و مرقن او را بر تعظیم جازده او
 اینست از گفته سوال تمبر و تلقین جواب با صواب هفتم فراموشی کور و روشنی آن
 پس گورش رو صند باشد از ریاض جنت تار و قیامت هشتم با کرام روح او را
 بهترند در جو صلهای پرندگان سفر بیاورد ان صلاح با فرحت و خوشی بخیزی که خدا
 تعالی ایشان را داده است نهم خشنود در عزت و کرامت باشد از جمله قاج
 و براق و هم نپیدی روی و نور او یازدهم اینست از هوای روز قیامت
 و وانه و هم دادن نامه بدست راست و باشد که اصلا نامه ندهند و سیزدهم اسانی
 حساب بکند و باشد که اصلا حساب نکنند چهاردهم گران شدن تر از دی وی و شاید که اصلا
 بروی وزن نکنند پانزدهم خوردن آبهای گوض گوشت که بعد ازان برگردانند نشود
 شانزدهم گشتن از پسر اطو نجات یافتن از آتش هفدهم شفاعت و عقیات
 همچون شفاعت انبیا و رسل بیستم ملک ابدی در بهشت نوزدهم رضای خدای تعالی

تتمتع بالجنة

تا که بخانه برآید
 و بنشیند در عقیقین
 بران حاضر شود ۱۲

که در دهان
 چنین می‌نشیند

بسم رب العالمین الاله ولین والآخرین جل جلاله بی کیف ووصف بدانک بیان
 کراست که کس بشمارده ام براندازه فهم و علم قاصد ناقص خود شمرده ام و با این همه
 مجمل و موجز کرده ام و اصل ما بر سبیل اجمال ذکر کرده ام و اگر بعضی ازین را تفصیل کرد
 این کتاب احتمال نکرد می ندینی که من ملک ابدی را یک کراست و ششم و اگر این را تفصیل
 و هم قریب چهل خلعت شود از حور و قصور و لباس و غیر آن و هر یکی ازین شکر است
 بر تفصیل بسیار که محیط نتواند شد آنرا که عالم غیب و شهادت آنکه خالق و مالک است
 و چگونه طبع بریم در معرفت آن و پروردگار سبحان تعالی سیکویدی که لا تعلم نفس
 مَا أَخْفَى لَهُمْ مِنْ شَيْءٍ أَغْنَىٰ جَزَاءُهَا كَأَنَّا يُتِمُّونَ وَرَسُولُ اللَّهِ
 علیه السلام سیکوید در پرست چیزهای آفریده است که هیچ چشمی ندیده است و
 هیچ گوشی شنیده و در هیچ خاطری نگذشته پس بذل کن ای برادر جهد خود را
 برای این مقصود عظیم و مطلوب عزیز و بدانکه بنده را در جمله از چهار چیز اصلا چاره نیست
 علم و عمل و اخلاص و خوف از آنکه می باید که اول راه بدانی و الا چون کوری باشی پس
 عمل کن بران علم و الا محجوب باشی پس آن عمل را با خلاص بکن و الا گمراهی باشی
 که در آن بار نباشد و بی فائده برآید پس همیشه می ترس و برسان باش تا آنکه آمان
 یابی و الا مغرور باشی که همه سعی را بیگان است بی قبول و این جهد نادرمقابل این
 نعمتها قلیل است راست گفته است ذوالنون رحمه الله علیه که همه خلق مرده اند مگر
 عالمان و همه عالمان خفته اند مگر عاملان و همه عاملان مغرور اند مگر مخلصان و مخلصان
 بزختر عظیم اند میگویم که عجب ترین عجب با از چهار کس است یکی از عالمی که
 بی علم عمل کند دوم از عالمی که بعلم عمل نکند سوم از عالمی که بی اخلاص
 عمل کند چهارم از مخلصی که خالیف نباشد و بدانکه جمله کار است که بتفصیل
 خدای تعالی در چهار آیت گفته است اول آنکه گفت اَتَّخِذْهُمْ اَنْفُسًا خَلْقًا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ عِبَادًا

نیت پیش از آن

خلق بیگانه از آغوش رحمت
 و لا آذن نیت را تصرف
 علی قلب بشر

یَا أَتَمَّ الْبَنَاتِ لَا تَخْجَعْنَ یعنی می پنداری که شمار برای بازی آفریده ایم و بازگشت
 شما سوی مانیت پس آنکه گفت وَلَسْتَظَرُ نَفْسِي مَا قَدَمْتُ لِعَدِي وَاتَّقُوا لِلَّهِ الْبَنَاتِ
 خَلْقًا مِمَّا تَعْمَلُونَ یعنی بریند هر نفسی که چه پیش فرستاد برای فردا و از خدای تعالی
 بپرستید خدای تعالی داناست بدانچه شما می کنید پس آنکه گفت وَالَّذِينَ جَاهَلْنَا
 فِيْنَا لَنَهْدِيَهُمْ مَّسَلَكًا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْخَبِيرِينَ یعنی آنکه در راه و اما مجاهده کنند بنمایم
 راه خود ایشان را و خدای عزوجل بانیکو کاران هست پس آنکه گفت وَمَنْ جَاهَلْنَا
 جَاهِدْ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ یعنی هر که مجاهده کند برای نفس خود کرده باشند
 و خدای تعالی از عالمیان مستغنی است و اما آمرزش می خواهم از خدای تعالی از
 هر چیزی که بدان قدم بالغزیده است و از چیزی که تسلیم خطا بران رفته و آمرزش
 می خواهم از گفته های ما که موافق کردای مانیت و آمرزش می خواهم از چیزی که
 که بدان دعوی کرده ایم در علم دین از خدای تعالی و در آن تقصیر کرده ایم به عمل و
 و آمرزش می خواهم از خطره که ما را بخوشتن ارای کشنده هست در کتاب که
 که نوشته ایم و یا سخنی که گفتیم و یا علمی که افتاده کرده ایم و می خواهم
 از خدای تعالی تا بگرداند ما را و شمار ای جماعت برادران
 عمل کنند بر علمی که دانستیم و نکرده اند بر ما علم
 ما را و بال که او بخواد کریم و غفور الرحیم است

L No. { ۲۹۷۳ R
۲۲۹۲ ACC. No. ۲۲۹۲
 HOR ۱۰ عز الحیاء
 E منہاج الطالبین

۲۲۹۲ ۲۹۷۳ R. TIME
۱۰ ۲۲۹۲
منہاج الطالبین

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

The book must be returned on the date stamped above.

A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

